علوم قرآن

**تألیف:**

**عبدالکریم احمد محمّدی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | علوم قرآن | | | |
| **تألیف:** | عبدالکریم احمد محمّدی | | | |
| **موضوع:** | قرآن – علوم قرآنی و تحقیقات و مطالب قرآنی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc440451014)

[علوم قرآن 1](#_Toc440451015)

[قرآن 3](#_Toc440451016)

[تعریف قرآن 4](#_Toc440451017)

[اسماء و صفات قرآن 5](#_Toc440451018)

[فرق بین قرآن و احادیث قدسی و احادیث نبوی 6](#_Toc440451019)

[فرق بین احادیث قدسی و احادیث نبوی 6](#_Toc440451020)

[وحی 7](#_Toc440451021)

[چگونگی وحی خدا به فرشتگان 8](#_Toc440451022)

[انواع ارتباط خدا با پیغمبران 9](#_Toc440451023)

[الف- وحی 9](#_Toc440451024)

[ب- ارتباط خدا با پیغمبری از پیغمبران از پشت حجاب 10](#_Toc440451025)

[ج ـ به واسطه‌ی فرشته‌ی وحی 10](#_Toc440451026)

[منکران وحی و پاسخ به آنها 11](#_Toc440451027)

[الف- اخبار گذشتگان 13](#_Toc440451028)

[ب- خبر از آینده 13](#_Toc440451029)

[نظریه‌ متکلمان درباره‌ی قرآن 14](#_Toc440451030)

[مکی و مدنی 15](#_Toc440451031)

[ویژگیهای سوره‌های مکی و مدنی 16](#_Toc440451032)

[1- از جهت ضوابط 16](#_Toc440451033)

[2- از جهت موضوع 16](#_Toc440451034)

[نزول اولین و آخرین آیات قرآن 19](#_Toc440451035)

[ترتیب نزول آیات از نظر موضوعی 22](#_Toc440451036)

[فوائد این مبحث 25](#_Toc440451037)

[اسباب نزول 27](#_Toc440451038)

[تعریف سبب 28](#_Toc440451039)

[صیغه‌های سبب نزول 30](#_Toc440451040)

[تعدد روایات در سبب نزول 30](#_Toc440451041)

[فوائد سبب نزول 31](#_Toc440451042)

[اعتبار به عموم لفظ است نه بخصوص سبب 33](#_Toc440451043)

[مثال برای حالت اول 33](#_Toc440451044)

[مثال حالت دوم 34](#_Toc440451045)

[مثال حالت سوم 35](#_Toc440451046)

[مثال حالت سوم 35](#_Toc440451047)

[مناسبت بین آیات و سوره‌ها 37](#_Toc440451048)

[فوائد مناسبت 38](#_Toc440451049)

[نمونه‌هایی از وجوه مناسبت بین آیات 39](#_Toc440451050)

[نزول قرآن 41](#_Toc440451051)

[نزول منجّم قرآن 42](#_Toc440451052)

[حکمت نزول منجم قرآن 42](#_Toc440451053)

[1- تقویت قلب رسول‌الله ج 42](#_Toc440451054)

[2- آسان ساختن حفظ قرآن 43](#_Toc440451055)

[3- تحدی و اعجاز 43](#_Toc440451056)

[4- تدرج در تشریع 43](#_Toc440451057)

[5- دلالت بر صدق رسول‌الله ج 43](#_Toc440451058)

[گردآوری قرآن 45](#_Toc440451059)

[مشهورترین قاریان 45](#_Toc440451060)

[1- در عهد رسول‌الله ج 45](#_Toc440451061)

[2- گردآوری قرآن در عهد ابوبکر صدیقس 46](#_Toc440451062)

[3- گردآوری قرآن در عهد حضرت عثمانس 47](#_Toc440451063)

[تعداد نسخه‌هایی که در زمان حضرت عثمان تهیه شد 48](#_Toc440451064)

[شبهات ملحدان در مورد قرآن و رد آنها 48](#_Toc440451065)

[ترتیب آیات و سوره‌های قرآن 53](#_Toc440451066)

[رسم‌الخط عثمانی 55](#_Toc440451067)

[تحسین رسم‌الخط عثمانی 56](#_Toc440451068)

[نزول قرآن بر هفت حرف 57](#_Toc440451069)

[قرائت و قراء 61](#_Toc440451070)

[فوائد اختلاف در قرائت: 62](#_Toc440451071)

[آداب تلاوت قرآن 63](#_Toc440451072)

[حکم تعلم قرآن و گرفتن اجرت در تعلیم آن 65](#_Toc440451073)

[اولا: حکم تعلم قرآن 65](#_Toc440451074)

[ثانیاً: حکم اجرت گرفتن در تعلیم قرآن 65](#_Toc440451075)

[تفسیر و مفسرین 67](#_Toc440451076)

[تفسیر در زمان پیامبر و صحابه‌ی کرام 67](#_Toc440451077)

[1- قرآن کریم 68](#_Toc440451078)

[2- رسول‌اکرم ج 68](#_Toc440451079)

[3- اجتهاد 68](#_Toc440451080)

[تفسیر در زمان تابعین 68](#_Toc440451081)

[قواعدی که مفسر بدان احتیاج دارد 71](#_Toc440451082)

[1- ضمائر 71](#_Toc440451083)

[هدف از وضع ضمیر 71](#_Toc440451084)

[مرجع ضمیر 72](#_Toc440451085)

[انواع مراجع ضمیر غایب 73](#_Toc440451086)

[2- تعریف و تنکیر 77](#_Toc440451087)

[اولاً: مناسبتهای تنکیر 78](#_Toc440451088)

[ثانیاً: تعریف 79](#_Toc440451089)

[تکرار اسم 82](#_Toc440451090)

[3- افراد و جمع 83](#_Toc440451091)

[4- مقابله جمع را جمع یا جمع با مفرد 86](#_Toc440451092)

[5- الفاظی که به ظاهر مترادفند ولی در حقیقت چنین نیست 87](#_Toc440451093)

[الف- خوف و خشیه 88](#_Toc440451094)

[ب- شح و بخل 88](#_Toc440451095)

[ج- سبیل و طریق 89](#_Toc440451096)

[د- مد و أمد 89](#_Toc440451097)

[6- سؤال و جواب 90](#_Toc440451098)

[7- فرق بین جمله‌ای اسمیه و جمله‌ی فعلیه 92](#_Toc440451099)

[8- عطف 93](#_Toc440451100)

[9- نکات متفرق دیگر 94](#_Toc440451101)

[الف- فرق بین ایتاء و اعطاء 94](#_Toc440451102)

[ب- لفظ کان 94](#_Toc440451103)

[ج- لفظ کاد 95](#_Toc440451104)

[د- لفظ جعل 96](#_Toc440451105)

[ه‍- لفظ فعل 96](#_Toc440451106)

[و- لعل و عسی 97](#_Toc440451107)

[محکم و متشابه 99](#_Toc440451108)

[حکمت‌های نزول آیات متشابه 102](#_Toc440451109)

[اعجاز قرآن 105](#_Toc440451110)

[تعریف معجزه 105](#_Toc440451111)

[وجوه اعجاز قرآن 106](#_Toc440451112)

[اولا اعجاز لغوی 106](#_Toc440451113)

[ثانیا: اعجاز علمی 109](#_Toc440451114)

[ثالثا: اعجاز قانون‌گذاری 111](#_Toc440451115)

[امثال قرآن 113](#_Toc440451116)

[تعریف مثل 115](#_Toc440451117)

[انواع مثلهای قرآنی 115](#_Toc440451118)

[1- مثلهای مصرحه 115](#_Toc440451119)

[2- مثلهای کامنه 116](#_Toc440451120)

[3- مثلهای مرسله 117](#_Toc440451121)

علوم قرآن

علوم جمع علم است و مقصود از آن در اینجا علومی است که از جوانب مختلف از جمله درک معنا و حفظ از تحریف، به قرآن خدمت می‌کند و می‌تواند شامل علوم زیر باشد:

1. ناسخ و منسوخ.
2. محکم و متشابه.
3. اسباب نزول.
4. غریب قرآن.
5. اعراب قرآن.
6. تجوید و قرائت.
7. تفسیر.

مهمترین کتابهایی که تا به حال در رشته‌ی علوم قرآن نوشته شده عبارتند از: (البرهان في علوم القرآن) زرکشی، (الاتقان في علوم القرآن) تألیف: جلال‌الدین سیوطی و از کتب جدید، (مباحث في علوم القرآن) تألیف: دکتر مناع خلیل القطان و (مباحث في علوم القرآن) نوشته‌ی دکتر صبحی الصالح.

قرآن

قرآن معجزه‌ای جاویدان رسول‌الله ج است که خداوند عزوجل آن را برای هدایت افراد بشر تا قیام قیامت بواسطه‌ی جبرئیل بر انسان نازل فرموده است و در آن اموری که انسان را به سعادت ابدی نائل می‌گرداند بیان داشته است. خداوند عزوجل فرماید:

﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ﴾ [الأنعام: 38].

«ما هیچ چیزى را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده‏ایم.‏»

فرماید:

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَبِيرٗا٩﴾ [الإسراء: 9].

«این قرآن به راهى هدایت مى‏کند که آن استوارتر است و به مؤمنانى که کارهاى شایسته مى‏کنند بشارت مى‏دهد که آنان پاداشى بزرگ دارند.»

و برای اینکه قرآن برای نسلها یکی پس از دیگری زنده و تازه باقی بماند، خداوند عزوجل مکفل حفظ آن گشته، اسباب بقای آن را مهیا ساخته است. چنانکه فرماید:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ٩﴾ [الحجر: 9].

«بى‌گمان ما قرآن را فرو فرستاده‏ایم و به راستى ما نگهبان آن هستیم».

و فرماید:

﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ١٧﴾ [القمر: 17].

«و به راستى قرآن را براى پندپذیرى آسان گردانده‏ایم، پس آیا پندپذیرى هست؟»

و این خود از معجزات قرآن است که در هر عصر و زمانی خداوند، افرادی را برای حفظ قرآن و نقل آن سینه به سینه مسخر می‌گرداند و افرادی دیگر را به دفاع از حریم قرآن وامی‌دارد.

قرآن در طول بیست و سه سال که دوره‌ی نبوت و رسالت رسول‌الله ج است نازل شد و مسلمانان با علم و عمل از آن استقبال کردند و ارزش شخصیتهای اجتماعی منوط به قرآن شد لذا کسی می‌توانست مکان والاتری در جامعه داشته باشد که قرآن را بیشتر می‌دانست چنانکه رسول‌الله ج می‌فرمایند: «یؤمّ القوم اقرؤهم لكتاب الله تعالی...»[[1]](#footnote-1) و تا زمانی که مسلمانان بر این اساس حرکت کنند سعادت دنیا و آخرت نصیبشان می‌گردد.

تعریف قرآن

کلمه‌ی قران مصدر ماده‌ی«قرأ» به معنای تلاوت و خواندن می‌باشد و اطلاق آن بر کلام خداوند عزوجل از باب اطلاق مصدر بر اسم مفعول است. خداوند عزوجل فرماید:

﴿إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ١٧﴾ [القيامة: 17].

«جمع و خواندن آن بر ماست.»

و فرماید:

﴿فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ١٨﴾ [القيامة: 18].

«وقتی آن را خواندیم تو از خواندنش پیروی کن.»

اما در اصطلاح برای قرآن تعریفی که جامع شرایط تعریف منطقی باشد ارائه نشده، جز اینکه بگوییم: قرآن کتابی است که به

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ١ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٢ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ٣﴾ [الفاتحة: 1-3].

شروع می‌شود و به

﴿مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ٦﴾ [الناس: 6].

خاتمه می‌یابد. در تعریف قرآن گفته‌اند: کلام خداوند عزوجل که بر محمد ج نازل شده و تلاوت آن عبادت است، که از باب تعریف مصدر به ذات است.

در تعریف آن گفتیم: (کلام خدا که بر محمد ج نازل شده) تا کتابهای آسمانی دیگر که بر پیامبرانی چون موسی و عیسی و دیگر یپغمبران† نازل شده خارج گردد، و گفتیم: (نازل شده) تا شامل کلام خدا که در لوح محفظو وجود دارد، نگردد زیرا کلام خدا منحصر به قرآن نیست به شکل عام پاداش می‌یابد. چنانکه خداوند فرماید:

﴿قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوۡ جِئۡنَا بِمِثۡلِهِۦ مَدَدٗا١٠٩﴾ [الكهف: 109].

«بگو: اگر دریا براى سخنان پروردگارم جوهر باشد، بى شک دریا پیش از آنکه سخنان پروردگارم پایان پذیرد، تمام خواهد شد. و اگر چه مددى مانند آن [دریا نیز] در میان آوریم‏»

و گفتیم: (که تلاوتش عبادت است) تا احادیث قدسی و احادیث دیگر رسول‌الله ج از تعریف خارج شود زیرا گرچه آنها نیز از طرف خداست ولی در تلاوت آنها ثوابی تعیین شده وجود ندارد و خواننده فقط به شکل عام پاداش می‌یابد.

اسماء و صفات قرآن

خداوند عزوجل در کتاب خود قرآن را به اسماء و صفات متعددی توصیف کرده است. چنانکه در این آیه‌ها می‌بینیم:

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾ [الإسراء: 9].

«این قرآن به راهى هدایت مى‏کند که آن استوارتر است.»

﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ٢﴾ [البقرة: 2].

«این است کتابى که در [حقانیت‏] آن هیچ تردیدى نیست [و] مایه هدایت تقواپیشگان است.‏»

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ٥٧﴾ [يونس: 57].

«اى مردم، به یقین، براى شما از جانب پروردگارتان اندرزى، و درمانى براى آنچه در سینه‏هاست، و رهنمود و رحمتى براى گروندگان [به خدا] آمده است.‏»

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ٤٤﴾ [النحل: 44].

«و این قرآن را به سوى تو فرود آوردیم، تا براى مردم آنچه را به سوى ایشان نازل شده است توضیح دهى، و امید که آنان بیندیشند.»

﴿قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ١٥﴾ [المائدة: 15].

«قطعاً براى شما از جانب خدا روشنایى و کتابى روشنگر آمده است.‏»

﴿تَنزِيلٞ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ٢﴾ [فصلت: 2].

«وحى [نامه‏] اى است از جانب [خداى‏] رحمتگر مهربان.»‏

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا١﴾ [الفرقان: 1].

«بزرگ [و خجسته‏] است کسى که بر بنده خود، فرقان [کتاب جداسازنده حق از باطل‏] را نازل فرمود، تا براى جهانیان هشداردهنده‏اى باشد.»

و همچنین صفات و اسماء دیگر.

فرق بین قرآن و احادیث قدسی و احادیث نبوی

1. تلاوت قرآن عبادت است و خواندن آن در نماز واجب، اما خواندن احادیث قدسی و نبوی عبادتی خاص به حساب نمی‌آید و اگر در نماز خوانده شوند نماز باطل می‌شود.
2. قرآن معجزه‌ای رسول‌الله ج است، و خداوند عزوجل افراد بشر را به تحدی و هماوردی فرا خوانده که مثل آن را بیاورند، اما در مورد احادیث قدسی و نبوی چنین چیزی وجود ندارد.
3. در نبوت قرآن روایت آن به شکل متواتر شرط است، اما احادیث قدسی و نبوی به شکل آحاد پذیرفته می‌شود.
4. قرآن، نصش کلام خدای عزوجل است، ولی احادیث قدسی و نبوی چنین نیست.

فرق بین احادیث قدسی و احادیث نبوی

حدیث قدسی مستقیماً به خدای عزوجل نسبت داده می‌شود و به هیچ وجه جز و اجتهادات رسول‌الله ج نیست. اما احادیث نبوی امکان دارد از طرف خدای عزوجل باشد و می‌تواند از اجتهادات خود رسول‌الله ج باشد.

وحی

وحی در لغت عبارت از ارتباط بین دو کس به طور سریع و پنهان است، لذا گفتگوی در گوشی با زیر لبی و نقل مفهوم به کنایه و ایجاد ارتباط با طرف مقابل بوسیله‌ی اشاره را وحی گویند و در قرآن به معانی مختلفی مورد استفاده قرار گرفته است و در همه‌ی آنها مفهوم فوق، محسوس می‌باشد.

1. الهام فطری و غریزی، چنان که خداوند فرماید:

﴿وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ أُمِّ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَرۡضِعِيهِۖ﴾ [القصص: 7].

«و به مادر موسى وحى کردیم که: «او را شیر ده».»

و فرماید:

﴿وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعۡرِشُونَ٦٨﴾ [النحل: 68].

«و پروردگار تو به زنبور عسل وحى [الهام غریزى‏] کرد که از پاره‏اى کوه‏ها و از برخى درختان و از آنچه داربست [و چفته‏سازى‏] مى‏کنند، خانه‏هایى براى خود درست کن.»‏

1. اشاره، چنانکه در مورد زکریا÷ موقعی که از محراب خارج شد و به قوم خود اشاره نموده آمده است:

﴿فَأَوۡحَىٰٓ إِلَيۡهِمۡ أَن سَبِّحُواْ بُكۡرَةٗ وَعَشِيّٗا١١﴾ [مريم: 11].

«و ایشان را آگاه گردانید که روز و شب به نیایش بپردازید.»

به معنای: اشارالیهم.

1. وسوسه‌ی شیطان، خداوند عزوجل فرماید:

﴿وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ لِيُجَٰدِلُوكُمۡۖ﴾ [الأنعام: 121].

«و در حقیقت، شیطانها به دوستان خود وسوسه مى‏کنند تا با شما ستیزه نمایند.»

1. ارتباط خدا با فرشتگان، خدای عزوجل فرماید:

﴿إِذۡ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمۡ﴾ [الأنفال: 12].

«هنگامى که پروردگارت به فرشتگان وحى مى‏کرد که من با شما هستم‏.»

1. ارتباط خدا با پیغمبران، چنانکه خدای عزوجل فرماید:

﴿۞إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيۡمَٰنَۚ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا١٦٣﴾ [النساء: 163].

«ما هم چنان که به نوح و پیامبران بعد از او، وحى کردیم، به تو [نیز] وحى کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسى و ایوب و یونس و هارون و سلیمان [نیز] وحى نمودیم، و به داوود زبور بخشیدیم.‏»

و مقصود از آن در عرف شرعی عبارت از ارتباط خدا با پیغمبران بواسطه با بدون واسطه است ـ و بعضی گفته‌اند: کلام خدا که بر یکی از پیغمبران† نازل شود وحی نامیده می‌شود که این از باب تفسیر مصدر به اسم مفعول است.

چگونگی وحی خدا به فرشتگان

چنانکه در قرآن وارد شده خداوند عزوجل به طریق محاوره یا وحی کردن با فرشتگان ارتباط برقرار می‌کند.

دلیل اول:

﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ قَالُوٓاْ أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَۖ قَالَ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ٣٠﴾ [البقرة: 30].

«و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینى خواهم گماشت»، [فرشتگان‏] گفتند: «آیا در آن کسى را مى‏گمارى که در آن فساد انگیزد، و خونها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه مى‏کنیم و به تقدیست مى‏پردازیم.» فرمود: «من چیزى مى‏دانم که شما نمى‏دانید.»

دلیل دوم:

﴿إِذۡ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمۡ فَثَبِّتُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ سَأُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ فَٱضۡرِبُواْ فَوۡقَ ٱلۡأَعۡنَاقِ وَٱضۡرِبُواْ مِنۡهُمۡ كُلَّ بَنَانٖ١٢﴾ [الأنفال: 12].

«هنگامى که پروردگارت به فرشتگان وحى مى‏کرد که من با شما هستم، پس کسانى را که ایمان آورده‏اند ثابت‏قدم بدارید. به زودى در دل کافران وحشت خواهم افکند. پس، فراز گردنها را بزنید، و همه سرانگشتانشان را قلم کنید.»

انواع ارتباط خدا با پیغمبران

خداوند عزوجل فرماید:

﴿۞وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحۡيًا أَوۡ مِن وَرَآيِٕ حِجَابٍ أَوۡ يُرۡسِلَ رَسُولٗا فَيُوحِيَ بِإِذۡنِهِۦ مَا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ عَلِيٌّ حَكِيمٞ٥١﴾ [الشورى: 51].

«و هیچ بشرى را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه‏] وحى یا از فراسوى حجابى، یا فرستاده‏اى بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحى نماید. آرى، اوست بلندمرتبه سنجیده‏کار.»

خداوند متعال در این آیه روبرو شدن خود با هر فردی از افراد بشر را غیرممکن اعلان فرموده است. و در ملاقاتی که حضرت موسی÷ با حضرت باری تعالی در کوه طور داشت، این امر دانسته شده، چنانکه تفصیل آن در سوره‌ی اعراف آمده است:

﴿وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ قَالَ رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرۡ إِلَيۡكَۚ قَالَ لَن تَرَىٰنِي وَلَٰكِنِ ٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡجَبَلِ فَإِنِ ٱسۡتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوۡفَ تَرَىٰنِيۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلۡجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكّٗا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقٗاۚ فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ١٤٣﴾ [الأعراف: 143].

و چون موسى به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا، خود را به من بنماى تا بر تو بنگرم.» فرمود: «هرگز مرا نخواهى دید، لیکن به کوه بنگر پس اگر بر جاى خود قرار گرفت به زودى مرا خواهى دید.» پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود، آن را ریز ریز ساخت، و موسى بیهوش بر زمین افتاد، و چون به خود آمد، گفت: «تو منزهى! به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم.»

و همچنین خداوند عزوجل در آیه‌ی فوق ارتباط خود را با فردی از افراد بشر به سه نوع منحصر کرده است.

الف- وحی

منظور از وحی در اینجا معنای شرعی آن نیست، بلکه یک معنی از معانی لغوی آن مقصود است که الهام باشد. و می‌توان کلمه‌ی وحی در آیه را به خواب دیدن پیغمبران تفسیر کرد که آن نیز یک نوع وحی است چنانکه حضرت عایشهل رویت می‌کند: «أول ما بدی، به رسول‌الله ج من الوحی الرؤیا الصالحه في النوم فكان لا یری رؤیا الا جاءت مثل فلق الصبح...»**[[2]](#footnote-2)**.

و همچنین در قصه‌ی حضرت ابراهیم÷ خواب وسیله‌ی وحی دانسته شده، چنانکه در سوره‌ی صافات خداوند فرماید:

﴿فَبَشَّرۡنَٰهُ بِغُلَٰمٍ حَلِيمٖ١٠١ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعۡيَ قَالَ يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ فَٱنظُرۡ مَاذَا تَرَىٰۚ قَالَ يَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُۖ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ١٠٢ فَلَمَّآ أَسۡلَمَا وَتَلَّهُۥ لِلۡجَبِينِ١٠٣ وَنَٰدَيۡنَٰهُ أَن يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ١٠٤ قَدۡ صَدَّقۡتَ ٱلرُّءۡيَآۚ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ١٠٥ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡبَلَٰٓؤُاْ ٱلۡمُبِينُ١٠٦ وَفَدَيۡنَٰهُ بِذِبۡحٍ عَظِيمٖ١٠٧﴾ [الصافات: 101-107].

«و وقتى با او به جایگاه «سَعْى» رسید، گفت: «اى پسرک من! من در خواب [چنین‏] مى‏بینم که تو را سر مى‏بُرَم، پس ببین چه به نظرت مى‏آید؟» گفت: «اى پدر من! آنچه را مأمورى بکن. ان شاء اللَّه مرا از شکیبایان خواهى یافت.» (102) پس وقتى هر دو تن دردادند [و همدیگر را بدرود گفتند] و [پسر] را به پیشانى بر خاک افکند، (103) او را ندا دادیم که اى ابراهیم! (104) رؤیا [ى خود] را حقیقت بخشیدى. ما نیکوکاران را چنین پاداش مى‏دهیم. (105) راستى که این همان آزمایش آشکار بود. (106) و او را در ازاى قربانىِ بزرگى باز رهانیدیم.‏»

ب- ارتباط خدا با پیغمبری از پیغمبران از پشت حجاب

چنانکه برای رسول‌الله ج در شب معراج اتفاق افتاد، و برای حضرت موسی÷ در کوه طور که در آیه‌ی گذشته بدان اشاره شد.

ج ـ به واسطه‌ی فرشته‌ی وحی

غالب ارتباط خدا با پیغمبران÷ به واسطه‌ی فرشته‌ی وحی داده است که این وظیفه غالبا به عهده‌ی جبریل÷ نهاده شده، چنانکه در حدیثی از عایشهل روایت شده: فرشته‌ی وحی به دو روش با رسول‌‌الله ج ارتباط برقرار می‌کرد.

در سرمای زمستان عرق می‌کردند و رسول‌الله ج می‌فرمایند: «... فیفصم عنی وقد وعیت ماقال...»[[3]](#footnote-3).

ارتباط فرشته‌ی وحی با پیغمبر ج به صورت انسان، که این آسان‌ترین حالات وحی بر رسول‌الله ج بوده، و صحابه می‌توانستند این حالت را مشاهده کنند. چنانکه در حدیث جبرئیل که حضرت عمرس روایت کرده است به تفصیل آمده است.

منکران وحی و پاسخ به آنها

1. دشمنان اسلام از گذشته تا به امروز گفته و می‌گویند: که قرآن وحی نیست و خود محمد آن را ساخته است.

در جواب می‌گوییم: این ادعا از اساس باطل است زیرا اگر محمد قادر بود که قرآن را از پیش خود بیاورد احتیاج نبود که به خدا نسبت دهد و خیلی بهتر بوده آن را از آن خود داند و سلطه‌ی خود را بیشتر گستراند. اگر کسی بگوید: که محمد قرآن را به خدا نسبت داده تا بیشتر مورد پذیرش قرار گیرد.

در جواب می‌گوییم: او غیر قرآن را گفته و به خود نسبت داده است، و اگر چنان بود همه را به خدا نسبت می‌داد. و در قرآن کریم به مواردی برخورد می‌کنیم که اگر به فرض محال قرآن از خود محمد بود آنها در آن جایی نداشت که از آن جمله:

الف ـ حضرت عایشهل همسر گرامی پیامبر از طرف منافقان مورد تهمت قرار گرفت، و او می‌توانست خیلی سریع دهان منافقان را با چند آیه که خود بسازد ببندد، اما چنین نشد و رسول‌الله ج با ناراحتی از این اتفاق بیش از یک ماه به سختی گذراند تا جائیکه به عایشه گفت: اگر کاری از تو سر زده است توبه کن و گرنه خدا براءت (بی‌گناهی) تو را بیان خواهد کرد. و سرانجام آیه‌ی براءت عائشهل نازل شد.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ بَلۡ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُم مَّا ٱكۡتَسَبَ مِنَ ٱلۡإِثۡمِۚ وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ١١﴾ [النور: 11].

«در حقیقت، کسانى که آن بهتان بزرگ [داستان افک‏] را [در میان‏] آوردند، دسته‏اى از شما بودند. آن [تهمت‏] را شرّى براى خود تصوّر مکنید بلکه براى شما در آن مصلحتى [بوده‏] است. براى هر مردى از آنان [که در این کار دست داشته‏] همان گناهى است که مرتکب شده است، و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است عذابى سخت خواهد داشت‏.»

ب ـ هنگامی که رسول‌‌الله ج در جنگ بدر حاضر شد از اسیران فدا بگیرد آیاتی در سرزنش ایشان نازل شد

﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ٦٧﴾ [الأنفال: 67].

«هیچ پیامبرى را نرسد که اسیرانى داشته باشد تا آنکه در زمین کشتار بسیار کند، [شما] متاع دنیا را مى‏خواهید. و خداوند [مصلحت‏] آخرت را مى‏خواهند. و خداوند پیروزمند فرزانه است.‏»

ج ـ هنگامی که منافقان عذرها دروغین می‌آوردن برای اینکه در جنگ تبوک شرکت نکنند، رسول‌الله ج به اینان اجازه‌ی مختلف داد. اما خداوند متعال در مورد این حسن ظن نسبت به منافقان او را سرزنش کرد:

﴿عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَتَعۡلَمَ ٱلۡكَٰذِبِينَ٤٣﴾ [التوبة: 43].

«خداوند از تو در گذرد، چرا تا وقتى که راستگویان براى تو معلوم شوند و دروغگویان را بشناسى به آنان اجازه [باز ماندن‏] دادى.‏»

د ـ وقتی که در مکه با یکی از سران قریش صحبت می‌کرد و از (عبدالله بن ام مکتوم) به خاطر مصلحتی که تشخیص داده بود رو گرداند. خدا او را سرزنش کرد:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ٢﴾ [عبس: 1-2].

«چهره درهم کشید و روى گردانید، (1) که آن مرد نابینا پیش او آمد.»

1. همچنین دشمنان اسلام از گذشته تا به حال گفته و می‌گویند: که تیزهوشی و قوت تشخیص محمد به او اجازه می‌داد که با کلی گوییهایش دیگران را سخت تحت تأثیر قرار دهد و آیه‌هایی را برای پیروان خود نقل کرد که ظاهراً غیب‌گویی در آن بود ولی درواقع چنان نبود.

در جواب می‌گوییم: در قرآن کریم مواردی وجود دارد که اصلا نمی‌تواند مبتنی بر تیزهوشی و قوت احساس و الهام درونی باشد و کلی‌گویی نیست، بلکه در جزئیات و تفاصیل وارد شده است، و این امر بر دو نوع است:

الف- اخبار گذشتگان

مثل قصه‌ی قوم عاد و ثمود و اصحاب کهف و داستان حضرت یوسف÷ و وقایع تاریخی دیگر... که هیچ مبتنی بر احساس و الهام درونی نیست، و تا نقل نشود شخص نمی‌تواند بر آن اطلاع یابد.

ب- خبر از آینده

مثل وعده به مومنان به پیروزی و خروج دابةالارض و از بین رفتن زمین و آسمان و ماه و ستارگان و خورشید و امثال آنها که جز خداوند کسی دیگر نمی‌تواند بر آنها مطلع باشد.

1. دشمنان اسلام در هر زمان گفته و می‌گویند که قرآن به واسطه‌ی معلمی به محمد آموخته شده و وحی آسمانی نیست.

قسمت اول این مدعا از یک جانب درست است که به واسطه جبرئیل بوده است، و جبرئیل÷ از طرف خدای عزوجل قرآن را به رسول‌الله ج می‌آموخته؛ اما کسی دیگر نه. چون رسول‌الله ج سواد خواندن و نوشتن نداشت و در بین امتی بی‌سواد بزرگ شده بود، چنانکه قرآن‌کریم در اشاره به این موضوع می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ٤٨﴾ [العنكبوت: 48].

«و تو هیچ کتابى را پیش از این نمى‏خواندى و با دست [راست‏] خود [کتابى‏] نمى‏نوشتى، و گر نه باطل‏اندیشان قطعاً به شک مى‏افتادند.»

و اگر کسی بحث و جستجو نماید نمی‌تواند حتی یک کلمه شاهد بیاورد که رسول‌الله ج از معلم دیگری آموخته است، و اگر چنین واقعه‌ای رخ می‌داد امر کوچک و پیش پا افتاده‌ای نبود که تاریخ درباره‌ی آن ساکت بماند. معمولاً این ادعاها از افرادی سر می‌زند که کاری به درست و نادرست بودن ادعای خود ندارند. اعراب جاهلیت می‌گفتند: حدادی (آهنگری) معلم رسول‌الله ج است، که این ادعا هزیانی بیش نیست چطور آهنگری که سروکارش با چکش و سندان است می‌تواند چیزی به محمد یاد دهد که عربهای فصیح از آوردن مثل آن عاجز بمانند، و قرآن به صیغه‌ی تعجب از این ادعا می‌فرماید:

﴿ءَا۬عۡجَمِيّٞ وَعَرَبِيّٞۗ﴾ [فصلت: 44].

«کتابى غیر عربى و [مخاطبِ آن‏] عرب زبان؟»

و فرماید:

﴿لِّسَانُ ٱلَّذِي يُلۡحِدُونَ إِلَيۡهِ أَعۡجَمِيّٞ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيّٞ مُّبِينٌ١٠٣﴾ [النحل: 103].

«زبان کسى که [این‏] نسبت را به او مى‏دهند غیر عربى است و این [قرآن‏] به زبان عربى روشن است.‏»

در حقیقت رسول‌الله ج با «بحیرا» در ایام طفولیت در بصری ملاقات کرد اما روایت نشده که در آن ملاقات کوتاه حتی یک کلمه از او آموخته باشد، بلکه بحیرا خبر داد که آیند‌ی درخشانی در انتظار اوست. و همچنین با «ورقه بن نوفل» بعد از نبوت ملاقات کرد، و این در اوایل وحی بود که ورقه قول تایید به او داد اما به زودی مرد. بعد از هجرت، دانشمندان یهود و نصاری برای مجادله با او به ملاقاتش می‌آمدند و به عنوان مخالف از ایشان سؤالهائی می‌کردند تا در جواب آنها عاجز بماند، لذا آنها برای مبارزه با اسلام نزد آو می‌رفتند نه تعلیم وی.

نظریه‌ متکلمان درباره‌ی قرآن

فلاسفه‌ی اسلامی با تأثر از فلسفه‌ی یونانی خواستند قرآن را در میزان فلسفه تشریح کنند. لذا کلام را به دو بخش تقسیم کردند:

1. کلام قائم به نفس: که حرف و صوت و جمله ندارد و یکی است.
2. کلام خارج از نفس: که دارای حرف و صوت و جمله است و می‌توان آن را شنید و بنا بر نوع دوم این سؤال را طرح که ردند که آیا قرآن مخلوق است یا نه؟

و بدینوسیله باب حیرت را برای فکر خود گشودند و به عقل خود اجازه دادند در مواردی به بررسی بپردازد که مجال درک آن نیست، بالاخره بعضی‌ها ادعا کردند که قرآن مخلوق است، و بر اثر این قول فتنه‌ها بر خواست و گروه‌ها و مسالک متعددی بوجود آمد که اسلام از آن بی‌نیاز و بیزار است.

مسلمان واقعی که می‌خواهد برنامه‌ی زندگی خود را از قرآن و سنت رسول‌الله ج بگیرد به این امور توجه نمی‌کند بلکه برایش مهم است که این پیام خداست و از او چه می‌خواهد، اما پرسشهایی چون: آیا قرآن مخلوق است یا نه، آیا کلام جبرئیل است یا نه و امثال اینها سؤالاتی است که طرحش بی‌فایده و جوابش بی‌فایده است..

مکی و مدنی

برای درک بیشتر کتاب خدا لازم است انسان مکی و مدنی قرآن را بشناسد زیرا وقتی که انسان مکان و مناسبت زمان صدور امری را بداند فهمش نسبت بدان چیز عمیق‌تر و تصورش دقیق‌تر خواهد بود، مقصود از مکی قسمتی از قرآن است که در عهد اول نبوت بر رسول‌الله ج نازل شده است یعنی زمانی که رسول‌الله ج در مکه بودند و مشرکان را به یکتاپرستی و مسائل کلی انسانی دعوت می‌کردند و همه‌ی مخاطبان یا غالب آنان کافر و منکر بودند، آیاتی که در زمان پیش از هجرت نازل شده چه در خود مکه و چه در خارج از مکه، مکی به شمار می‌روند. و مقصود از آیات مدنی قسمتی از قرآن است که در عهد دوم نبوت رسول‌الله ج یعنی هنگامی که مسلمانان قدرتی یافته و برای خود دولتی تشکیل داده بودند، نازل شده است.

در این آیات مسلمانان و مؤمنان مورد خطاب هستند و قوانین اجتماعی و تعالیم اخلاقی که باید بین آنها اجرا شود فروآمده است. علمای اسلام عنایت فراوانی به تشخیص مکی و مدنی داشته و دارند و در این مورد اوقات زیادی را صرف تحقیق و تتبع آن کرده‌اند اما در نتیجه آن اختلاف نظر دارند که در اینجا نزدیکترین قول به صواب را می‌آوریم. طبق این قول تعداد سوره‌هایی که در مدینه نازل شده است بیست است:

1- بقره، 2- آل‌عمران، 3- نساء، 4- مائده، 5- انفال، 6- توبه، 7- نور، 8- احزاب، 9- محمد، 10- فتح، 11- حجرات، 12- حدید، 13- مجادله، 14- حشر، 15- ممتحنه، 16- جمعه، 17- منافقون، 18- طلاق، 19- تحریم، 20- نصر و تعداد سوره‌های مورد اختلاف دوازه است 1- فاتحه، 2- رعد، 3- رحمن، 4- صف، 5- تغابن، 6- مطففین، 7- قدر، 8- بینه، 9- زلزله، 10- اخلاص، 11- فلق، 12- ناس. و بقیه‌ی سوره‌های قرآن بالا تفاق مکی است.

ویژگیهای سوره‌های مکی و مدنی

1- از جهت ضوابط

الف ـ هر سوره‌ای که در آن سجده باشد مکی است.

ب ـ هر سوره‌ای که در آن ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ باشد و ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ نباشد مکی است جز سوره‌ی حج که مکی است و در آخر آن ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ آمده است.

ج ـ هر سوره‌ای که در آن لفظ (کلا) آمده است مکی است. و در نیمه‌ی اول قرآن لفظ کلا اصلا نیامده است.

د ـ هر سوره‌ای که با حروف مقطعه شروع شده بجز بقره و آل‌عمران مکی است و در سوره‌ی رعد اختلاف است.

2- از جهت موضوع

الف ـ هر سوره‌ای که در آن قصه آدم و ابلیس آمده بجز بقره مکی است.

ب ـ هر سوره‌ای که در آن قصه‌‌ی امتها و پیامبران گذشته است بجز بقره وآل‌عمران مکی است.

ج ـ در سوره‌های مکی مورد خطاب در غالب کفارند.

د ـ در سوره‌های مکی اصول شرع و توحید و دلائل آن و دعوت به فضائل آمده و مقدار کمی هم از تفصیلات قانونی در آنها صحبت شده است.

ه‍ ـ در سوره‌های مکی غالب آیات کوتاه هستند.

اما سوره‌های مدنی که بعد از استقرار دولت اسلامی نازل شدند، احکام و حدود و کفارات و تعلیمات اخلاقی و اجتماعی در آنها بیان شده است، آیات آنها غالبا طولانی و خود سوره‌ها نیز غالبا طولانی هستند.

از ویژگیهای موضوعی آنها می‌توان خطاب به مومنان، مجادله با اهل کتاب، و کشف حال منافقان نام برد، اعتبار اینکه سوره‌ای مکی یا مدنی است، اغلب آیات آن است، وگرنه امکان دارد در سوره‌ی مکی آیاتی مدنی باشد مانند سوره‌‌ی حج که همه‌اش مکی است بجز آیه‌های آخر آن که از سجده‌ی دوم شروع می‌شود.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ۩٧٧﴾ [الحج: 77].

«اى کسانى که ایمان آورده‏اید، رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید.»

و یا در سوره‌ی مدنی آیات مکی باشد مثل سوره‌ی انفال که گفته شده آیه:

﴿وَإِذۡ يَمۡكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثۡبِتُوكَ أَوۡ يَقۡتُلُوكَ أَوۡ يُخۡرِجُوكَۚ وَيَمۡكُرُونَ وَيَمۡكُرُ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ٣٠﴾ [الأنفال: 30].

«و [یاد کن‏] هنگامى را که کافران در باره تو نیرنگ مى‏کردند تا تو را به بند کشَند یا بکشند یا [از مکه‏] اخراج کنند، و نیرنگ مى‏زدند، و خدا تدبیر مى‏کرد، و خدا بهترین تدبیرکنندگان است‏.»

در آن مکی است.

نزول اولین و آخرین آیات قرآن

محققان در مورد اینکه اولین مجموعه آیات نازل شده کدام است اختلاف نظر دارند و بهترین قول آن است که آیاتی از اول سوره علق، اولین آیات نازل شده را تشکیل می‌دهند.

﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ١ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ٢ ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ٣ ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ٤ عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ٥﴾ [العلق: 1-5].

«بخوان به نام پروردگارت که آفرید. (1) انسان را از عَلَق آفرید. (2) بخوان، و پروردگار تو کریمترین [کریمان‏] است. (3) همان کس که به وسیله قلم آموخت. (4) آنچه را که انسان نمى‏دانست [بتدریج به او] آموخت‏ »

آنچه را که انسان نمى‏دانست [بتدریج به او] آموخت‏به دلیل روایت عایشهل که بخاری و مسلم آورده‌اند: که اول، وحی به رسو‌ل‌الله ج از طریق خواب بود و هیچ خوابی نمی‌دید مگر آنکه مثل صبح آشکار بود.

سپس دوستدار خلوت شد و جهت عبادت به غار حراء می‌رفت و برای چند روزی توشه می‌گرفت و چون توشه‌اش تمام می‌شد به نزد خدیجه برمی‌گشت و باز توشه می‌گرفت و به خلوت گاه خویش می‌رفت. رسول‌‌الله ج فرمود که روزی جبرئیل÷ نزد من آمد و گفت: (اقرأ) گفتم: من قاری نیستم، مرا بفشرد و گفت: اقرأ باز گفتم: من قاری نیستم، باز مرا بفشردف و این بار سخت بود گفت: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ...﴾ رسول‌الله ج در حالی که اندامش می‌لرزید به خانه برگشت... تا آخر قصه.[[4]](#footnote-4)

گروهی از محققان گفته‌اند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ﴾ اولین سوره‌ی قرآن است که نازل شده و به حدیث جابرس استدلال می‌کنند که از وی سؤال شد اولین آیات قرآن ابتدای سوره‌ی اقرأ است یا سوره‌ی ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ﴾؟ جابر در جواب گفت: من از زبان رسول‌الله ج برای شما نقل می‌کنم که فرمود: روزی از غار حراء برمی‌گشتم.

موقعی که به وسط دره رسیدم فرشته ای را بالای سر خود دیدم که همه افق را پوشانده بود، ترسیدم و سریع به خانه برگشتم و گفتم مرا بپوشانید، بعداً این آیه‌ها نازل شد[[5]](#footnote-5).

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ١ قُمۡ فَأَنذِرۡ٢﴾ [المدثر: 1-2].

محققان به چند جهت به این قول جواب داده‌اند:

1. زمانی که رسول‌الله ج از بدایت نزول وحی بر خود صحبت می‌کرده‌اند. جابر همه‌ی آنچه را که ایشان فرموده‌اند نشنیده است و قسمتی را که شنیده، روایت کرده است.
2. مقصود جابرس نزول، بعد از فترت وحی بوده است.
3. می‌توان این دو قول را با هم جمع کرد و گفت: نزول آیه‌های اول سوره علق برای بیان نبوت رسول‌الله ج بوه و نزول سوره‌ی مدثر اولین آیات برای بیان رسالت ایشان بوده است.

اما در مورد آخرین قسمت نازل شده‌ی قرآن گروهی گفته‌اند: آیه‌ی (ربا) از سوره‌ی بقره است.

و گروه دیگری گفته‌اند: آیه‌ی

﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا تُرۡجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِۖ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ٢٨١﴾ [البقرة: 281].

«و بترسید از روزى که در آن، به سوى خدا بازگردانده مى‏شوید، سپس به هر کسى [پاداشِ‏] آنچه به دست آورده، تمام داده شود و آنان مورد ستم قرار نمى‏گیرند.»

است. و برخی نیز بر این عقیده‌اند که آیه‌ی مدائنه:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيۡنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى فَٱكۡتُبُوهُۚ﴾ [البقرة: 282].

«اى کسانى که ایمان آورده‏اید، هر گاه به وامى تا سررسیدى معین، با یکدیگر معامله کردید، آن را بنویسید.»

است. و می‌توان گفت این سه قول در واقع یک قول است که در نتیجه چنین می‌شود: آخرین آیات قرآن که بر پیامبر نازل شده است از آیه‌ی:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ٢٧٨﴾ [البقرة: 278].

«اى کسانى که ایمان آورده‏اید، از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقى مانده است واگذارید.»

شروع می‌شود، و به آیه‌ی مدائنه خاتمه می‌یابد. و گفته شده: آیه‌ی (کلاله) یعنی آیه‌ی آخر سوره‌ی نساء آخرین آیه‌ی نازله است، لکن چنان می‌نماید که مقصود آخرین آیه در موضوع مواریث است.

و همچنین نظریاتی نیز در این خصوص وجود دارد که در آنها آیات دیگری به عنوان آخرین آیات نازل شده بر پیامبر مطرح شده است، اما با بررسی دقیق می‌توان به این نتیجه رسید که این آیات آخرین آیات نازل شده نیست بلکه آخرین آیه یک سوره و یا آخرین آیه در یک موضوع خاص می‌باشد، اما آیه:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3].

«امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را براى شما [به عنوان‏] دین برگزیدم.»

در روز جمعه نهم ذی‌حجه سال دهم هجری در عرفه نازل شده است، و از جمله آیاتی است که در مکه نازل شده اما به اعتبار مدنی است.

چنان که می‌دانیم از تاریخ نزول این آیه تا وفات رسول‌الله ج بیش از هفتاد روز فاصله است و این امر پذیرش این نظر را مشکل می‌نماید زیرا بعید به نظر می‌رسد در این مدت نسبتاً طولانی آیاتی بر رسول‌الله ج نازل نشده باشد. و قبلاً به این نظر اشاره شد که، آیه‌ی ربا و ما بعد آن تا آخر آیه‌ی مدائنه از سوره‌ی بقره آخرین آیاتی است که نازل شده است لذا امام طبری و دیگر محققان گفته‌اند مقصود از آیه:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي﴾ [المائدة: 3].

«امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم.»

اتمام قوت مسلمانان و اکمال نعمت امن و امان و نشر اسلام در همه جزیره العرب است، و از جمله اتمام نعمت، عدم شرکت‌ مشرکان در حج آن سال بود که بواسطه‌ی اوایل سوره‌ی توبه در حج گذشته اعلام شده بود.

ترتیب نزول آیات از نظر موضوعی

مثلا می‌گویند: اولین آیه در حکم (اطعمه) آیه‌ی سوره انعام است:

﴿قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٖ يَطۡعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيۡتَةً أَوۡ دَمٗا مَّسۡفُوحًا أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ أَوۡ فِسۡقًا أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ١٤٥﴾ [الأنعام: 145].

«بگو: در آنچه به من وحى شده است هیچ غذایى را بر کسى که آن را مى‏خورد حرام نمى‏یابم، مگر این که مردار، یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که همه اینها پلیداند، یا از روى گناه هنگام سر بریدن، نام غیر خدا بر آنها برده شده است، اما کسى که ناچار شود، بدون این که به منظور لذّت بردن باشد یا، زیاده از حدّ، نخورد، پس همانا پروردگار تو، بسیار آمرزنده مهربان است.‏»

و پس از آن این دو آیه:

﴿فَكُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا وَٱشۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ١١٤ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحۡمَ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦۖ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ١١٥﴾ [النحل: 114-115].

«بنا بر این از آنچه خدا روزیتان ساخته، حلال و پاکیزه بخورید، و سپاس نعمت خدا را انجام دهید، اگر او را مى‏پرستید. (114) خداوند، مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را با نام غیر خدا سر بریده شده بر شما حرام کرده است، امّا کسى که ناچار شود، در حالى که ستمکارى و تجاوز از حدّ نکند، خداوند آمرزنده و رحیم است.‏»

و سپس آیه‌ی سوره‌ی بقره:

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحۡمَ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيۡرِ ٱللَّهِۖ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ١٧٣﴾ [البقرة: 173].

«خداوند بر شما تنها میته و خون و گوشت خوک و هر حیوانى را که هنگام ذبح آن نام غیر خدا گفته شود، حرام کرده است، پس هر کس مجبور به خوردن آنها شود در صورتى که بر ولى مسلمانان خروج نکرده و قاطع طریق نباشد بر او گناهى نیست، زیرا خداوند بخشنده و مهربان است.»

و در آخر، آیه‌ی سوره‌ی مائده:

﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ وَلَحۡمُ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦ وَٱلۡمُنۡخَنِقَةُ وَٱلۡمَوۡقُوذَةُ وَٱلۡمُتَرَدِّيَةُ وَٱلنَّطِيحَةُ وَمَآ أَكَلَ ٱلسَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ وَأَن تَسۡتَقۡسِمُواْ بِٱلۡأَزۡلَٰمِۚ ذَٰلِكُمۡ فِسۡقٌۗ﴾ [المائدة: 3].

«گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتى که به غیر نام خدا ذبح شوند و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندى بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگرى مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده، مگر آن که (به موقع بر آن حیوان برسید و) آن را سر ببرید و حیواناتى که روى بتها (یا در برابر آنها) ذبح شوند (همگى) بر شما حرام است.»

در موضوع (قتل) اولین آیه‌ی نازل شده‌ آیه‌ی:

﴿وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۗ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا﴾ [الإسراء: 33].

«و نفسى را که خداوند حرام کرده است جز به حق مکشید، و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وى قدرتى داده‏ایم، پس [او] نباید در قتل زیاده‏روى کند، زیرا او [از طرف شرع‏] یارى شده است.»

است و آیه‌ی:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰۚ﴾ [البقرة: 178].

«اى کسانى که ایمان آورده‏اید، در باره کشتگان، بر شما [حقّ‏] قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن.‏»

می‌تواند مرحله دوم نزول حکم قتل و آیات زیر آخرین مرحله‌ی آن باشد:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٍ أَن يَقۡتُلَ مُؤۡمِنًا إِلَّا خَطَ‍ٔٗاۚ وَمَن قَتَلَ مُؤۡمِنًا خَطَ‍ٔٗا فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖ وَدِيَةٞ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُواْۚ فَإِن كَانَ مِن قَوۡمٍ عَدُوّٖ لَّكُمۡ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖۖ وَإِن كَانَ مِن قَوۡمِۢ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُم مِّيثَٰقٞ فَدِيَةٞ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ وَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖۖ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ شَهۡرَيۡنِ مُتَتَابِعَيۡنِ تَوۡبَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا٩٢ وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا٩٣﴾ [النساء: 92-93].

«و هیچ مؤمنى را نَسِزَد که مؤمنى را- جز به اشتباه- بکشد. و هر کس مؤمنى را به اشتباه کشت، باید بنده مؤمنى را آزاد و به خانواده او خونبها پرداخت کند مگر اینکه آنان گذشت کنند. و اگر [مقتول‏] از گروهى است که دشمنان شمایند و [خود] وى مؤمن است، [قاتل‏] باید بنده مؤمنى را آزاد کند [و پرداخت خونبها لازم نیست‏]. و اگر [مقتول‏] از گروهى است که میان شما و میان آنان پیمانى است، باید به خانواده وى خونبها پرداخت نماید و بنده مؤمنى را آزاد کند. و هر کس [بنده‏] نیافت، باید دو ماه پیاپى- به عنوان توبه‏اى از جانب خدا- روزه بدارد، و خدا همواره داناى سنجیده‏کار است. (92) و هر کس عمداً مؤمنى را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم مى‏گیرد و لعنتش مى‏کند و عذابى بزرگ برایش آماده ساخته است.»

و اولین آیه در مورد شراب:

﴿۞يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِۖ قُلۡ فِيهِمَآ إِثۡمٞ كَبِيرٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثۡمُهُمَآ أَكۡبَرُ مِن نَّفۡعِهِمَاۗ﴾ [البقرة: 219].

«در باره شراب و قمار، از تو مى‏پرسند، بگو: «در آن دو، گناهى بزرگ، و سودهایى براى مردم است، و [لى‏] گناهشان از سودشان بزرگتر است.» و از تو مى‏پرسند: «چه چیزى انفاق کنند؟» بگو: «ما زاد [بر نیازمندى خود] را.» این گونه، خداوند آیات [خود را] براى شما روشن مى‏گرداند، باشد که در [کار] دنیا و آخرت بیندیشید.»

و پس از آن آیه‌ی:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ﴾ [النساء: 43].

«اى کسانى که ایمان آورده‏اید، در حال مستى به نماز نزدیک نشوید تا زمانى که بدانید چه مى‏گویید.»

و در آخر، آیه‌ی:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ٩٠﴾ [المائدة: 90].

«اى کسانى که ایمان آورده‏اید، شراب و قمار و بتها و تیرهاى قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند. پس، از آنها دورى گزینید، باشد که رستگار شوید.»

نازل شده است.

فوائد این مبحث

1. عنایت و اهتمام دانشمندان اسلامی به قرآن به مصداق آیه‌ی:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ٩﴾ [الحجر: 9].

«بى گمان ما قرآن را فرو فرستاده‏ایم و به راستى ما نگهبان آن هستیم.‏»

1. آشنائی بیشتر با روش تعلیم و تربیت و قانونگذاری قرآن.
2. شناخت ناسخ و منسوخ.

اسباب نزول

خداوند عزوجل قرآن را برای هدایت و راهنمائی بشر نازل فرموده است و این خود سببی برای نزول قرآن است. اما مقصود ما از این عنوان این معنا نیست، بلکه حوادث خاصی است که بعضی از آیات قرآن پس از وقوع آنها برای بیان و توضیح احکام آنها یا برای تعیین روش در نحوه برخورد با آنها بر رسول‌الله ج نازل می‌شده است.

لذا اکثر آیات قرآن بدون این اسباب نازل شده است اما اطلاع از حوادث مزبور که سبب نزول بعضی از آیات قرآن است، فوائد فراوانی در بردارد که علمای اسلام را بر آن داشته تا بدانها توجه نمایند و به بررسی و تحقیق در مورد آنها بپردازند.

اولین کسی که در این مورد قدم برداشته (علی ابن المدینی) شیخ امام بخاری است، و بعد از او (واحدی نیشابوری) از علمای قرن پنجم هجری و بعد از او (جعبری) از علمای قرن هشتم که اسباب نزول واحدی را خلاصه کرده، و سیوطی در این باره گوید: او اسنادهای کتاب واحدی را حذف کرده اما چیزی بر آن نیافزوده است و بنابر روایت سیوطی (ابن حجر عسقلانی) نیز به تألیف کتابی در اسباب نزول مشغول شده اما آنرا به پایان نرسانده است. و جامع‌ترین کتاب در این باب کتاب (لباب النقول في اسباب النزول) تألیف خود جلال‌الدین سیوطی است که درباره کتاب خود می‌گوید: کسی مانند آن تألیف نکرده است.

غالب اسباب نزول با سند صحیح روایت نشده‌اند لذا کسی که می‌خواهد براساس این موارد، کتاب خدا را تفسیر کند لازم است به تحقیق و بررسی بپردازد تا در صورت صحت سبب روایت شده، آیه‌ی موردنظر را مبتنی بر آن فهم کند و برای دیگران توضیح دهد و گرنه چیزی از خدا نقل خواهد کرد که خدا آن را نفرموده است، و گاهی دروغ واضح است. مثلا: در سبب نزول آیه‌ی:

﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ أَن يُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ مَا كَانَ لَهُمۡ أَن يَدۡخُلُوهَآ إِلَّا خَآئِفِينَۚ﴾ [البقرة: 114].

«و چه کسى ستمکارتر از کسى است که [مردم را] از مسجدهاى خدا از [بیم‏] آنکه نام خدا در آنها یاد شود، باز دارد و در ویرانى آنها بکوشد؟ این گروه را نسزد که جز هراسان به مساجد در آیند. آنان در دنیا خفّت [و خوارى‏] و در آخرت عذابى بزرگ [در پیش‏] دارند.»

گفته‌اند: مقصود نصاری هستند که با کمک‌دادن به (بخت نصر) بیت‌المقدس را خراب کردند. در اینجا دو نقد مهم بر این مثال وارد می‌شود.

1. اگر مقصود آیه، چنین باشد ممکن نیست این واقعه سبب نزول باشد: زیرا فاصله زمانی زیادی بین این واقعه و نزول قرآن است.
2. در صورتی که این گفته را سبب نزول فرض کنیم چیزی در آن ادعا شده که از نظر تاریخی محال است و آن (همکاری نصاری با بخت نصر است) زیرا بخت نصر حدود شش قرن و نیم قبل از میلاد مسیح به بیت المقدس حمله کرده و در آن زمان مسلم است که نصاری وجود نداشته‌اند تا با او همکاری کنند.

لذا بر شخصی که قصد تفسیر قرآن را دارد و می‌خواهد آیه را طبق سببش تفسیر کند لازم است پیش از هر چیز یقین کند که روایت آن سبب، صحیح است یا خیر؟

تعریف سبب

با توجه به اسباب نزول قرآن می‌توان آنها را به دو بخش عمده تقسیم کرد:

1. وقوع حادثه‌ای و نزول آیاتی از قرآن بر اثر آن: مثل ینکه می‌گویند: هنگامی که آیه‌ی

﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ٢١٤﴾ [الشعراء: 214].

«و خاندان خویشاوندت را هشدار ده.»

نازل شد رسول‌الله ج خویشاوندان خود را جمع کرد و به آنان فرمود: اگر به شما خبر دهم که پشت این کوه لشکریانی هستند که قصد حمله به شما را دارند آیا مرا تصدیق می‌کنید؟ آنان در جواب گفتند: ما تا به حال از تو دروغ نشنیدیم، رسول‌الله ج فرمود: پس من شما را از عذاب خدا در آخرت می‌ترسانم. و در این هنگام (ابولهب) عبدالعزی بن عبدالمطلب که عمری او بود در جواب گفت: «تبالك ألهذا جمعتنا؟» (ناامیدشوی برای این ما را جمع کرده‌ای).

بر اثر این حادثه سوره (مسد) نازل شد[[6]](#footnote-6)

﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ١ مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ٢ سَيَصۡلَىٰ نَارٗا ذَاتَ لَهَبٖ٣ وَٱمۡرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلۡحَطَبِ٤ فِي جِيدِهَا حَبۡلٞ مِّن مَّسَدِۢ٥﴾ [المسد: 1-5].

«بریده باد دو دست ابو لهب، و مرگ بر او باد. (1) دارایى او و آنچه اندوخت، سودش نکرد. (2) بزودى در آتشى پُرزبانه درآید. (3) و زنش، آن هیمه‏کش [آتش فروز]، (4) بر گردنش طنابى از لیف خرماست».

1. طرح سوالی از طرف صحابه یا دیگران و نزول آیه در جواب آن، مثل سؤال کردن بعضی از یهود در مورد روح که آیه‌ی سوره اسرا در جواب آن نازل شد:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا٨٥﴾ [الإسراء: 85].

«و از تو درباره روح مى‏پرسند. بگو: [آگاهى از] روح شأنى از [شؤون ویژه‏] پروردگار من است و از دانش جز اندکى به شما نداده‏اند»

و می‌توان ادعا کرد که همه‌ی آیاتی که با سوال شروع می‌شود بر اثر سوال نازل شده است:

مثل:

﴿۞يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِۖ قُلۡ فِيهِمَآ إِثۡمٞ كَبِيرٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثۡمُهُمَآ أَكۡبَرُ مِن نَّفۡعِهِمَاۗ وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَۖ قُلِ ٱلۡعَفۡوَۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَتَفَكَّرُونَ٢١٩﴾ [البقرة: 219].

«از تو درباره شراب و قمار مى‏پرسند، بگو: در هر دوى آنها گناهى بزرگ و [نیز] براى مردم سودهایى است و گناه هر دوى آنها از نفعشان بیشتر است. و از تو مى‏پرسند: چه چیز انفاق کنند. بگو: افزون [بر نیاز خود را]. خداوند نشانه‏ها را اینچنین براى شما روشن مى‏سازد، باشد که شما اندیشه کنید.»

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡيَتَٰمَىٰۖ قُلۡ إِصۡلَاحٞ لَّهُمۡ خَيۡرٞۖ وَإِن تُخَالِطُوهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡۚ﴾ [البقرة: 220].

«و از تو درباره یتیمان مى‏پرسند. بگو: اصلاح کردن [کار] آنان بهتر است و اگر با آنان همزیستى کنید، [در حکم‏] برادران شما هستند و خداوند تبهکار را از درستکار مى‏شناسد و اگر خدا مى‏خواست بر شما سخت مى‏گرفت، به راستى که خداوند پیروزمند فرزانه است.‏»

و ﴿يَسۡ‍َٔلُكَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ ٱللَّهِۚ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا٦٣﴾ [الأحزاب: 63].

«مردم درباره قیامت از تو مى‏پرسند. بگو: علم آن تنها نزد خداوند است و تو چه مى‏دانى شاید که قیامت نزدیک باشد.»

با توجه به تقسیم و مثالهای گذشته می‌توان سبب نزول را چنین تعریف کرد: (حادثه و یا سوالی که بر اثر آن آیه‌ای نازل شود سبب نزول است).

صیغه‌های سبب نزول

با بررسی صیغه‌هایی که اصحاب رسول‌الله ج در روایت اسباب نزول به کار می‌برند می‌بینیم که این صیغه‌ها بر دو نوعند:

1. لفظ صریح، و به دو تعبیر وارد می‌شود:

الف- مثلا صحابی می‌گوید: «سبب نزول هذه الایة كذا».

ب- حادثه را نقل می‌کند و به روی ماده‌ی نزول (فا) وارد می‌کند: «حدث كذا فنزلت».

1. صیغه‌هایی که احتمال دارد سبب نزول را بیان کند یا قصد راوی آن باشد که مثلاث این آیه درباره‌ی فلان واقعه است، و این نیز به دو گونه وارد می‌شود:

الف- «نزلت هذه الآیه في كذا».

ب-«ما احسب هذه الآیة الا نزلت في كذا».

تعدد روایات در سبب نزول

ممکن است برای آیه‌ای از آیات قرآن روایتهای مختلفی در سبب نزول وارد شود، که در این صورت ناظر، باید یکی از امور زیر را به کار ببرد:

1. روایتهای مختلف را از نظر صحت و سقم مورد بررسی قرار دهد و هرچه از نظر اصول روایت صحیح است بپذیرد.
2. در صورتی که روایتهای متعددی به صحت برسند، توجه خود را به صیغه‌های آنها معطوف دارد و صیغه‌ی صریح را انتخاب کند.
3. در صورتی که صیغه‌ها همه صریح باشند دقت کند آن روایتی که با سند صحیح‌تر روایت شده است ترجیح دهد.
4. اگر ترجیح برایش ممکن نبود در صورت امکان هر دو را به عنوان سبب نزول بپذیرد و این در صورتی است که دو واقعه‌ی متشابه هم زمان رخ داده باشد و یکی از صحابه یکی از آنها را روایت کند و کسی دیگر دیگری را.
5. در صورتی که جمع بین دو روایت ممکن نباشد مثلا وقوع آنها از نظر تاریخی فاصله داشته باشد، در این حالت حمل بر تعدد نزول کند، و این ضعیف‌ترین حالتها است و بعید است چنین حالتی رخ داده باشد.

فوائد سبب نزول

فهم سبب نزول فوائد مهمی در بر دارد که از آن جمله موارد زیر است:

1. بیان حکمت حکمی که آیه آن را شامل می‌گردد.
2. تصحیح فهم نادرستی که ممکن است به سبب عدم اطلاع از سبب نزول برای شخص حاصل شود. به عنوان مثال: (عروه بن زبیر) به خاله‌اش حضرت عائشهل عرض کرد به نظر من آیه‌ی:

﴿۞إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِۖ فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَاۚ وَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ١٥٨﴾ [البقرة: 158].

«بى‏گمان «صفا» و «مروه» از شعائر خدا هستند. پس هر کس که حجّ خانه [خدا] بگزارد یا عمره به جاى آورد، گناهى بر او نیست که در میان آن دو، طواف (سعى) کند و اگر کسى [افزون بر واجبات‏] نیکى کند، [بداند که‏] خدا قدردان داناست‏.»

دلالت می‌کند که اگر کسی در حج خود بین صفا و مروه سعی نکند اشکالی ندارد. حضرت عائشهل در جواب فرمود: خیر آنطور نیست زیرا اگر قصد آیه چنین بود می‌فرموئد: «فلاجناح علیه أن لا یطوف بهما» و این آیه در مورد انصار نازل شده است که در جاهلیت دو بت داشتند یکی بر صفا و دیگری بر مروه، و آنان پس از اسلام بیم آن را داشته‌اند که سعی بین صفا و مروه ادامه‌ی همان اعمال دوران جاهلیت بشمار آید.[[7]](#footnote-7)

1. سبب نزول ثابت می‌کند موردیکه بخاطر آن آیه نازل شده است حتما مقصود حکم آن آیه بوده است و این، امر مجتهد را از اشتباه باز می‌دارد زیرا در صورت عدم اطلاع، ممکن است هنگامی که می‌خواهد لفظ عام آیه را بواسطه دلیل دیگری تخصیص دهد؛ مورد سبب نزول را نیز بدان دلیل از زیر آیه خارج سازد و این نتیجه صددرصد غلط خواهد بود.
2. استفاده از آشنایی با سبب نزول در تربیت و تعلیم.

اعتبار به عموم لفظ است نه بخصوص سبب

وقتی که آیه‌ای از قرآن بر اثر حادثه یا سؤالی نازل شود، یکی از سه حالت زیر دارد:

1. ممکن است لفظ نازل شده عام و سبب نیز عام باشد. در این حالت همه معتقدند که به عموم آیه باید عمل شود.
2. ممکن است لفظ خاص و سبب نیز صورتی مخصوص و جزئی باشد. در این حالت نیز همه اتفاق دارند که لفظ آیه مخصوص آن حالت یا حادثه است و ممکن است با قرائن خارجی، حکم آیه را تعمیم داد و حالتهای متشابه آن حادثه را بدان ملحق ساخت.
3. ممکن است سبب نزول صورتی جزئی و مخصوص باشد لکن برای بیان حکم آن آیه‌ای با لفظی عام وارد شود.

مقصود از عنوان ما این حالت سوم است، در این مورد اختلاف است که آیا با توجه به سبب، آیه را مخصوص آن صورت بدانیم یا به سبب توجه نکرده و به عموم لفظ آن عمل می‌کنیم اکثر اصولیان رأی دوم را پذیرفته‌اند به دلیل اینکه.

الف ـ نزول قرآن برای بیان احکام اشیاء در همه ادوار و ازمنه است، و معنا ندارد آیه‌ای به لفظی عام وارد شود و در همه زمانها سینه به سینه نقل گردد و منظور آن حکم فقط یک صورت خاص باشد که آن هم در گذشته رخ داده است، و این یک اصل مسلمی است که گمان نمی‌رود هیچ مسلمانی با آن مخالفت داشته باشد.

ب ـ یاران رسول‌الله ج و همچنین تابعین و قرون ما بعد به این نوع آیات عام که بر اسبابی خاص وارد شده است استدلال می‌کردند.

مثال برای حالت اول

هنگامی که رسول‌الله ج به مدینه هجرت فرمود و یاران گرامی با یهودیان برخورد داشتند، آنان را می‌دیدند همراه زن حائض غذا نمی‌خورند و در یکجا با او نمی‌نشستند و او را منزوی می‌کردند، یاران سؤال کردند. در جواب این آیه نازل شد:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ٢٢٢﴾ [البقرة: 222].

«از تو درباره حیض مى‏پرسند، بگو: آن [مایه‏] رنج است، پس [به وقت‏] حیض از زنان کناره گیرید و تا وقتى که پاک شوند، با آنان نزدیکى مکنید، آن گاه چون [به خوبى‏] پاک شوند، [غسل کنند] از همان جا که خداوند به شما فرمان داده است با آنان آمیزش کنید. به راستى خداوند توبه کنندگان و پاک شوندگان را دوست مى‏دارد».

رسول‌الله ج فرمود: «اصنعوا كل شيء الا النكاح»[[8]](#footnote-8).

مثال حالت دوم

خداوند عزوجل در سوره‌ی لیل می‌فرماید:

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ١٨ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ٢١﴾ [الليل: 17-21].

«و با تقواترین مردم از آن دور داشته مى‏شود. (17) همان کس که مال خود را (در راه خدا) مى‏بخشد تا تزکیه نفس کند. (18) و هیچ کس را نزد او حقّ نعمتى نیست تا بخواهد (به وسیله این انفاق) او را جزا دهد. (19) بلکه تنها هدفش جلب رضاى پروردگار بزرگ اوست. (20) و بزودى راضى و خشنود مى‏شود»

همه‌ی مفسران اتفاق دارند که این آیات در وصف حضرت ابوبکر صدیقس نازل شده است هنگامی که جمعی از بردگان را که به سبب ایمانشان اذیت می‌شدند خرید و آزاد کرد چنانکه می‌بینیم کلمه‌ی ﴿ٱلۡأَتۡقَى﴾ مفرد است و صیغه‌ی افعل تفصیل است با آنکه دلالت بر خصوصیت می‌دهد همه‌ی تحویل اتفاق دارند (الف و لام موصولی) بر آن وارد نمی‌شود و در نتیجه معنای خاصی را می‌رساند.

مثال حالت سوم

و چنانکه می‌بینیم کلمه ﴿ٱلۡأَتۡقَى﴾ مفرد است و صیغه افعل تفصیل است که با آنکه دلالت بر خصوصیت می‌دهد همه نحویان اتفاق دارند (الف و لام موصولی) بر آن وارد نمی‌شود و در نتیجه معنای خاصی را می‌رساند.

مثال حالت سوم

مانند نزول آیه (ظهار) که در حق زن (اوس بن صامت) نازل شده وهنگامی که (سلمه بن صخر) همان سؤال را از پیامبر پرسید رسول‌الله ج نیز همان جواب داد[[9]](#footnote-9) و مانند آیه (لعان) که در حق (هلال بن امیه) نازل شد.[[10]](#footnote-10)

و آیه حد قذف که در حق أم المؤمنین عائشه صدیقهل نازل شد.

مناسبت بین آیات و سوره‌ها

همه می‌‌دانیم که قرآن در مدت 23 سال نبوت رسول‌الله ج نازل شده است و ترتیب نزول قرآن غیر از آن ترتیبی است که ما در مصحف می‌بینیم چرا که هر وقت آیه‌ای بر رسول‌الله ج نازل می‌شد خود تعیین می‌کرد که در کجا وکدام سوره نوشته شود: مثلاً آیه‌ی:

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهۡدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا٥١﴾ [النساء: 51].

«آیا ندیدى کسانى را که بهره‏اى از کتاب (خدا) دارند (با این حال) به جبت و طاغوت (بت و بت‏پرستان) ایمان مى‏آوردند و به مشرکان مى‏گویند آنها از کسانى که ایمان آورده‏اند هدایت یافته‏ترند.»

از سوره‌ی نساء بعد از جنگ بدر، هنگامی که یکی از یهودیان به نام کعب بن اشرف به مکه رفت و مشرکان از او پرسیدند آیا راه ما بهتر است یا مؤمنان؟ او در جواب گفت: «انتم اهدی منهم» که در نکوهش او آیه‌ی مذکور نازل شد.[[11]](#footnote-11)

اما می‌بینیم که بعد از بررسی این موضوع خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا٥٨﴾ [النساء: 58].

«خداوند به شما فرمان مى‏دهد که امانتها را به صاحبان آن برسانید و هنگامى که میان مردم داورى مى‏کنید، به عدل داورى کنید، خداوند پند و اندرزهاى خوبى به شما مى‏دهد، خداوند شنوا و بیناست»

و چنانکه معروف است نزول این آیه بعد از فتح مکه و در مورد حجابت (کلیدداری) کعبه نازل شده است. هنگامی که بنی‌هاشم تقاضا کردند که کلید کعبه نزد ایشان باشد؛ اما عثمان بن ابی طلحه نزد رسو‌ل‌الله ج آمد و عرض کرد: کلید تحویل خانواده‌ی ما بوده و باید به ما برگردد. که خداوند در این باره این آیه را نازل کرد.[[12]](#footnote-12) چنانکه می‌بینیم بین نزول دو آیه‌ی مذکور که در مصحف پشت سر هم قرار داده شده حداقل شش ماه فاصله است؛ و اما پس از بیان نزول متوجه می‌شویم دو آیه ارتباط محکمی با هم دارند.

در آیه‌ی اول بیان شده است که یهودی امانتی را که بر گردن داشته ادا نکرده و با آنکه دانسته است راه مؤمنان بهتر است؛ تملق مشرکان کرده است.

چنانکه می‌بینیم درک مناسبت آیات وابسته به فهم نزول است، و شناخت سبب نزول مشکل بی‌ربطی بعضی از آیات که در اولین بار جلوه می‌کند، برطرف می‌سازد.

دانشمندان اسلام به موضوع مناسبت بین آیات و مناسبت بین سوره‌ها عنایت ورزیده‌اند. و می‌گویند: اولین کسی که در این مورد اظهار نظر کرده ابوبکر نیشابوری از فقهای شافعیه‌ی قرن چهارم بوده است. و اولین کتابی که در این مورد نوشته شده «البرهان في تفسیر سورالقرآن» تألیف ابوجعفر بن زبیر اندلسی و پس از آن کتاب «نظم الدرر في تناسب الآیات والسور» نوشته‌ی برهان الدین بقاعی؛ و سپس کتاب «اسرار ترتیب القرآن» جلال‌الدین سیوطی می‌باشد.

فوائد مناسبت

1. معرفت وجوه بلاغی قرآن
2. تصور دقیق‌تر نسبت به مفاهیم قرآن
3. پی برد به انواعی از اعجاز قرآن

از آنچه قبلا یاد شد نتیجه می‌گیریم که طول فاصله‌ی نزول بین آیاتی که پشت سر هم قرار گرفته‌اند و توقیفی بودن ترتیب آیات و سوره‌ها کار تشخیص مناسبت را مشکل می‌سازد و چنانکه در بحث اسباب نزول گفتیم ما برای همه‌ی آیات قرآن اسباب نزول نداریم و برای آیاتی که اسباب نزول وارد شده است نیز به علت عدم صحت روایت خیلی از آنها، نمی‌توانیم بدانها اعتماد کنیم و تنها راه باقی مانده برای تشخیص مناسبت، اجتهاد است.

گاهی وجوه مناسبت ظاهر و گاهی پنهان می‌ماند لکن در اغلب احوال می‌توان وجه مناسبت بین آیات و جمله‌ها را دریافت؛ و به ندرت این مناسبت مخفی می‌ماند اما تناسب بین سوره‌ها حالت عکس تناسب بین آیات دارد و در غالب احوال مناسبت بین دو سوره آشکار نیست و فقط در بعضی موارد می‌توان وجه تناسبی را عنوان کرد. مثلا می‌‌گویند: وجه مناسبت بین دو سوره‌ی ماعون و کوثر آن است که در سوره ماعون صفات منافقان یاد شده که عبارت از بخل و ریا و ترک نماز و عدم همکاری و تعاون اجتماعی می‌باشد. و خداوند عزوجل با قرار دادن سوره‌ی کوثر بعد از ماعون، رسول‌الله ج را به ضد آنها دستور می‌دهد.

نمونه‌هایی از وجوه مناسبت بین آیات

1. هرگاه صفات کفار بیان شود بعد از آن صفات مؤمنان آید و بالعکس.
2. هرگاه تحذیر از چیزی وارد شود در مقابل آن تشویق به انجام ضد آن می‌آید؛ و بالعکس.
3. هرگاه از عذاب کفار صحبت شود در مقابل آن جزای مؤمنان بیان می‌گردد و بالعکس.
4. هرگاه وصف دوزخ بیان گردد در مقابل آن وصف بهشت آید، و بالعکس.
5. و همچنین رعایت حال مخاطبین و استعمال کلمات و ادواتی که آنها به کار می‌برند و یا در زندگی به آنها برخورد می‌کنند، از وجوه تناسب به شمار می‌آید. مثل این آیات:

﴿أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى ٱلۡإِبِلِ كَيۡفَ خُلِقَتۡ١٧ وَإِلَى ٱلسَّمَآءِ كَيۡفَ رُفِعَتۡ١٨ وَإِلَى ٱلۡجِبَالِ كَيۡفَ نُصِبَتۡ١٩ وَإِلَى ٱلۡأَرۡضِ كَيۡفَ سُطِحَتۡ٢٠﴾ [الغاشية: 17-20].

«آیا آنها به شتر نمى‏نگرند چگونه آفریده شده؟ (17) و به آسمان نگاه نمى‏کنند که چگونه برپا شده؟ (18) و به کوه‏ها که چگونه در جاى خود نصب گردیده؟ (19) و به زمین که چگونه مسطّح گشته و گسترده شده؟»

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل؛ عناصر اساسی زندگی مخاطبین خود را برشمرده است، مثلا: شتر که از وسایل مهم آنها به شمار می‌رود و زندگی خود را با شیر، گوشت، و پشم و استفاده‌های دیگر از آن تامین می‌کنند و باران که از آسمان می‌آید و بزرگترین مایه‌ی حیات یعنی آب را برای آنها تأمین می‌کند، و کوه که در سرما و گرما پناهگاه آنان است، و زمین که با سطح پهناورش چراگاه و وسیله‌ی انتقال آنها از مکانی به مکان دیگر است.

استخراج وجه مناسبت باید از تعسف و تکلف خالی باشد، نه اینکه ناظر هدفش استخراج اموری باشد که حتی گفتارهای معمولی خوب از آنها دور است، چه رسد به کلام خدا که بهترین گفتار است.

نزول قرآن

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید:

﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡفُرۡقَانِۚ﴾ [البقرة: 185].

«ماه رمضان [همان ماه‏] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است، [کتابى‏] که مردم را راهبر، و [متضمّن‏] دلایل آشکار هدایت، و [میزان‏] تشخیص حق از باطل است‏»

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍۚ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ٣﴾ [الدخان: 3].

«که ما آن را در شبى پر برکت نازل کردیم، ما همواره انذار کننده بوده‏ایم.»

و همچنین می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ١﴾ [القدر: 1].

«ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم‏.»

بین این آیات تعارضی وجود ندارد و همه می‌رسانند که قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شده است زیرا منظور (لیله مبارکه) لیلة القدر است و (شهر رمضان) مشتمل بر آن است.

اما ظاهر این مفهوم با واقع عملی نزول قرآن در تعارض است چون همه‌ی قرآن در شب قدر نازل نشده و در طول 23 سال نبوت رسول‌الله ج فرود آمده است، لذا دانشمندان در توجیه این آیات دو گرایش اساسی دارند.

اکثر آنان می‌گویند قرآن دارای دو نزول است:

الف: یک نزول در شب قدر انجام گرفته و قرآن از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شده است.

ب: و نزول دوم که بر اثر حوادث و وقایع و مناسبات بوده از آسمان دنیا به زمین است. و مقصود از این آیات نزول اول می‌باشد.

2- و بعضی از محققان می‌گویند: مقصود از این آیات ابتدای نزول قرآن است یعنی برای اولین بار اولین قسمت قرآن در شب قدر نازل شده سپس بر اثر حوادث و وقایع و مناسبات استمرار یافته است، زیرا شرف لیله القدر به نسبت بشر در آن است که قرآن بر خود آنان نازل شود.

نظریه‌ی دیگری نیز وجود دارد که تقریبا تلفیقی از این دو قول است، و می‌گویند: در طول 23 سال در شب قدر هر سال مقداری از آیات به آسمان دنیا فرود می‌آمده است که در آن سال قرار بوده است بر رسول‌الله ج نازل شود، یعنی قرآن در 23 لیله القدر از لوح محفوظ به آسمان دنیا و در طول 23 سال از آسمان دنیا به زمین نازل شده است. و چنانکه معلوم است این نظریه، اجتهادی است و دلیلی ندارد.

نزول منجّم قرآن

مقصود از منجم، نزول قرآن به صورت قسمت قسمت است، و کلمه منجم اسم مفعول از تنجیم به معنای چیزی را منوط به طلوع و غروب ستاره کردن است.

چنانچه از تاریخ معروف زندگی رسول‌الله ج به طور قطعی دانسته می‌شود آن است که قرآن یکدفعه برایشان فرود نیامده است چنانکه خداوند عزوجل در قرآن اعتراض کفار را بر این امر نقل می‌کند:

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلۡقُرۡءَانُ جُمۡلَةٗ وَٰحِدَةٗۚ﴾ [الفرقان: 32].

«و کافران گفتند: چرا قرآن یکباره بر او فرو فرستاده نشد؟»

حکمت نزول منجم قرآن

خداوند عزوجل در نزول پراکنده‌ی قرآن صالح و حکمتهایی قرار داده که در غیر آن صورت ممکن نبود به چنین اهدافی دست یافت.

1- تقویت قلب رسول‌الله ج

خداوند بواسطه‌ی نزول تدریجی قرآن قلب پیامبر را در برابر مشکلاتی که از سوی مشرکان بر او تحمیل می‌شد تقویت می‌کرد رسول‌الله ج در برابر این مشکلات با اطمینان خاطر می‌ایستاد چون یقین داشت خدا او را تأیید و تقویت می‌نماید، و قرآن به صراحت این معنا را بیان فرموده است:

﴿كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَۖ﴾ [الفرقان: 32].

«این بخاطر آن است که قلب تو را بوسیله آن محکم داریم‏.»

2- آسان ساختن حفظ قرآن

چنانکه می‌دانیم رسول‌الله ج با حکمتی که خداوند عزوجل؛ در مورد شخصیت ایشان و دفع تهمت از حریم مقدسشان در نظر داشته است، خواندن و نوشتن نمی‌دانستند لذا اگر قرآن یکباره نازل می‌شد حفظ آن میسر نبود، و در اشاره به این مطلب در ادامه آیه‌ی مذکور آمده است ﴿...وَرَتَّلۡنَٰهُ تَرۡتِيلٗا﴾.

3- تحدی و اعجاز

هنگامی که مشرکان و یا اهل کتاب به ادعای خود مشکلاتی غیرقابل حل پیش پای رسول‌الله ج می‌گذاشتند و با سؤالات و مجادلات خود قصد تحریج او را داشتند آیات قرآن با جوابهای کوبنده و دندان شکن خود نازل می‌‌شد. درباره‌ی این موضوع قرآن چنین می‌فرماید:

﴿وَلَا يَأۡتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ وَأَحۡسَنَ تَفۡسِيرًا٣٣﴾ [الفرقان: 33].

«آنان هیچ مثلى براى تو نمى‏آورند مگر اینکه ما حق را براى تو مى‏آوریم، و تفسیرى بهتر (و پاسخى دندان شکن که در برابر آن ناتوان شوند).»

4- تدرج در تشریع

همانطوری که در بحثهای گذشته اشاره شد، خیلی از احکام قرآن سیر تدریجی و تکاملی داشته‌اند، و در بعضی موارد حکمی از حالتی به حالتی دیگر عوض شده و احکامی منسوخ و احکامی ناسخ گشته است. اما اگر قرآن یکدفعه نازل می‌شد نه چنین معنایی محقق بود، و نه تعارضی که در این حالت بین آیات مختلف وجود داشت، قابل فهم بود.

5- دلالت بر صدق رسول‌الله ج

دلالت بر صدق رسول‌الله ج که قرآن از نزد خداوند عزوجل است. زیرا هیچ کتابی نمی‌توان یافت که مؤلفش جملات و موضوعات آن را در مدت زمانی طولانی تهیه کند و یکنواخت و قوی و یکدست باشد چون هر انسانی در طول زندگی خود سیر تکاملی دارد و در نتیجه آثارش نیز یکسان نخواهد بود، حال آنکه قرآن یکنواخت است، و تهمت اینکه ساخته‌ی یک انسان باشد از آن دور است.

گردآوری قرآن

گردآوری در اینجا به دو معنا است:

1. حفظ در سینه.
2. حفظ به نوشتن.

اولین کسی که قرآن را از جبرئیل دریافت کرد و حفظ نمود رسول‌الله ج بود، ایشان پس از دریافت قرآن آن را به یاران می‌آموختند و از بین اصحاب رسول‌الله ج کسان بسیاری از قاریان برگزیده قرآن بودند که پیامبر به آنان عنایات فراوانی مبذول می‌داشتند و از دیگر اصحاب می‌خواستند از آنان قرآن یاد بگیرند، و هر وقت کسی را برای تبلیغ دین انتخاب می‌کردند از بین قاریان بر می‌گزیدند و به نقاط مختلف می‌فرستادند چنانکه در واقعه (بثر معوفه) تعداد زیادی از آنان به شهادت رسیدند.

مشهورترین قاریان

مشهورترین قاریان عبارتند از: ابی‌ بن کعب، عبدالله بن مسعود، سالم مولای ابی حذیفه، ابوالدرداء، معاذ بن جبل، ابوزید بن السکن، خلفای اربعه، ام‌المومنین حفصه، ابوموسی اشعری، زید بن ثابت و دیگرانش و از بین تابعین افراد زیادی وجود داشتند که قابل حصر نیستند و از اصحاب رسول‌الله ج قرآن را آموختند که انشاء‌الله در آینده به بعضی از آنان اشاره خواهیم کرد. و همچنین قرآن در میان نسلهای مختلف سینه به سینه گشت تا به زمان ما رسید و آیندگان نیز از ما دریافت خواهند کرد و تا دنیا باقی است پرچم قرآن در سینه‌ها افراشته است اما گردآوری قرآن به معنی نوشتن آن، دارای سه مرحله‌ی مهم است:

1- در عهد رسول‌الله ج

هنگامی که قرآن نازل می‌شد. رسول‌الله ج از بین اصحاب بزرگوار خود به افرادی دستور می‌داد تا قرآن را بنویسند. و مشهورترین آنان عبارتند از: خلفای اربعه، زید بن ثابت، خالد بن ولیدش اینان هنگامی که قرآن نازل می‌شد آن را بر سنگهای پهن نازل و بر شانه‌های پهن نخل و بر اوراقی از پوست و مانند آن و بر استخوان شاخه‌های حیوانات و بر تخته‌های پهن مثل قتب (پالان شتر) و اشیاء دیگر ثبت می‌کردند و برای خود نسخه بر می‌داشتند. و در عهد رسول‌الله ج قرآن به شکل متفرق خود ماند و به علت کثرت حافظان قرآن احتیاجی به جمع و ترتیب آن در مصحف نبود، و همچنین رسول‌الله ج هر زمان به انتظار وحی بود تا آیه‌ای نازل شود و در جایی که مشخص می‌شد قرار بگیرد.

و این مانع اساسی برای جمع و ترتیب قرآن به صورت کتابت در یکجا بود تا اینکه رسول‌الله ج دعوت حق را لبیک گفت و امید ادامه‌ی نزول وحی منقطع گشت و رابطه زمین با آسمان قطع شد.

2- گردآوری قرآن در عهد ابوبکر صدیقس

در جنگ یمامه با مسیلمه‌ی کذاب بیش از 70 نفر از حافظان قرآن از بین اصحاب رسول‌الله ج به شهادت رسیدند و ترس آن رفت که در وقایع و حوادث دیگری افراد بیشتی از بین بروند لذا خداوند عزوجل که برای حفظ قرآن همیشه اسباب آن را مهیا می‌گرداند در دل حضرت عمرس انداخت که به حضرت ابوبکرس پیشنهاد کند قرآن را در یکجا جمع‌آوری گردد، هنگامی که حضرت عمرس. این امر را به حضرت ابوبکرس پیشنهاد کرد او از قبول آن سرباز زد و گفت: چطور به خود اجازه دهم کاری کنم که رسول‌الله ج انجام نداده است و پس از بحث و مناقشه‌ی زیاد حضرت عمرس توانست او را قانع کند، برای این کار ـ زید بن ثابتس را که در آخرین عرضه‌ی قرآن بر رسول‌الله ج حاضر شده بود انتخاب کردند. زید بن ثابتس می‌گوید: اگر جا به ‌جا کردن کوهی را به من دستور می‌دادند از انجام این کار برایم آسانتر بود اما چیزی نگذشت که قانع شدم. و بدین ترتیب زید بن ثابت با اعتماد به حفظ خود و به استناد قرآن مکتوب در قطعات متفرق و شهادت حداقل دو گواه به هر فقره از آن، قرآن را با همه ی وجوه مختلفی آن چنانکه بر رسول‌الله ج نازل شده بود در یکجا جمع کرد و نزد حضرت ابوبکرس نگهداری شد.

و پس از آن نزد حضرت عمرس بود، و حضرت عمرس محافظت از آن را به دخترش ام‌المومنین حفصهل واگذار کرد تا اینکه او وفات یافت و (مروان بن حکم) آن را سوزاند.

3- گردآوری قرآن در عهد حضرت عثمانس

همانطوری که معروف و متواتر است خداوند عزوجل قرآن را بر هفت حرف (یعنی هفت لهجه از لهجه‌های عرب) نازل فرموده است، و هر قبیله‌ای از قبایل عرب قرآن را به لهجه‌ی خود می‌خواند، این امر در عهد رسول‌الله ج و عهد شیخینب امری عادی بود، اما پس از گسترش کشور اسلامی و مسلمان شدن غیر عربها و وفات یافتن بیشتر کسانی که با وحی همزمان بوده‌اند این پدیده‌ی قرآنی قابل هضم نبود خصوصا نوجوانان و کسانی که در اسلام بدنیا آمده بودند.

و از معلمان مختلف ‌اللهجه قرآن یاد می‌گرفتند با یکدیگر در مورد قرآن اختلاف می‌کردند و گاهی کارشان به تکفیر یکدیگر می‌کشید. مثلا: در فتح آذربایجان و ارمنستان که دو لشکر از عراق و شام شرکت کرده بودند، اختلافشان در مورد لهجه در قرائت قرآن به زدوخورد کشید، و (حذیفه بن الیمان)س که در آن جنگ شرکت داشت از این امر به وحشت افتاد و عجولانه به مدینه بازگشت و به حضرت عثمانس گفت: امت را دریاب قبل از آنکه مانند یهود و نصاری در مورد کتاب خود اختلاف کنند.

لذا حضرت عثمانس با مشورت بزرگان صحابه بدین نتیجه رسید که مردم را بر یک لهجه متحد سازد و بدین کار فتنه‌ای بزرگ که جرقه‌هایش پیدا بود خاموش سازد. برای انجام این کار انجمنی متشکل از: زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن العاص و عبدالرحمن بن حارث برگزیده شدند.

و قرآن را تقریبا طبق لهجه‌ی قریش نوشتند و تا آنجاییکه مقدور بود رسم‌الخط را طوری قرار دادند که بتواند لهجه‌های مختلف را بر آن پیاده ساخت. قرآنی که این انجمن تهیه کرد از نقطه‌گذاری، و ضبط و نام سوره‌ها و تقسیم‌بندیهای دیگر خالی بود. مرجع اساسی این انجمن در کتاب قرآن مصحف جمع‌آوری شده در زمان ابوبکر صدیقس بود که نزد ام‌المومنین حفصهل نگهداری می‌شد، و پس از استنساخ بدو برگردانده شد، و نزد او ماند تا اینکه پس از وفات او مروان بن حکم آن را سوزاند و برای دفاع از نظر خود چنین گفت: قرآن در مصحفهایی که در زمان حضرت عثمانس تهیه شده است ضبط و نگهداری می‌شود و احتیاج به این نسخه نیست، و امکان دارد در آینده کسانی که از این امر اطلاع ندارند در مورد مصحفهای متداول شک کنند.

تعداد نسخه‌هایی که در زمان حضرت عثمان تهیه شد

در مورد تعداد این نسخه‌ها اختلاف است، بعضی گویند: چهار نسخه بوده است و برخی آن را پنج نسخه می‌دانند و بعضی گویند هفت نسخه بدوه است اما آنچه مسلم است عثمانس نسخه‌ای را نزد خود گذاشت که به (مصحف امام) معروف شد و نسخه‌ای به کوفه و بصره فرستاد و نسخه‌ای به شام و نسخه‌ای دیگر به مصر.

و گفته‌اند: نسخه‌هایی نیز به یمن و بحرین و مکه ارسال شده است. از این نسخه‌ها امروزه چیزی باقی نمانده است، اما نسخه‌های متداول در کشورهای اسلامی روایتی از آن نسخه‌ها هستند.

(ابن کثیر)/ در کتاب فضائل می‌گوید: نسخه‌ای که می‌گویند در زمان عثمانس نوشته شد. در جامع دمشق دیدم و چنان می‌نمود که اوراق آن از پوست شتر است. به نظر می‌رسد که (ابن جزری)/ این نسخه را دیده است، و گویا این نسخه در حادثه آتش‌سوزی که در سال 1310 هجری قمری در جامع دمشق اتفاق افتاد، سوخته است. جمع قرآن در عهد حضرت عثمانس به سال 25 هجری قمری بود.

شبهات ملحدان در مورد قرآن و رد آنها

بر اثر موضوع جمع‌آروی قرآن ملحدان و کسانیکه تابع هواهای نفسانی هستند برای تضعیف اعتماد به قرآن اباطیلی رواج داده‌اند که اهم آنها موارد زیر است:

1. به بعضی از آثار و احادیث و آیات استدلال کرده‌اند که قرآن همه‌ی آن محفوظ نمانده است:

الف ـ مثلا می‌گویند روزی رسول‌الله ج شنید که مردی آیاتی از قرآن می‌خواند فرمود: «برحمه الله لقد أذكرني آیة كذا وكذا كنت أسقطتها» و در روایتی «كنت أنسیتها» لذا امکان دارد رسول‌الله ج همه‌ی قران را ابلاغ نکرده باشد.

در جواب می‌گوییم: خداوند عزوجل فرموده:

﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ١٦ إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ١٧ فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ١٨﴾ [القيامة: 16-18].

«زبانت را بخاطر عجله براى خواندن آن [قرآن‏] حرکت مده، (16) چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست! (17) پس هر گاه آن را خواندیم، از خواندن آن پیروى کن.»

طبق این آیه خداوند عزوجل تعهد فرموده است که قرآن را حفظ می‌کند و آنچه روایت شده یک واقعه‌ی جزئی است که پس از ابلاغ قرآن به دیگران رخ داده است و رسول‌الله ج بشر است همان عوارضی که بر فرد دیگر ممکن است رخ دهد در مورد ایشان نیز رخ می‌دهد اما در امور تبلیغ مستمر نمی‌ماند و خداوند عزوجل آن را استدراک می‌فرماید چنانکه صحابی مذکور آن آیات را حفظ بوده است، و همچنی جبرئیل÷ سالیانه در ماه رمضان همه‌ی قرآن را با رسول‌الله ج مدارسه می‌کرده است لذا این نوع فراموشی های جزئی و کوتاه‌مدت تأثیر ندارد.

ب ـ و می‌گویند خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿سَنُقۡرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ٦ إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ﴾ [الأعلى: 6-7].

«ما بزودى (قرآن را) بر تو مى‏خوانیم و هرگز فراموش نخواهى کرد، (6) مگر آنچه را خدا بخواهد، که او آشکار و نهان را مى‏داند.»

طبق این آیه با مشیّت خداوندأ رسول‌الله ج مقداری از قرآن فراموش می‌کند؛ پس قرآنی که به دست ما رسیده است همه‌ی قرآن نازل شده نیست. در جواب می گوییم: این آیه محتمل دو وجه است:

الف ـ اگر رسول‌الله ج از قرآن فراموش کند و خدا خودش آن را خواسته باشد مشتمل بر اشکالی در این مورد نیست، و ما می‌دانیم قسمتهایی از قرآن وجود داشته است که هم لفظ و احکام آن منسوخ شده، چنانکه خداوند عزوجل در این باره می‌فرماید:

﴿۞مَا نَنسَخۡ مِنۡ ءَايَةٍ أَوۡ نُنسِهَا نَأۡتِ بِخَيۡرٖ مِّنۡهَآ أَوۡ مِثۡلِهَآۗ أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ١٠٦﴾ [البقرة: 106].

«هر چه از آیات قرآن را نسخ کنیم یا حکم آن را متروک سازیم، بهتر از آن، یا همانند آن را بیاوریم، آیا نمى‏دانى که خداوند بر هر چیز قادر است.‏»

لذا مقداری طبق خواسته‌ی خداوند عزوجل از ذهن رسول‌الله ج محو شده و مدت ابلاغ آن پایان یافته است.

ب ـ مقصود از استثنای وارده در آیه‌ی مذکور آن است که کسی گمان نبرد به قدرت خود و مستقل از مشیئت الهی کاری انجام می‌دهد گرچه وی پیغمبر هم باشد همه‌ی کارهای او طبق مشیئت الهی است چنانکه همه می‌دانیم اهل بهشت در بهشت جاویدان می‌مانند، اما خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿۞وَأَمَّا ٱلَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِي ٱلۡجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَۖ عَطَآءً غَيۡرَ مَجۡذُوذٖ١٠٨﴾ [هود: 108].

«و امّا نیکبختان در بهشتند، در آنجا تا زمانى که آسمانها و زمین باقى است، جاودانه‏اند. مگر مدّت زمانى که پروردگارت بخواهد. [که ما به‏] بخششى ناگسستنى مى‏بخشیم.‏»

1. می‌گویند: از ابن مسعودس روایت شده که (معوذتین) را از قرآن نمی‌دانسته است، لذا در قرآن ممکن است اشیایی وجود داشته باشد که از آن نیست.

در جواب می‌گوییم: این نقل از ابن مسعود دروغ است، ابن حزم می‌گوید: اگر کسی چنین چیزی از ابن مسعودس نقل کند به او نسبت دروغ داده است.

و گذشته از این، اصحاب رسول‌الله ج بر اثبات معوذتین در قرآن اتفاق دارند. و به فرض اگر این روایت از ابن مسعودس صحیح باشد ممکن است قصد او آن بوده که خودش از رسول‌الله ج نشنیده است. و به فرض عدم این احتمال، قول ابن مسعودس با قول افراد بیشماری از اصحاب رسول‌الله ج که اکثر آنان در رتبه‌ی خود ابن مسعودس یا بالاتر از او هستند، تعارض دارد.

1. بعضی از غلات شبعه ادعا می‌کنند که ابوبکر و عمر و عثمان قسمتی از قرآن را تحریف کرده‌اند، مثل آیه‌ی «أئمه أزكی من أمة» را تبدیل به:

﴿أُمَّةٌ هِيَ أَرۡبَىٰ مِنۡ أُمَّةٍۚ﴾ [النحل: 92].

کرد‌ه‌اند. و بعضی را حذف کرده‌اند، مثل وصف آل‌بیت که به اندازه سوره‌ی انعام در سوره‌ی احزاب بوده است.

و همچنین سوره‌ی (ولایه) را حذف کرده‌اند که تصور می‌کردند چنین شروع می‌شد: «یایها الذین آمنوا آمنوا بالنبي والولي اللذین یهدیانكم الی صراط مستقیم».

در جواب می‌گوییم: این بی‌اساس و باطل است و هزیانی بیش نیست چرا که تعداد آل‌بیت در آن زمان کم نبوده است که از این امتیارات بزرگ خود دفاع نکنند، و ما در تاریخ شاهد فداکاریهای زیادی از اهل بیت در دفاع از موارد دیگر می‌باشیم، و از هیچکدام آنها تاریخ نقل نکرده است که در این مورد اعتراض کرده باشند.

و از همه مهمتر خود کسانی که چنین افترایی را در حق قرآن روا داشته‌اند این گفته را بطور مخفی بیان می‌کنند و جرات افشای آن در بین مردم ندارند، بخصوص که بسیاری از شیعیان از این مقولات تبری می‌جویند و از علیس روایت شده است که فرموده: در مورد عثمانس چیزی نگویید و او در جمع قرآن کاری کرده است که ما همه بدان رضایت داده‌ایم و اگر من خودم به جای عثمانس بودم حتما همان کار را انجام می‌دادم. والله اعلم.

ترتیب آیات و سوره‌های قرآن

تقریبا همه‌ی دانشمندان اسلامی متفقند که آیات قرآن به همین ترتیبی که در مصحف وجود دارد توقیفی است یعنی ترتیب آیات از طرف خداوند عزوجل به رسول‌الله ج وحی شده است چنانکه روایتهای متعددی که به حد تواتر رسیده وارد شده است، مبنی بر اینکه هر وقت آیه‌ای نازل می‌شد رسول‌الله ج به نویسندگان وحی دستور می‌داد در جای مشخصی از یک سوره قرار دهند و صحابه کرامش نیز بر ترتیب مصاحف حضرت عثمانس اتفاق کردند و از کسی خلافی شنیده نشده اما در صورتیکه اختلافی بین این مصاحف و نزول قرآن وجود داشت، و یا ترتیب قرآن اجتهادی بود حتماً در مورد آن اختلاف می‌کردند، لذا اتفاق صحابه در این مورد دال بر توقیفی بودن آن است.

اما در مورد سوره‌های قرآن اختلاف است که آیا ترتیب آنها توقیفی است یا اینکه به اجتهاد صحابه تعیین شده است: بعضی می‌گویند: اجتهادی است، و بعضی دیگر قسمتی از ترتیب سوره‌های قرآن را توقیفی و قسمت دیگر را اجتهادی می‌دانند، و استنادشان به روایت ابن عباسب است که می‌گوید: از حضرت عثمانس پرسیدیم چرا سوره انفال را در بین سوره‌های طولانی آورده‌ای و بین آن و بین سوره توبه «بسم الله الرحمن الرحیم» ننوشته‌ای؟ او در جواب گفت: چون دیدم موضوع هر دو سوره شبیه هم است و رسول‌الله ج هم در میان ما نیست و برای ما تعیین نفرمود که کجا قرار داده شود، این دو را پشت سرهم گذاشتیم و در بین آنها «بسم الله الرحمن الرحیم» ننوشتیم.

این حدیث چندان مورد اعتماد نیست زیرا تمامی راههای روایت آن به شخصی به نام «یزید الفارسی» منتهی می‌شود و شیخ احمد شاکر در تعلیقی که بر مسند امام احمد/ دارد. درباره این حدیث گفته است (اصلی ندارد).

اما بهترین قول، نظر گروه سوم است که می‌گویند: ترتیب همه‌ی سوره‌های قرآن توقیفی است زیرا در احادیث صحیح زیادی ترتیب اکثر سوره‌های قرآن وارد شده است مثل احادیث فضل سوره‌ی بقره و آل‌عمران، و سوره‌ی اخلاص و معوذتین، و سوره‌ی جمعه و منافقون، و ترتیب حزب مفصل، و روایتهای متعدد دیگر.

رسم‌الخط عثمانی

چنانکه قبلا گفتیم برای جمع قرآن در زمان حضرت عثمانس از روش خاصی در کتابت قرآن پیروی می‌شد که بر اثر آن، دانشمندان اختلاف کرده‌اند که آیا این روش به اجتهاد صحابه بوده یا توقیفی است.

گروه زیادی بر آنند که کتابت قرآن نیز توقیفی بوده و از طرف خدا عزوجل تعیین شده است و رسول‌الله ج یاران کاتب وحی را راهنمایی فرموده‌اند که چگونه بنویسند، ولی بر این مدعا دلیل معتبر ارائه نکرده‌اند. اما اکثر دانشمندان معتقدند که رسم‌الخط قرآن به اجتهاد صحابه تعیین شده است و آنان این رسم‌ الخط را به کار گرفته‌اند تا بتواند هر چه بیشتر از وجوه مختلفه قرائت قرآن را در برگیرد چنانکه قبلاً نیز بدان اشاره شد.

بنابراین قول، این سؤال پیش می‌آید که آیا جائز است امروزه ما قرآن را با املای شائع و مشهوری که بکار می‌بریم بنویسیم؟

در جواب این سؤال دانشمندان مختلف القولند:

عده‌ی زیاده‌ی این امر را روا می‌داند به این دلیل که با این روش، تعلیم قرآن به مبتدیان آسانتر است.

و در بعضی از ممالک اسلامی مصحفهایی را نیز با این روش منتشر ساخته‌اند.

اما بهتر است این امر را تجویز نکنیم زیرا تجویز آن ضمن اینکه منافعی را از آن سلب می‌کند، مفاسدی نیز به بار می‌آورد.

از قدیم یکی از دلایل صحت وجهی از قرائت قرآن آن بوده است که با رسم‌الخط قرآن ـ هر چند به تقدیر ـ موافق باشد.

و چنانکه قبلاً اشاره شد صحابهش این رسم ‌الخط را برای هدف ارزشمندی انتخاب کرده‌اند که با اهمال آن این هدف از بین می‌رود.

و همچنین اگر ما این راه را باز نگه داریم سبب می‌شود در هر عصری بر اثر رواج هر نوع رسم‌الخطی، قرآن را بدان شکل بنویسند، و ترس آن برود که حروفی برای نوشتن قرآن بکار گرفته شود که نتوان قرائت مختلف را بر آن تطبیق داد و قرآن بازیچه‌ی رسم‌الخطها گردد. و تسهیلی که گروه اول برای مبتدیان در نظر گرفته‌اند. با کمی تمرین کردن حاصل می‌شود و نباید آن فوائد بزرگ را فدای این فائده‌ی کوچک ساخت و الله اعلم.

تحسین رسم‌الخط عثمانی

مصاحفی که در عهد حضرت عثمانس نوشته و به اطراف فرستاده شد از نقطه‌گذاری و شکل و ضبط خالی بود زیرا آنان تا این اندازه نیز راضی نبودند چیزی به قرآن بیافزایند و احتیاجی نیز بدان نبود زیرا هنوز تغییراتی در زبان مردم بوجود نیامده بود اما توسعه‌ی اسلام و اختلاط عرب و عجم با یکدیگر و ضعیف‌‌شدن زبان فصیح در بین عموم مردم، اولیاء امور را بر آن داشت تا برای حفظ قرآن از لحن و تحریف چاره‌جویی کنند.

می‌گویند: اولین کسی که به این کار همت گماشت «ابوالاسود دؤلی» بود که به دستور حضرت علی بن ابی طالبس به این کار اقدام کرد.

می‌گویند: روزی ابوالاسود از مردی شنید که عبارت قرآنی

﴿أَنَّ ٱللَّهَ بَرِيٓءٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ وَرَسُولُهُۥۚ﴾ [التوبة: 3].

«که خداوند و رسول او از مشرکان بیزارند»

را به کسر لام «رسول» می‌خواند، این امر او را به وحشت انداخت و به چاره‌جویی افتاد. لذا برای فتحه نقطه‌ای بر روی حرف و برای کسره نقطه‌ای زیر آن و برای ضمه نقطه‌ای در لای آن و برای سکون دو نقطه بالای حرف قرار داد، و همین‌طور رسم ‌الخط قرآن دور تحسین خود را طی کرد تا اینکه «خلیل ‌ابن احمد فراهیدی»/ شکلهای متداول امروزی را بوجود آورد. او برای دلالت بر فتحه الف خوابیده روی حرف و برای کسره سریائ و برای ضمه و او کوچکی و برای سکون قطعه‌ای از سر حاء قرار داد.

و چنانکه می‌بینیم تا امروزه به حال خود باقی مانده است، و از جمله تحسیناتی که در رسم‌الخط قرآن بکار رفته انتقال آن از نوع خط کوفی به خط نسخ است.

و خطاطان مسلمان نهایت کوشش خود را در زیباسازی خط قرآن بکار می‌گیرند، و امروزه قرآن با بالاترین درجه‌ی زیبایی خط نوشته می‌شود، و الله الموفق.

نزول قرآن بر هفت حرف

همانطوری که می‌دانیم رسول‌الله ج خود عرب بوده است و در وهله‌ی اول باید تبلیغاتش متوجه عربها باشد، و آنان از جهت اینکه در سرزمین پهناور جزیرة ‌العرب پراکنده بودند و قبایل مختلف آن با یکدیگر ارتباط نداشتند گرچه از نظر اصل لغت به علت اتحاد جنسیتشان همه عربی صحبت می‌کردند اما از جهت لهجه و طریقه‌ی اداء با یکدیگر اختلاف داشتند و گاهی برای ادای یک معنا ممکن بود کلمات مختلفی نیز به کار ببرند بهترین مرجع برای پی بردن به این حقائق کتابهای لغت و ادب است.

و از آنجائیکه که مکان وجود مشاعر مقدس از قبیل کعبه و زمزم و سائر اماکن مشرفه بود و قبائل مختلف نسبت به آن ارادت خاصی داشتند.

برای آنها مرکزیت داشت و چون قبیله‌ی قریش اکثر ساکنان مکه را تشکیل می‌دادند لاجرم زبان آنان نیز در زائران و مراجعه‌کنندگان تأثیر داشت، و چنان می‌نماید که لغت قریش حکم زبان رسمی برای قبائل مختلف داشته است، و از اینجاست که خطباء و شعراء و سخنوران برای ابراز توانمندیهای خود در مراسم، به مکه روی می‌آوردند و در آنجا آثار خود را عرضه می‌کردند، لذا قرآن نیز در اصل به لغت قریش نازل شد، اما خداوند عزوجل برای تخفیف و نشر سریعتر قرآن اجازه داد قبائل مختلف به لهجه‌های مخصوص خود، قرآن بخوانند. و رسول‌الله ج به افراد هر قبیله با لهجه‌ی مخصوص آن قرآن می‌آموخت.

چنانکه خود ایشان می‌فرمایند: (جبرئیل قرآن را به یک حرف به من آموخت اما من از او طلب زیادت کردم تا اینکه به هفت حرف رسید).[[13]](#footnote-13)

در این مورد احادیث صحیح فراوانی وارد شده است و طبق قول سیوطی از بیش از بیست صحابی این معنا روایت شده است از آن جمله: ابی بن کعب، عمر بن الخطاب، انس بن مالک، ابوجهیم انصاری، ابن عباسش. و همچنین اختلافاتی که بعدها در زمان حضرت عثمانس سبب جمع قرآن گردید نیز شاهد بر این قضیه است.

بنابراین دانشمندان و محققان به علت از بین رفتن آثار این لغات، در تفسیر این حروف هفتگانه که قرآن بدان نازل شده است اختلاف کرده‌اند و هر آنچه گفته‌اند مبتنی بر ظن بوده است، و مشغول شدن به آن فایده‌ی چندانی ندارد به خصوص که آنها حروف هفتگانه را به بیش از سی نوع تفسیر و توجه کرده‌اند.

و حتی بعضی از دانشمندان را بر آن داشته که حدیث «نزول قرآن بر هفت حرف» را متشابه بدانند، مثلاً سیوطی در «الفیه حدیث» می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ومنه ذو تشابه لم یعلم |  | تأویله فلا تكلم تسلم |
| مثل حدیث (انه یغان)[[14]](#footnote-14) |  | كذا حدیث (انزل القرآن) |

اما برای نمونه به چند نظریه‌ی مشهور اشاره می‌کنیم:

الف ـ گروهی بر این اعتقادند که منظور از هفت حرف، هفت زبان (لهجه) قبایل مختلف عرب است که به یک معناست بدینصورت که اگر زبانهای مختلف عربی در بیان معنا و مفهومی با هم متفاوت باشند.

در قرآن به تعداد این زبانها (حداکثر هفت زبان) کلماتی وجود دارد که آن معنا را بیان کند و این بدین معنا نیست که برای بیان هر معنایی در قرآن هفت کلمه وجود داشته باشد، چرا که گاهی بین زبانهای مختلف اختلافی وجود ندارد و در نتیجه نیازی نیست که یک معنا با چند لفظ بیان گردد.

گروهی قبایل هفتگانه را که قرآن به زبان آنها نازل شده است، قریش، هذیل، ثقیف، هوازن، کنانه، تمیم و یمن می‌دانند.

وعده‌ای دیگر قبایل قریش، هذیل، تمیم، ازد، ربیعه، هوازن و سعد بن بکر را به عنوان آن هفت قبیله نام برده‌اند.

نظریات دیگری نیز در این مورد وجود دارد، این نظر مربوط به بسیاری از علماء چون سفیان بن عیینه، طبری و طحاوی -رحمهم‌الله- می‌باشد.

ب ـ دسته‌ی دیگری منظور از هفت حرف، هفت زبان (لهجه) قبایل مختلف می‌دانند که در جای جای قرآن به چشم می‌خورند، ابو عبید قاسم بن سلام می‌گوید: حروف هفتگانه یعنی زبانهای متفرقی که در سر تا سر قرآن وجود دارد.

مثلاً کلمه‌ای براساس زبان بخصوصی نازل شده و کلمه دیگری با لهجه‌ی دیگری و به همین ترتیب.

در راس این گروه، قاسم بن سلام وجود دارد و کسی چون ابوالعباس ثعلب از او پیروی کرده‌اند.

ج ـ بعضی چنان بیان کرده‌اند که منظور از هفت حرف، هفت وجهی است که به هنگام اختلاف در کلام مصداق پیدا می‌کند.

این هفت وجه عبارتند از:

1. اختلاف در تذکیر و تأنیث و افراد، تثنیه و جمع، مثل(لأماناتهم - لأمانَتِهم).
2. اختلاف در وجوه اعراب مثل: (لایُضارَّ - لایُضارُّ).
3. اختلاف در صرف فعلها مثل: (باعِد - بَعِّد).
4. اختلاف در تقدیم و تأخیر مثل: (فَیَقْتُلونَ ویُقْتَلون - فَیُقْتَلون ویَقْتُلون).
5. اختلاف بخاطر جابجایی در حرف یا کلمه مثل: (نُنْشزها - نَنْشِرها) و (كالعِهن المنفوش - كالصوف المنفوش).
6. اختلاف بخاطر زیادت و نقصان مثل: (جنات تجري تحتها الأنهار - جَنَّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهار) و (قالوا اتخذالله ولدا - وَقالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً).
7. اختلاف لهجه‌ها در تفخیم و ترقیق، اظهار و ادغام و غیره مثل: ترقیق «راء» (خبیرا بصیرا) و تفخیم در «لام» (الطلاق).

دـ برخی دیگر بر این اعتقادند که عدد هفت در اینجا نمادین است و مفهوم عدد معین ندارد.

همانگونه که هفتاد و هفتصد نیز در زبان عربی چنین کاربردی دارند لذا منظور از هفت: زیادت و کمال است که قرآن هم از نظر کلمات و هم از نظر ترکیب مرزهای زبانهای (لهجه‌های) مختلف عرب را در نوردیده است. و به اوج کمال خود رسیده است.

ه‍ ـ گروهی نیز می‌گویند منظور از هفت حرف وجوه هفتگانه: امر و نهی، حلال و حرام، محکم و متشابه و امثال است.

و ـ عده‌ای هم بر این باورند که منظور از هفت حرف، هفت قرائت است.

حکمت نزول قرآن بر هفت حرف:

1. تسهیل فهم قرآن و تسریع در نشر آن.
2. اعجاز قرآن به دلیل بیان ماهرانه‌ای لهجه‌های مختلف عرب.

قرائت و قراء

قرائت مصدر قرأ به معنی خواندن است، و مقصود از آن در اینجا روش مخصوصی در روایت قرآن است که به امامی از ائمه‌ی متخصص روایت قرآن نسبت داده شود.

مشهورترین راویان قرآن از بین صحابه که مرجع غالب روایتهای قرآن هستند عبارتند از**:** علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، زید بن ثابت، أبی بن کعب، أبو موسی أشعری، أبوالدرداء و ابن مسعود رضی الله عنهم اجمعین.

بسیاری از تابعین، قرآن را از این صحابه یاد گرفته‌اند و معروفترین آنها عبارتند از: سعید بن مسیب، سلیمان بن یسار، عطاء بن یسار، سلیمان بن مهران، أبورجاء عطاردی، عمر و بن شرحبیل، حسن بصری، محمد بن سیرین و مغیرة بن أبی شهاب -رحمهم الله- و کسانی دیگر.

در قرنهای آغازین اسلام در هر شهر و منطقه‌ای قاری یا قاریانی وجود داشتند که مردم براساس قرائت آنها می‌خواندند، لکن اقبال بیشتر مردم به بعضی از آن روایتها سبب شد افرادی معدود مشهور گردند و در قرون بعد قرائت آنها متداول گردد.

گفته‌اند: اولین کسی که در این مورد کتابی تألیف کرده است «ابوعبید قاسم بن سلام جمحی» است در کتابی بنام (القراآت)، و اولین کسی که به ذکر قرّاء هفتگانه در تألیف خود اکتفا کرده و سبب ترویج آنها در قرون بعد از خود شده است: «ابوبکر بن مجاهد» می‌باشد. لذا در اصل، قرائت قرآن منحصر به قرائت هفتگانه نبوده است اما عدم تداول آنها سبب شد به فراموشی سپرده شوند و سند آنها منقطع گردد. لذا مسلمانان به قرائت هفتگانه که متداولتر از همه بودند اکتفا کردند و در کتابهای خود به روایت آنها عنایت ورزیدند.

و الان مشهورترین مرجع برای این قرائت کتاب (التیسیر في القرائت السبع) تألیف أبوعمرو دانی است که امام شاطبی آنرا در قصیده لامیه خود بنام (حرز الاماني ووجه التهاني) مختصر کرده و به نظم در آورده است. و از اینجاست که مسلمانان بر تواتر قرائتهای هفتگانه اتفاق ‌نظر دارند.

در قرن نهم هجری (ابوالخیر حافظ ابن الجزری) سه قرائت بدین هفت قرائت افزود و سبب ترویج آنها در محافل علمی گردید. و منظومه‌ای به سبک شاطبیه و براساس اصطلاحات آن با اضافه کردن قرائت سه گانه بنام (الدرة المضیئه) به نظم درآورد و پس از آن کتاب مفصلی به نام (النشر في القرائت العشر) به رشته‌ی تحریر درآورد. و آن را در کتابی به نام (تقریب النشر) خلاصه کرد و در منظومه‌ای بنام (طیبة النشر في القرائت العشر) به نظم درآورد. این کتابها امروزه مشهور و در دسترس همگان است.

و از بین قرائت شاذی که در کتابها روایت شده، چهار قرائت دیگر است که یکی از متأخران این قرائت را همراه با قرائت دهگانه در کتابی بنام (اتحاف فضلاء البشر في القرائت الاربع عشر) گردآورده است.

از مهمترین کتابهایی که معاصران ما به تحفه آورده‌اند: کتاب: (الكافي في شرح الشاطبیة) و کتاب (البدور الظاهرة في القرائت المتواترة) تألیف عبد الفتاح عبد الغنی قاضی است.

فوائد اختلاف در قرائت:

1. صیانت قرآن بواسطه‌ی روایت آن از وجوه مختلف.
2. بیان اعجاز قرآن به خاطر توجه و اهتمام فراوان مسلمانان به روایت آن.

3- تفسیر بعضی از قرائت بوسیله‌ی بعضی دیگر برای دقت بیشتر در فهم. والله أعلم.

\* جهت اطلاع از شرح حال کوتاهی از ائمه قرائت به مقدمه‌ی (قواعد التجوید)[[15]](#footnote-15) مراجعه کنید.

آداب تلاوت قرآن

برای خواندن قرآن از رسول‌الله ج روش مخصوصی روایت شده که در کتب تجوید مورد بررسی قرار گرفته است و درباره‌ی احکام وقف و ابتدا نیز در آنجا به اندازه‌ی کافی سخن رفته است، لذا دلیلی برای تکرار آن در اینجا نمی‌بینیم، اما بی‌مناسبت نیست که در مورد آداب تلاوت مطالبی چند بیان شود:

1. با وضو بودن به هنگام تلاوت قرآن گرچه تلاوت قرآن از حفظ در حال بی‌وضویی بدون خلاف جائز است، و چیزی که اکثر فقهاء در حال بی‌وضویی ارتباط با آن حرام دانسته‌اند حمل و دست‌زدن به آن است.
2. انتخاب جای پاک و مناسب برای تلاوت همراه با ستر عورت و لباس پاک به قصد اجلال قرآن، خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَۖ وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ٣٢﴾ [الحج: 32].

«این است [فرایض خدا] و هر کس شعایر خدا را بزرگ دارد در حقیقت، آن [حاکى‏] از پاکى دلهاست.‏»

1. خشوع هنگام تلاوت قرآن به قصد تعظیم باریتعالی زیرا انسان در موقع تلاوت قرآن مورد خطاب خداوند است.
2. مسواک زدن.
3. گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم».
4. ترتیل قرائت با ادای صحیح حروف و صفات آنها بطوریکه از نظر قواعد تجوید نقصی در آن راه نیابد.
5. خودداری از خواندن قرآن به روش آوازخوانان و فاسقان و سروده‌های مذهبی مشرکان و کافران.
6. خواندن قرآن همراه با تدبر و فهم و پناه بردن از عذاب خدا هنگام مرور از آیات عذاب، و در خواست رحمت خدا هنگام گذر از آیات رحمت.
7. تأثیرپذیری از آیات قرآن و نزدیکی دل به خدا بواسطه‌ی یادآوری وعده‌ها و وعیدهای آن، و در حد امکان گریستن به هنگام تلاوت، زیرا این حالات انسان را به خدا نزدیک می‌سازد. زیرا خداوند عزوجل فرماید:

﴿لَوۡ أَنزَلۡنَا هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ عَلَىٰ جَبَلٖ لَّرَأَيۡتَهُۥ خَٰشِعٗا مُّتَصَدِّعٗا مِّنۡ خَشۡيَةِ ٱللَّهِۚ﴾ [الحشر: 21].

«اگر این قرآن را بر کوهى فرومى‏فرستادیم، یقیناً آن [کوه‏] را از بیم خدا فروتن [و] از هم پاشیده مى‏دیدى. و این مَثَلها را براى مردم مى‏زنیم، باشد که آنان بیندیشند.»

و هنگامی که ابن مسعودس سوره‌ی نساء را بر رسول‌الله ج خواند اشک از چشمانشان فرو ریخت.[[16]](#footnote-16)

1. خوش صدایی در قرآن به این صورت که انسان دقت کند قرآن را هر چه خوش صداتر بخواند لکن به شرط اینکه به حد تکلیف نرسد و در حدی که قرائتش با خواندن کتاب معمولی فرق داشته باشد، رسول‌الله ج فرماید: «زینوا القرآن بأصواتكم»[[17]](#footnote-17) و فرماید: «لیس منا من لم یتغن بالقرآن»[[18]](#footnote-18).

امام شافعی/ گوید: تغنی به قرآن نیکو کردن صدا در قرائت آن است.

1. بلند خواندن قرآن در حد غیرمتکلفانه در اماکن مناسب آن یعنی جایی که امکان دارد دیگران از آن استفاده کنند و مشمول رحمت خدا قرار گیرند زیرا با تلاوت قرآن رحمت خدا نازل می‌گردد اما اگر با خواندن قرآن مزاحمتی برای کسی ایجاد شود که سبب تنفر و ملال گردد و یا باعث تشویش خاطر نمازگزاری یا قاری دیگری گردد باید از بلند خواندن خودداری کرد.

در اینکه آیا از رو خواندن بهتر است یا از بر خواندن، اختلاف است و باید گفت: چون هدف اصلی قرائت تدبر و فهم قرآن است، نسبت به افراد مختلف فرق می‌کند، و بهتر است هر کس روشی را انتخاب کند که برای او تدبر و فهم بیشتری به همراه دارد. والله أعلم.

حکم تعلم قرآن و گرفتن اجرت در تعلیم آن

اولا: حکم تعلم قرآن

از آنجائیکه نماز خواندن بر هر فرد مسلمانی واجب است، هر مسلمان باید مقداری از قرآن که در صحت نمازش مشروط است باید بگیرد، اما بیش از این مقدار واجب کفایی است اما زیبنده است انسان مسلمان مقدار زیادی از قرآن را یاد بگیرد و از بر کند و در نشر آن بکوشد تا تواتری که رکن اساسی در روایت قرآن است حاصل شود لذا در هر جا کسانی به این امر عنایت نورزند عاصی خواهند بود و در عرف اسلامی افرادی پست شناخته می‌شوند.

ثانیاً: حکم اجرت گرفتن در تعلیم قرآن

در اینجا به سه نوع تعلیم برخورد می‌کنیم:

1. تعلیم قرآن به خاطر خدا عزوجل بدون انتظار پاداشی از دیگران، که این کار انبیاء علیهم الصلاة والسلام است، و اگر کسی موفق به انجام آن گردد سعادتی بس بزرگ بدست آورده است و می‌تواند مصداق این حدیث باشد که می‌فرماید: «خیركم من تعلم القرآن وعلمه»[[19]](#footnote-19).
2. کسیکه در مقابل تعلیم قرآن انتظار پاداشی ندارد لکن اگر به او هدیه‌ای داده شود می‌پذیرد، و این حالت ـ ان شاء الله بدون خلاف جائز است و می‌توان از شرع برای آن شواهدی آورد همانطوریکه بطور عموم رسول‌الله ج هدایا را می‌پذیرفتند و هنگامی که بعضی از صحابه در مقابل رقیه به قرآن چیزی دریافت کرده بودند ایشان فرمودند: سهمی هم به من بدهید.[[20]](#footnote-20)

و اگر بگوییم که این افراد نیز در حدیث سابق الذکر وارد می‌شوند سخن دور از ذهن نگفته‌ایم.

1. اما نوع سوم که عبارت از تعلیم قرآن با اجرت هست دانشمندان درباره‌ی آن اختلاف کرده‌اند بعضی آن را جائز دانسته‌اند. اما رأی برتر آن است که چون منافع قرآن «یاد گرفتن» قابل اندازه‌گیری نیست نباید عقد اجاره‌ای در این مورد بسته شود، اما به خاطر اینکه معلم از کار باز می‌ماند باید به او وجهی بدل بیکاری داد یعنی فرض می‌کنیم که اگر او به کار مشغول می‌شد به طور متوسط چه قدر اجرت دریافت می‌کرد، حال که با تعلیم قرآن از کار باز مانده است حق دارد در قبال تعلیم قرآن، به همان مقدار اجرت دریافت نماید و این راهی آسان و میسر است.

ناگفته نماند که این تفصیل هنگامی مورد اعتبار است که تعلیم قرآن بر او فرض عین نباشد و در مقابل تعلیم قرآن اشیایی از احتیاجات زندگیش فوت گردد، و چنانکه می‌بینیم این قول مبتنی بر رعایت مصالح طرفین و از عمومات شرع گرفته شده است.

والله الموفق والهادي الی سواء الصراط

تفسیر و مفسرین

در تعریف تفسیر گفته‌اند: تفسیر علم فهم قرآن و بیان معانی، و استخراج احکام و حکمتهای آن است.

و در تعریف تأویل آمده است: تأویل یعنی بردن آیه به معناهایی که آیه شامل آنها می‌گردد.

این یکی از تعاریف متعددی است که دانشمندان ارائه کرده‌اند و براساس همین اختلاف نظر است که پیرامون فرق تفسیر و تأویل نیز، نظریات متفاوتی وجود دارد:

1. اگر تأویل را به همان معنای تفسیر بپذیریم، در این صورت، تأویل و تفسیر مترادف یکدیگر خواهند بود.
2. اما اگر معتقد باشیم که تأویل یعنی مراد حقیقی کلام، در این صورت تفاوت بین تفسیر و تأویل بسیار است بدین معنی که تفسیر به معنای شرح و توضیح کلام است که به واسطه‌ی عبارت بر زبان جاری است و بوسیله‌ی تعقل در ذهن جای دارد.

ولی تأویل، به اموری اطلاق می‌شود که در خارج وجود دارد، مثلا: تأویل جمعه (خورشید طلوع کرد)، خود طلوع خورشید است.

1. گروهی تفسیر را به مواردی که در خود قرآن و یا در احادیث صحیح شرح و توضیح داده شده محصور می‌کنند، و تأویل را به استنباط علمی.

4- عده‌ای نیز فرق تفسیر و تأویل را در این می‌دانند که تفسیر، برای الفاظ و کلمات و تأویل برای معانی و جملات، مورداستفاده قرار می‌گیرند.

تفسیر در زمان پیامبر و صحابه‌ی کرام

رسول‌الله ج قرآن را به خوبی فهم و درک می‌کرد، و وظیفه داشت آن را برای یارانش بفهماند، صحابه‌ی بزرگوار هم قرآن را می‌فهمیدند، چرا که به زبان آنها بود. اما با وجود این از حیث درجات فهم با هم متفاوت بودند و به هر تقدیر برای فهم آن نیاز به منابعی داشتند که به آنها رجوع کرده، درجه‌ی فهم خود را افزایش دهند.

مهمترین منابع برای مراجعه‌ی صحابه عبارت بود از:

1- قرآن کریم

در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که با آیات دیگر قابل تفسیر است مثلا «آیات مطلق و عام بوسیله‌ی آیات مقیّد و خاص تفسیر می‌شوند.

2- رسول‌اکرم ج

اگر مشکلی برای فهم قرآن برای صحابه پیش می‌آمد به پیامبر ج مراجعه می‌کردند، مثل آیه‌ی:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ٨٢﴾ [الأنعام: 82].

«کسانى که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‏اند، آنان راست ایمنى و ایشان راه‏یافتگانند.»

که ابن مسعودس می‌گوید: چون این آیه نازل شد، فهم آن بر مردم دشوار گشت، و مردم گفتند: هیچ کس وجود ندارد که به خود ظلم نکند، پیامبر ج فرمود: منظور از ظلم، ظلمی نیست که مورد نظر شماست، بلکه منظور از آن شرک به خدا می‌باشد.[[21]](#footnote-21)

3- اجتهاد

اگر جواب خود را در قرآن و در گفته‌های رسول‌اکرم ج نمی‌یافتند، اجتهاد می‌کردند، چون که آنها عرب خالص بودند و این زبان را خوب می‌دانستند و به بلاغتهای آن نیز واقف بودند.

و در این راه، بسیاری از صحابه هم چون خلفای اربعه، ابن مسعود، ابن عباس، ابی ابن کعب، زید بن ثابت و دیگران -رضی الله عنهم اجمعین- مشهور گشته‌اند.

اهمیت این اجتهاد تا بدانجاست که عده‌ای از علماء پیروی از آن را لازم دانسته‌اند.

تفسیر در زمان تابعین

همانطور که بسیاری از اصحاب رسول‌الله ج در زمینه‌ی تفسیر مشهور شده‌اند عده‌ای از تابعین نیز شهرت یافته‌اند که منابع مورد استفاده‌ی این گروه همان منابع گذشته به اضافه اجتهاد خودشان بوده است.

**صفحه 121 و 122 در اصل کتاب نزد ما وجود نداشت.**

این گروه روایتها را به رسول‌الله ج صحابه، و تابعین و تابعین تابعین اسناد می‌دادند.

و گاهی رأیی را بر آراء دیگر ترجیح می‌دادند و به استنباط بعضی از احکام می‌پرداختند و در صورت نیاز اعراب آن را بیان می‌کردند، آنگونه که طبری انجام داده است.

پس از این گروه عده‌ی دیگری راه آنها را ادامه دادند با این فرق که آنها اسناد احادیث را مختصر کردند و بدون ذکر گوینده سخنان پراکنده‌‌ای را جمع‌آوری نمودند، که این امر باعث شد تشخیص صحت و سقم آن روایات با مشکل روبرو گردد.

با گسترش علوم مختلف، و پیدایش شاخه‌های گوناگون آن، اختلافات علمی نیز زیاد شد و مسائل کلامی نیز به تبع آن جای پای خود را باز کرد، علوم عقلی و نقلی به هم درآمیخت مفسران با توجه به گرایشهایی که داشتند، به تفسیر قرآن می‌پرداختند.

هر مفسری که در علوم موضوع خاصی تخصص داشت به آن موضوع می‌پرداخت، مثلاً فخرالدین رازی به علوم عقلی، و اقوال حکما و فلاسفه توجه خاصی داشت.

کسانی چون جصاص و قرطبی به مسائل مهمی اهمیت می‌دادند، افرادی چون ثعلبی و خازن به تاریخ اهتمام می‌ورزیدند، اهل تصوف چون ابن عربی هم به استخراج معانی رمزی می‌پرداختند که این امر باعث شد تفسیر جولانگاهی گردد که نظریات مختلف مفسرین بر قرآن پیاده نماید، و هدف اصلی خود را از دست بدهد.

بدینسان تفسیر به رأی بر تفسیر مأثور چربید و این روال تا زمان حاضر ادامه دارد.

در زمان ما نیز روش دیگری در تفسیر بوجود آمد که مفسران در این روش به نیازهای عصر خود، و به مسائلی چون اصلی زندگی اجتماعی، و قانون‌گذاری، و تئوریهای علمی می‌پردازند، از این نوع تفسیر می‌توان به تفاسیر الجواهر «طنطاوی»، المنار «رشید رضا»، و فی ظلال القرآن «سید قطب» اشاره کرد.

قواعدی که مفسر بدان احتیاج دارد

قرآن به زبان عربی نازل شده است و قواعد زبان عربی که قرآن بدان نازل شده به شکل متواتر از کتب نحو و صرف و لغت به ما رسیده است و عرب زبانهایی که امروزه عربی صحبت می‌کنند با زبان قرآن فاصله‌ی زیادی دارند لذا مجرد تکلم به عربی برای فهم قرآن کافی نیست و باید چه عرب و چه عجم زبان عربی فصیح را که قرآن بدان نازل شده خوب یاد بگیرند و این امر بدون مراجعه به کتابهای مزبور میسر نیست، در اینجا مناسب است بعضی از نکات مهم که بیشتر آنها غالباً مخصوص قرآن است و در کتابهای لغت علی العموم بدانها اشاره می‌شود یاد کنیم، این نکات در قالب موضوعات زیر بیان می‌شود:

1- ضمائر 2- تعریف و تنکیر 3- افراد و جمع 4- مقابله‌ی جمع با جمع و جمع با مفرد 5- الفاظی که به ظاهر مترادفند ولی در حقیقت چنین نیست 6- سؤال و جواب 7- فرق بین جمله‌ی اسمیه و فعلیه 8- عطف 9- نکات متفرق دیگر.

1- ضمائر

ضمایر جمع ضمیر است و ضمیر بر وزن فعیل چه معنای مفعول یعنی شیء فشرده شده و کوچک گشته است، و در اصطلاح لغوی مقصود از آن: کلمه‌ای است که مسمای خود را با تعیین جهت خطاب و غیبت و تکلم معین می‌گرداند، مانند: أنت، هو، أنا.

هدف از وضع ضمیر

ضمیر از آن جهت وضع شده است که از تکرار اسم جلوگیری کند، و همان طوری که از اسمش برمی‌آید از طولانی شدن جمله بر اثر تکرار اسم بکاهد.

مانند: آیه‌ی

﴿إِنَّ ٱلۡمُسۡلِمِينَ وَٱلۡمُسۡلِمَٰتِ وَٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلۡخَٰشِعِينَ وَٱلۡخَٰشِعَٰتِ وَٱلۡمُتَصَدِّقِينَ وَٱلۡمُتَصَدِّقَٰتِ وَٱلصَّٰٓئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلۡحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمۡ وَٱلۡحَٰفِظَٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمٗا٣٥﴾ [الأحزاب: 35].

«مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت‏پیشه، و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه‏دهنده، و مردان و زنان روزه‏دار، و مردان و زنان پاکدامن، و مردان و زنانى که خدا را فراوان یاد مى‏کنند، خدا براى [همه‏] آنان آمرزشى و پاداشى بزرگ فراهم ساخته است.»

که کلمه‌ی (هم) جای همه‌ی اسمهای گذشته را گرفته است.

مرجع ضمیر

همان‌طوری که از تعریف دانسته می‌شود، ضمیر بر سه گونه است:

ضمیر متکلم، ضمیر مخاطب و ضمیر غائب.

ضمیر متکلم و مخاطب احتیاج به مرجع لفظی ندارند زیرا مرجع آنها در حالت گفتگو مشاهد و محسوس است.

اما ضمیر غایب احتیاج به مرجع لفظی دارد زیرا بدون مرجع، مقصود از آن مشخص نمی‌شود. و در اینجا فقط در مورد مرجع ضمیر غایب بحث می‌کنیم. اصل در مرجع ضمیر آن است که در رتبه و در لفظ متقدم بر لفظ ضمیر باشد. که از این حالت، سه حالت دیگر نیز منشعب می‌گردد که دو تای آن جائز و یکی ناجائز است.

الف ـ ممکن است مرجع ضمیر در رتبه متقدم ولی در لفظ متأخر باشد، مانند:

﴿فَأَوۡجَسَ فِي نَفۡسِهِۦ خِيفَةٗ مُّوسَىٰ٦٧﴾ [طه: 67].

«پس موسى در دل خود احساس ترس کرد.»

چنانکه می‌بینیم ضمیر (ها) در نفسه به لفظ موسی برمی‌گردد که بعد از آن قرار دارد لکن فاعل بودن کلمه‌ی موسی برای فعل أوجس سبب شده در رتبه‌ی قبل از ضمیر باشد، و این امر به اتفاق جائز است.

ب ـ ممکن است مرجع ضمیر در لفظ متقدم و در رتبه متأخر باشد. مثل:

﴿۞وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ﴾ [البقرة: 124].

«(و به خاطر بیاورد) هنگامى که خداوند ابراهیم را به وسایل گوناگون آزمود.»

چنانکه می‌بینیم مرجع ضمیر (ها) در رتبه کلمه‌ی ابراهیم است که از نظر لفظ قبل از آن واقع شده، اما از جهت ترتیب جمله به علت مفعول بودن در رتبه‌ی ما بعد ضمیر مذکور است که مضاف‌الیه‌ی فاعل باشد.

ج ـ و ممکن است مرجع ضمیر هم از جهت رتبه و هم از جهت لفظ متأخر باشد، و این نوع، به اتفاق علماء جائز نبوده، و کلامی که این نوع عیب در آن باشد غیر فضیح خواهد بود، و در قرآن این نوع ارجاع وجود ندارد لذا برای مثال به بیتی از (حسان بن ثابت) اشاره می‌کنیم که علماء نیز بر آن خورده گرفته‌اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولو أن مجداً أخلد الدهر واحداً |  | من الناس أبقی مجده الدهر مطعما |

که ضمیر (ها) در مجده که مضاف‌الیه فاعل است به مطعم برمی‌گردد که از جهت لفظ بعد از آن قرار دارد و از جهت رتبه نیز چون نقش مفعولی دارد بعد از آن قرار گرفته است. این حالت فقط می‌تواند در مورد ضمائر شأن رخ دهد که در آنجا این حالت واجب است. زیرا قصد از ضمیر شأن جلب توجه شنونده و بعد توضیح مقام است. مانند:

﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ١﴾ [الإخلاص: 1].

«بگو خداوند یکتا و یگانه است.‏»

و ﴿وَٱقۡتَرَبَ ٱلۡوَعۡدُ ٱلۡحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَٰخِصَةٌ أَبۡصَٰرُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ [الأنبياء: 97].

«وعده حق (قیامت) نزدیک شده پس در آن هنگام چشمهاى آنان که کافر شده‏اند خیره شود.»

و ﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ [آل عمران: 18].

«خداوند، (با ایجادِ نظامِ واحدِ جهانِ هستى،) گواهى مى‏دهد که معبودى جز او نیست.»

انواع مراجع ضمیر غایب

1. ممکن است مرجع ضمیر اسم صریح باشد و قبل از آن واقع شود. این حالت اصلی است که غالباً مورد استفاده قرار می‌گیرد:

مثل: ﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبۡنَهُۥ﴾ [هود: 42].

«(در این هنگام،) نوح فرزندش را که در گوشه‏اى بود صدا زد.»

که ضمیر (ها) به نوح برمی‌گردد. و مانند:

﴿۞وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ﴾ [الأنعام: 74].

«(به خاطر بیاورید) هنگامى را که ابراهیم به پدرش [عمویش‏] «آزر» گفت.‏»

و ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ﴾ [فصلت: 30].

«به یقین کسانى که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند.»

و ﴿وَمَرۡيَمَ ٱبۡنَتَ عِمۡرَٰنَ ٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا﴾ [التحريم: 12].

«و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت.‏»

و ﴿وَٱلَّٰتِي يَأۡتِينَ ٱلۡفَٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمۡ فَٱسۡتَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِنَّ أَرۡبَعَةٗ مِّنكُمۡۖ﴾ [النساء: 15].

«و کسانى از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را بعنوان شاهد بر آنها بطلبید.»

و انواع دیگر...

1. ممکن است مرجع ضمیر به صراحت ذکر نشود لکن قبل از ضمیر لفظی وجود داشته باشد که متضمن مرجع ضمیر است.

مانند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَ‍َٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ٨﴾ [المائدة: 8].

«و دشمنى قومى شما را بر آن ندارد که به عدالت رفتار نکنید، به عدالت رفتار کنید که آن به تقوى نزدیکتر است و از خداوند پروا بدارید، که خداوند به آنچه مى‏کنید آگاه است.»

مرجع ضمیر (هو) مصدر «العدل» است که فعل امر اعدلوا بر ان به تضمن دلالت می‌دهد، و اگر بخواهیم مرجع آن را صراحتاً بگوییم می‌شود: علیكم بالعدل فانه أقرب للتقوی.

1. گاهی مرجع ضمیر به صراحت قبل از آن قرار ندارد لکن چیزی قبل از ضمیر آمده است که التزاماً بر مرجع آن دلالت می‌دهد.

مثل:

﴿فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖۗ﴾ [البقرة: 178].

«اگر براى کسى از [خون‏] برادرش چیزى گذشت شد. [حکم او] به نیکى پیروى کردن و پرداختن [خونبها] به او با خوشخویى است‏»

مرجع ضمیر (ها) در الیه در آیه‌ی مذکور نیست لکن کلمه‌ی «عفی» که به شکل مجهول یاد شده به التزام، بر شخص عفوکننده از قصاص که مرجع ضمیر مذکور است دلالت می‌دهد.

1. گاهی ممکن است مرجع ضمیر اسم صریحی بیاید که در لفظ متأخر اما از لحاظ رتبه متقدم باشد چنانکه قبلاً گذشت.
2. و زمانی ممکن است مرجع ضمیر در لفظ متقدم ولی در رتبه متأخر باشد چنانکه قبلاً گذشت.
3. می‌تواند مرجع ضمیر، جمله‌ی متأخر باشد، و قبلاً بیان شد که فقط در ضمیر شأن و قصه واقع می‌گردد.
4. و همچنین ممکن است مرجع ضمیر، مذکور نباشد لکن لفظ متأخری بر آن دلالت کند.

مثل: ﴿فَلَوۡلَآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلۡحُلۡقُومَ٨٣﴾ [الواقعة: 83].

«پس چرا آن گاه که [جان شما] به گلو مى‏رسد»

مرجع ضمیر (هی) که در «بلغت» مستتر است روح می‌باشد که می‌توان این استتار را از کلمه‌ی حلقوم دریافت، و در نتیجه تقدیر آیه چنین می‌شود: «فلولا اذا بلغت الروح الحلقوم».

و مثل: ﴿كَلَّآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلتَّرَاقِيَ٢٦﴾ [القيامة: 26].

«نه‏ چنین است [که او پندارد، زیرا] آن گاه که جان میان گلوگاهش رسد»

1. امکان دارد مرجع ضمیر در لفظ ذکر نشده باشد لکن سیاق کلام و حال گفتار بر آن دلالت کند.

مانند: ﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ٢٦﴾ [الرحمن: 26].

«هر چه بر [زمین‏] است فانى‏شونده است.‏»‏

که ضمیر (ها) در ﴿عَلَيۡهَا﴾ به أرض برمی‌گردد یعنی: «كل من علی الأرض فان» و مثل آن است:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ١﴾ [القدر: 1].

«ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم‏.‏»

و همچنین:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ١﴾ [عبس: 1].

«چهره درهم کشید و روى گردانید.‏»

که مرجع آن رسول‌الله ج است.

1. گاهی مرجع ضمیر به لفظی که ما قبل آن واقع شده برمی‌گردد لکن معنای آن مقصود نیست.

مانند:

﴿وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٖ وَلَا يُنقَصُ مِنۡ عُمُرِهِۦٓ إِلَّا فِي كِتَٰبٍۚ﴾ [فاطر: 11].

«و هیچ سالخورده‏اى عمر دراز نمى‏یابد و از عمرش کاسته نمى‏شود، مگر آنکه در کتابى [مندرج‏] است.‏»

که مرجع ضمیر (ها) در «عمره» به لفظ معمر برمی‌گردد لکن مقصود خود آن معمر اولی نیست بلکه معمر دیگری است که عمر او کمتر از معمر اولی است.

1. زمانی مرجع ضمیر، معنای کلی مفهوم از معنای جزئی مذکور قبل از ضمیر است.

مانند:

﴿يَسۡتَفۡتُونَكَ قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ فِي ٱلۡكَلَٰلَةِۚ إِنِ ٱمۡرُؤٌاْ هَلَكَ لَيۡسَ لَهُۥ وَلَدٞ وَلَهُۥٓ أُخۡتٞ فَلَهَا نِصۡفُ مَا تَرَكَۚ وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمۡ يَكُن لَّهَا وَلَدٞۚ فَإِن كَانَتَا ٱثۡنَتَيۡنِ فَلَهُمَا ٱلثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَۚ﴾ [النساء: 176].

«از تو (درباره ارث خواهران و برادران) سؤال مى‏کنند بگو خداوند حکم کلاله (خواهر و برادر) را براى شما بیان مى‏کند: اگر مردى از دنیا برود که فرزند نداشته باشد و براى او خواهرى باشد، نصف اموالى را که به جا گذاشته از او (به ارث) مى‏برد و (اگر خواهرى از دنیا برود و وارث او یک برادر باشد) تمام مال را از آن خواهر به ارث مى‏برد، در صورتى که (شخص متوفى) فرزند نداشته باشد، و اگر دو خواهر (از متوفى) باقى بماند دو ثلث اموال را سهم مى‏برند.»

ضمیر «مثنی» در کانتامر جعش به صراحت در آیه‌ی مذکور نیست لکن می‌توان با استفاده از سیاق کلام و کلمه‌ی أخت دریافت که مقصود دو خواهر است.

1. ممکن است ضمیر، مفرد، و مرجعش جمعی باشد که به طور کلی بر آن مفرد دلالت می‌کند.

مانند:

﴿وَءَاتُواْ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحۡلَةٗۚ فَإِن طِبۡنَ لَكُمۡ عَن شَيۡءٖ مِّنۡهُ نَفۡسٗا فَكُلُوهُ هَنِيٓ‍ٔٗا مَّرِيٓ‍ٔٗا٤﴾ [النساء: 4].

«و مهر زنان را (به طور کامل) به عنوان یک بدهى (یا یک عطیه) به آنها بپردازید، و اگر آنها با رضایت خاطر چیزى از آن را به شما ببخشند آن را حلال و گوارا مصرف کنید.»

که ضمیر (ها) در «منه» برمی‌گردد به کلمه‌ی «صداق» که از «صدقات» مفهوم است. و سرّ مفرد آمدن ضمیر آن است که هنگام بخشیدن ممکن است یک صداق یا جزئی از یک صداق باشد.

1. بعضی وقتها مرجع ضمیر را می‌توان از کلمه‌ای به دست آورد که ملابس با آن باشد.

مانند:

﴿كَأَنَّهُمۡ يَوۡمَ يَرَوۡنَهَا لَمۡ يَلۡبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوۡ ضُحَىٰهَا٤٦﴾ [النازعات: 46].

«آنها در آن روز که قیامت را مى‏بینند چنین احساس مى‏کنند که گویى توقّف آنها (در دنیا و برزخ) جز عصر گاهى یا صبحگاهى بیشتر نبوده است.‏»

چنانکه می‌دانیم «عشیه»، «ضحی» ندارد لکن روزی که در آن عشیة است ضحی نیز دارد، پس معنای آیه چنین می‌شود: «لم یلبثوا إلا عشیة أو ضحی یومها».

1. و ممکن است ضمیر در یک جا به لفظ سابق خود برگردد و در موردی دیگر به معنای آن.

مثل:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ٨﴾ [البقرة: 8].

«در میان مردم کسانى هستند که مى‏گویند به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‏ایم در حالى که ایمان ندارند.»

که ضمیر (هو) در «یقول» به لفظ «من» برمی‌گردد و ضمیر (هم) به معنای آن، زیرا «من» در لفظ مفرد، اما در این جا جمع است.

2- تعریف و تنکیر

استعمال اسم به صورت معرفه یا نکره از مقاصد مهم لغت است و از هر کدام به مناسبتهایی استفاده می‌شود.

اولاً: مناسبتهای تنکیر

اسم نکره برای مقاصد متعددی مورد استفاده قرار می‌گیرد که می‌توان اهم آن مقاصد را در موارد زیر خلاصه کرد:

الف- قصد وحدت. مانند:

﴿وَجَآءَ رَجُلٞ مِّنۡ أَقۡصَا ٱلۡمَدِينَةِ يَسۡعَىٰ قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّ ٱلۡمَلَأَ يَأۡتَمِرُونَ بِكَ لِيَقۡتُلُوكَ فَٱخۡرُجۡ إِنِّي لَكَ مِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ٢٠﴾ [القصص: 20].

«در این هنگام مردى از نقطه دور دست شهر با سرعت آمد و گفت: اى موسى این جمعیت (درباریان فرعون) شور مى‏کنند که تو را بکشند. فورا از شهر بیرون رو که من از خیرخواهان توام.‏»

ب- قصد نوع، مثل:

﴿وَلَتَجِدَنَّهُمۡ أَحۡرَصَ ٱلنَّاسِ عَلَىٰ حَيَوٰةٖ﴾ [البقرة: 96].

«آنها را حریصترین مردم زندگى (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهى یافت.‏»

و مثل:

﴿وَٱللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَآبَّةٖ مِّن مَّآءٖۖ﴾ [النور: 45].

«و خداوند هر جنبنده‏اى را از آبى آفرید.»

ج- برای بیان تهویل و بزرگ دانستن. مثل:

﴿فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ فَأۡذَنُواْ بِحَرۡبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ﴾ [البقرة: 279].

«و اگر [چنین‏] نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وى، برخاسته‏اید.»

د- بیان زیادت چیزی. مانند:

﴿فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالُواْ لِفِرۡعَوۡنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجۡرًا إِن كُنَّا نَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبِينَ٤١﴾ [الشعراء: 41].

«و چون ساحران پیش فرعون آمدند، گفتند: «آیا اگر ما غالب آییم واقعاً براى ما مزدى خواهد بود؟»

ه‍- قصد تعظیم و زیادت. مثل:

﴿وَلَقَدۡ كُذِّبَتۡ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِكَ﴾ [الأنعام: 34].

«و پیش از تو نیز پیامبرانى تکذیب شدند.»

و- بیان تحقیر چیزی. مثل:

﴿مِنۡ أَيِّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥ١٨ مِن نُّطۡفَةٍ خَلَقَهُۥ فَقَدَّرَهُۥ١٩﴾ [عبس: 18-19].

«او را از چه چیز آفریده است؟ (18) از نطفه‏اى خلقش کرد و اندازه مقرّرش بخشید.»

ز- قصد تقلیل. مثل:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖۚ وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ٧٢﴾ [التوبة: 72].

«خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایى وعده داده است که از زیر [درختان‏] آن نهرها جارى است. در آن جاودانه خواهند بود، و [نیز] سراهایى پاکیزه در بهشتهاى جاودان [به آنان وعده داده است‏] و خشنودى خدا بزرگتر است. این است همان کامیابى بزرگ.»

ثانیاً: تعریف

همانطوری که در کتب نحو آمده است، اسم به صورتهای گوناگونی معرفه می‌شود، مثل: اضمار که تکلم و خطاب و غیبت را می‌رساند، و علمیت و اشاره و موصولیت و ندا و الف و لام که هر کدام برای مقاصد مختلفی مورد استفاده قرار می‌گیرند، ما در اینجا به بعضی از آن مقاصد اشاره می‌کنیم:

الف ـ تعریف بوسیله‌ی علم ممکن است:

1. به قصد تعظیم مسمای خود مورد استفاده قرار می‌گیرد:

مثل:

﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ٢﴾ [الإخلاص: 1-2].

«بگو: خداوند است که یگانه است (1) خداوند بى نیاز است»

و ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ﴾ [الفتح: 29].

1. ممکن است به قصد اهانت مسمای خود مورد استفاده قرار گیرد. مثل:

﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ١﴾ [المسد: 1].

«شکسته باد دو دوستان ابو لهب، و [ابو لهب‏] هلاک باد»

ب- تعریف با استفاده از اسماء اشاره ممکن است:

1. به قصد تحقیر باشد. مثل:

﴿وَمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا لَهۡوٞ وَلَعِبٞۚ﴾ [العنكبوت: 64].

«و این زندگانى دنیا جز سر گرمى و بازیچه نیست‏»

و مثل:

﴿وَإِذَا رَءَاكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا ٱلَّذِي يَذۡكُرُ ءَالِهَتَكُمۡ وَهُم بِذِكۡرِ ٱلرَّحۡمَٰنِ هُمۡ كَٰفِرُونَ٣٦﴾ [الأنبياء: 36].

«هنگامى که کافران تو را مى‏بینند، کارى جز استهزا کردن تو ندارند (و مى‏گویند:) آیا این همان کسى است که سخن از خدایان شما مى‏گوید؟! در حالى که خودشان ذکر خداوند رحمان را انکار مى‏کنند.»

و ﴿أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّۚ﴾ [الأعراف: 179].

«آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‏ترند. [آرى،] آنها همان غافل‏ماندگانند»

1. به قصد تعظیم یا تمجید آن باشد مانند:

﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ٢﴾ [البقرة: 2].

«این است کتابى که در [حقانیت‏] آن هیچ تردیدى نیست [و] مایه هدایت تقواپیشگان است.»‏

و ﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ٥﴾ [البقرة: 5].

«و آنها همان رستگارانند.»‏

و ﴿ذَٰلِكَ ٱلَّذِي يُبَشِّرُ ٱللَّهُ عِبَادَهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِۗ﴾ [الشورى: 23].

«این همان [پاداشى‏] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهاى شایسته کرده‏اند [بدان‏] مژده داده است.»‏

ج- تعریف به اسم موصول ممکن است:

1. به خاطر کراهت نام بردن شخص موردنظر باشد، مثل:

﴿وَٱلَّذِي قَالَ لِوَٰلِدَيۡهِ أُفّٖ لَّكُمَآ﴾ [الأحقاف: 17].

«و آن کس که به پدر و مادر خود گوید: «اف بر شما»

1. به قصد اختصار باشد، مانند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ﴾ [الأحزاب: 69].

«اى کسانى که ایمان آورده‏اید! همانند کسانى نباشید که موسى را آزار دادند.‏»

د- تعریف به «ال» ممکن است:

1. به قصد اشاره به معهود ذکری باشد، مثل:

﴿۞ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌۖ ٱلۡمِصۡبَاحُ فِي زُجَاجَةٍۖ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوۡكَبٞ دُرِّيّٞ﴾ [النور: 35].

«خداوند نور آسمانها و زمین است مثل نور خداوند همانند چراغدانى است که در آن چراغى (پر فروغ) باشد، آن چراغ در حبابى قرار گیرد، حبابى شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان.‏»

1. به قصد اشاره به معهود ذهنی باشد، مثل:

﴿۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: 18].

«خداوند از مؤمنان- هنگامى که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند- راضى و خشنود شد.»

و مانند:

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ١٨﴾ [الليل: 17-18].

«و بزودى با تقواترین مردم از آن دور داشته مى‏شود، (17) همان کس که مال خود را (در راه خدا) مى‏بخشد تا پاک شود.»

1. به قصد اشاره به معهود حضوری باشد، مثل:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ [المائدة: 3].

«امروز، دین شما را کامل کردم.‏»

و مثل:

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ﴾ [الأحزاب: 6].

«پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.‏»

که برای صحابه حضوری و برای ما ذهنی است.

1. یا به قصد اشاره به جنس، مثل:

﴿مِنَ ٱلۡمَآءِ كُلَّ شَيۡءٍ حَيٍّۚ﴾ [الأنبياء: 30].

«و هر چیز زنده‏اى را از آب قرار دادیم.‏»

و مانند:

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ﴾ [النساء: 34].

«مردان، سرپرست زنانند.»

1. و یا به قصد استغراق افراد جنس، مثل:

﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ٢﴾ [العصر: 2].

«که واقعاً انسان دستخوشِ زیان است.»

و مثل:

﴿وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ٢٥٤﴾ [البقرة: 254].

«و کافران خود ستمکارانند.»

تکرار اسم

هرگاه اسمی دوبار یا بیشتر تکرار شود یکی از چهار حالت زیر را دارد:

1. ممکن است هر دو نکره باشند، در این حالت غالباً دومی غیر اولی است مثل:

﴿۞ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعۡفٖ ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعۡدِ ضَعۡفٖ قُوَّةٗ ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٖ ضَعۡفٗا وَشَيۡبَةٗۚ﴾ [الروم: 54].

«خداست آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید، آن گاه پس از ناتوانى قوّت بخشید، سپس بعد از قوّت، ناتوانى و پیرى داد.»

ضعف اولی مقصود از آن حالت نطفگی و ضعف دوم حالت بچگی است، و قوت اول ابتدای جوانی و قوت دوم کمال جوانی و ضعف سوم پیری است.

1. ممکن است هر دو معرفه باشند، در این صورت در غالب احوال دومی همان اولی است. مثل:

﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الفاتحة: 6-7].

«ما را به راه راست هدایت کن (6) راه کسانى که آنان را مشمول نعمت خود ساختى.‏»

و در آیه‌ی زیر مثال هر دو مورد جمع است.

﴿فَإِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا٥ إِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرٗا٦﴾ [الشرح: 5-6].

«به یقین با (هر) سختى آسانى است! (5) (آرى) مسلّماً با (هر) سختى آسانى است.»

ابن عباسب در مورد این آیه گفت: «لن یغلب عسر یسرین».

1. ممکن است اولی نکره و دومی معرفه باشد، در این صورت دومی همان اولی است، مثل:

﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ رَسُولٗا شَٰهِدًا عَلَيۡكُمۡ كَمَآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ رَسُولٗا١٥ فَعَصَىٰ فِرۡعَوۡنُ ٱلرَّسُولَ فَأَخَذۡنَٰهُ أَخۡذٗا وَبِيلٗا١٦﴾ [المزمل: 15-16].

«ما پیامبرى به سوى شما فرستادیم که گواه بر شماست، همان گونه که به سوى فرعون رسولى فرستادیم! (15) (ولى) فرعون به مخالفت و نافرمانى آن رسول برخاست، و ما او را سخت مجازات کردیم.»‏

1. ممکن است اولی معرفه و دومی نکره باشد، در این صورت متوقف بر قرینه است.

ممکن است قرینه دلالت بر مغایرت دهد، مثل:

﴿وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُقۡسِمُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ مَا لَبِثُواْ غَيۡرَ سَاعَةٖۚ كَذَٰلِكَ كَانُواْ يُؤۡفَكُونَ٥٥﴾ [الروم: 55].

«و روزى که رستاخیز برپا شود، مجرمان سوگند یاد مى‏کنند که جز ساعتى [بیش‏] درنگ نکرده‏اند [در دنیا هم‏] این گونه به دروغ کشانیده مى‏شدند.»

و ممکن است قرینه دلالت بر اتحاد دهد، مثل:

﴿وَلَقَدۡ ضَرَبۡنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٖ لَّعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ٢٧ قُرۡءَانًا عَرَبِيًّا غَيۡرَ ذِي عِوَجٖ لَّعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ٢٨﴾ [الزمر: 27-28].

«و در این قرآن از هر گونه مَثَلى براى مردم آوردیم، باشد که آنان پندگیرند. (27) قرآنى عربى، بى‏هیچ کژى باشد که آنان راه تقوا پویند.»

3- افراد و جمع

و همچنین از مقاصد مهم زبان، اِفراد و جمع است، و هنگامی که از این زاویه به بررسی کلمات قرآن می‌پردازیم بطور خلاصه نتایج زیر بدست می‌آید:

الف ـ در قرآن کلماتی وجود دارند که در هیچ موردی به صورت مفرد استفاده نشده‌اند، و اگر مناسبتی پیش آمده باشد که مفرد آنها مورد استعمال قرار بگیرد بجای آنها کلمه‌ی دیگری بکار رفته است.

مثل: کلمه‌ی «الباب» که مفرد آن «لب» است، لکن بجای آن مثلاً کلمه‌ی «قلب» بکار رفته است مانند:

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكۡرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلۡبٌ أَوۡ أَلۡقَى ٱلسَّمۡعَ وَهُوَ شَهِيدٞ٣٧﴾ [ق: 37].

«در این تذکرى است براى آن کس که عقل دارد، یا گوش فرا دهد و حضور یابد.»

ب ـ همچنین کلماتی وجود دارند که فقط به صورت مفرد استفاده شده‌اند، حتی اگر نیازیی به جمع آنها پیش آمده از تعبیر بدانها عدول شده است مثل: کلمه‌ی «الارض» که همه جاب به صورت مفرد آمده است، و در جایی که مناسب بوده جمع بسته شود جمع آن بکار گرفته نشده چنانکه در این آیه می‌بینیم.

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّۖ﴾ [الطلاق: 12].

«خداوندى که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را.»

که قرآن به علت اشمئزاری که در صدای «أراضی» و «أرضین» وجود دارد از استعمال آن خودداری کرده است.

ج ـ بعضی کلمات گاهی جمع و گاهی مفرد استعمال می‌شوند: مثل کلمه‌ی «السماء» که اگر قصد از آن جهت بالا بوده به صورت مفرد مورد استعمال قرار گرفته است مثل:

﴿ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ﴾ [البقرة: 22].

«آن کس که زمین را بستر شما قرار داد و آسمان (جو زمین) را همچون سقفى بر بالاى سر شما، و از آسمان آبى فرو فرستاد.»

و مثل:

﴿ءَأَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يَخۡسِفَ بِكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ١٦﴾ [الملك: 16].

«آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده‏اید که شما را در زمین فروبرد، پس بناگاه [زمین‏] به تپیدن افتد.»

و اگر قصد وسعت و عظمت و بیان قدرت خداوند عزوجل بوده به صورت جمع بکار رفته است، و مثل:

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ١﴾ [الحديد: 1].

«آنچه در آسمانها و زمین است، خدا را به پاکى مى‏ستایند، و اوست ارجمند حکیم.‏»

و مثل:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [فاطر: 1].

«سپاس خداى را که پدیدآورنده آسمان و زمین است.‏»

و مثل:

﴿ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ﴾ [الملك: 3].

«همان که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید.»

و مانند کلمه‌ی «الریح» که گاهی به صورت جمع و گایه به صورت مفرد آمده است مثلاً هرگاه قصد بیان انعام خدا عزوجل بوده جمع بسته شده است مثل:

﴿وَأَرۡسَلۡنَا ٱلرِّيَٰحَ لَوَٰقِحَ﴾ [الحجر: 22].

«و بادها را باردارکننده فرستادیم.‏»

و مانند:

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن يُرۡسِلَ ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَٰتٖ﴾ [الروم: 46].

«و از نشانه‏هاى او این است که بادهاى بشارت‏آور را مى‏فرستد.»

و هرگاه قصد تعذیب بوده است به صورت مفرد آمده است مثل:

﴿وَفِي عَادٍ إِذۡ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمُ ٱلرِّيحَ ٱلۡعَقِيمَ٤١﴾ [الذاريات: 41].

«و در [ماجراى‏] عاد [نیز]، چون بر [سر] آنها آن بادِ مُهلک را فرستادیم.»‏

استفاده از این کلمه بر هر دو صورت مفرد و جمع شاید به این دلیل باشد که بادهایی که نعمتهای خدا را به بندگان بشارت می‌دهند متنوعند و برعکس همدیگر نیز می‌وزند تا ابر بوجود آید، یا ابرها به این طرف و آن طرف حرکت کنند و باران همه جا فرا گیرد. اما وقتی که برای عذاب می‌آید باید باد از یک سو باشد تا در عذاب شده‌گان کارگر افتد.

و گاهی ممکن است برای نعمت نیز این کلمه به صورت مفرد استعمال شود، و آن در مواردی است که بادهای متعدد، نعمت موردنظر را بوجود نمی‌آورند مانند:

﴿وَجَرَيۡنَ بِهِم بِرِيحٖ طَيِّبَةٖ﴾ [يونس: 22].

که در مورد کشتی است و باید جهت باد یکی باشد تا کشتی بتواند حرکت کند.

و مانند کلمه‌ی «سبیل» و «صراط» که هرگاه برای تعبیر از راه حق مورد استعمال قرار گرفته به صورت مفرد استعمال شده است زیرا راه حق یکی است و هر جا برای تعبیر از راههای باطل بکار رفته جمع بسته شده زیرا باطل متعدد است.

مثل:

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ﴾ [النحل: 125].

«با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.‏»

و مثل:

﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ﴾ [الأنعام: 153].

«و آنکه راه راست من این است، پس از آن پیروى کنید و از راههاى [دیگر] پیروى مکنید که شما را از راه او [خدا] جدا کنند.»

و موارد متعدد دیگر که علاقه‌مندان می‌توانند با بررسی آیات قرآن آنها را دریابند.

4- مقابله جمع را جمع یا جمع با مفرد

در جاهای از قرآن کریم که صیغه‌های جمع در مقابل صیغه‌های جمع آمده است بر یکی از سه حالت زیر دلالت دارد:

الف ـ ممکن است، مقابله‌ی هر فرد از جمع اولی با هر فرد از جمع دومی مقصود باشد. مثل:

﴿۞وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِۖ﴾ [البقرة: 233].

یعنی هر مادری به بچه‌اش شیر می‌دهد، و مثل:

﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾ [النساء: 58].

یعنی هر کس مأمور است هر امانتی که نزد او است به هر کدام از صاحبانش بدهد. و مثل:

﴿وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوۡتُهُمۡ لِتَغۡفِرَ لَهُمۡ جَعَلُوٓاْ أَصَٰبِعَهُمۡ فِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَٱسۡتَغۡشَوۡاْ ثِيَابَهُمۡ﴾ [نوح: 7].

«و هر گاه که من آنان را فراخواندم تا آنان را بیامرزى، انگشتانشان را در گوشهاشان نهادند و جامه‏هاشان را [به خود] پیچیدند.»

ب ـ ممکن است تمام افراد یک جمع در مقابل تک‌تک افراد جمع دیگر مقصود باشد مثل:

﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ﴾ [النور: 4].

که مقصود هر فردی است که قذف کند و بر اثبات مدعای خود چهار شاهد نیاورد باید هشتاد ضربه زده شود، و مثل:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ١٥٩﴾ [البقرة: 159].

یعنی هر فردی که کتمان کند همه‌ی لعت‌کنندگان او را لعت کنند.

ج ـ ممکن است محتمل یکی از دو معنای گذشته باشد که در این صورت احتیاج به دلیل است که یکی از این دو معنا را تعیین نماید مثل:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا﴾ [التوبة: 72].

«خداوند به مردان و زنان مؤمن باغهایى را وعده داده است که از فرودست آن جویباران روان است.‏»

که محتمل است هر فرد مؤمن به یک جنت یا چند جنت وعده داده شده باشد.

اما در مقابله‌ی جمع با مفرد غالباً مقصود از آن، مقابله‌ی مفرد با هر فرد از افراد جمع نباشد.

مثل:

﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ﴾ [البقرة: 23].

«و اگر از آنچه که بر بنده خود نازل کرده‏ایم، در شک‏اید، اگر راستگویید یک سوره مانند آن بیاورید.»

و مثل:

﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تَذۡبَحُواْ بَقَرَةٗۖ﴾ [البقرة: 67].

«و هنگامى که موسى به قومش گفت: خداوند شما را به سر بریدن گاوى فرمان مى‏دهد.»

که در این دو مثال به جمع دستور داده شده یک چیز را انجام دهند. اما گاهی ممکن است مقصود مقابله‌ی مفرد با هر فرد از افراد جمع باشد:

مثل:

﴿وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدۡيَةٞ طَعَامُ مِسۡكِينٖۖ﴾ [البقرة: 184].

یعنی بر هر فردی که طاقت روزه گرفتن ندارد لازم است فدیه دهد.

5- الفاظی که به ظاهر مترادفند ولی در حقیقت چنین نیست

با بررسی آیات قرآن به کلماتی برخورد می‌کنیم که ظاهراً معانی شبیه به هم دارند و ممکن است گمان رود در دلالت بر معنای واحد مطابق با یکدیگر یا به اصطلاح اهل لغت مترادفند. هدف از طرح چنین مبحثی توجه به این نکته است که کلمات هر کدام مأموریت خاصی دارند، که توجه به این نکته به هنگام تفسیر کلام خدا، انسان را به دقت در فهم کلام خدا نزدیک می‌سازد، در اینجا نمونه‌هایی از این کلمات را ذکر می‌کنیم:

الف- خوف و خشیه

خوف از صفات نقص است و بر اثر حصول وحشت از چیزی به انسان دست می‌دهد و بیانگر ضعف انسان است و غالباً در موارد طبیعی بکار می‌رود.

اما خشیه بر اثر تعظیم طرف مقابل به انسان دست می‌دهد و نه تنها دال بر ضعف انسان نیست بلکه صفتی از صفات کمال به حساب می‌آید، لذا در قرآن غالباً در مورد خدا عزوجل بکار می‌رود، اما خوف بطور عموم استعمال می‌شود چه در مقابل خدا و چه در مقابل کسان دیگر.

مثال:

﴿ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا٣٩﴾ [الأحزاب: 39].

«همان کسانى که پیامهاى خدا را ابلاغ مى‏کنند و از او مى‏ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند. و خدا براى حسابرسى کفایت مى‏کند.»

و مانند:

﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ٢٨﴾ [فاطر: 28].

«جز این نیست که از خداوند، بندگان عالمش بیم دارند.»

و مثل:

﴿إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمۡ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ١٧٥﴾ [آل عمران: 175].

«این فقط شیطان است که [شما را] از دوستانش مى‏ترساند. پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید.»

ب- شح و بخل

شح عبارت از بخل شدید همراه با حرص است. لذا بخیل کسی است که حاضر نیست مالی از خود جدا کند، اما شحیح کسی است که با آنکه حاضر نیست مالی از خود جدا کند همیشه مترصد جمع‌آوری مال بیشتر است، و از اینجاست که خدا عزوجل فرموده است:

﴿وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ٩﴾ [الحشر: 9].

«کسانى که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده‏اند رستگارانند.»

و رسول‌الله ج در جواب مردی که از او پرسید کدام صدقه‌ای پاداش آن بیشتر است فرمود: «أن تصدق وأنت صحیح شحیح تخشی الفقر وتأمل الغنی».[[22]](#footnote-22)

ج- سبیل و طریق

سبیل و طریق هر دو به معنی راهند، لکن راه آسان صاف را سبیل می‌گویند، اما طریق عام است لذا در قرآن هر جا کلمه‌ی طریق یا صراط که مساوی آن است به کار رفته چه در امر خیر چه در امر شر، به صورت موصوف استعمال شده است اما سبیل که برای امر خیر بکار رفته غالباً مفرد و بدون وصف آمده است. مثال:

﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ٦﴾ [الفاتحة: 6].

و ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ﴾ [الأنعام: 153].

اما ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ﴾ [النحل: 125].

و ﴿۞إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسۡتَ‍ٔۡذِنُونَكَ وَهُمۡ أَغۡنِيَآءُۚ﴾ [التوبة: 93].

د- مد و أمد

اگر سخن از نعمتهای خدا باشد از شکل مزید آن استفاده می‌شود.

مثل:

﴿وَأَمۡدَدۡنَٰكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ﴾ [الإسراء: 6].

«و شما را به وسیله داراییها و فرزندانى کمک خواهیم کرد.»

و مثل:

﴿وَيُمۡدِدۡكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ جَنَّٰتٖ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ أَنۡهَٰرٗا١٢﴾ [نوح: 12].

«و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغهاى سرسبز و نهرهاى جارى در اختیارتان قرار دهد.»

و اگر در مورد عذاب باشد به صورت مجرد به کار می‌رود، مثل:

﴿كَلَّاۚ سَنَكۡتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُۥ مِنَ ٱلۡعَذَابِ مَدّٗا٧٩﴾ [مريم: 79].

«نه چنین است. به زودى آنچه را مى‏گوید، مى‏نویسیم و عذاب را براى او خواهیم افزود.»

6- سؤال و جواب

1. اصل در جواب آن است که مطابق سؤال باشد. مثل:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ﴾ [البقرة: 222].

«از تو در باره عادت ماهانه [زنان‏] مى‏پرسند، بگو: «آن، رنجى است. پس هنگام عادت ماهانه، از [آمیزش با] زنان کناره گیرى کنید.»

و مثل:

﴿۞يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِۖ قُلۡ فِيهِمَآ إِثۡمٞ كَبِيرٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثۡمُهُمَآ أَكۡبَرُ مِن نَّفۡعِهِمَاۗ﴾ [البقرة: 219].

«در باره شراب و قمار، از تو مى‏پرسند، بگو: «در آن دو، گناهى بزرک، و سودهایى براى مردم است، و [لى‏] گناهشان از سودشان بزرگتر است.»

1. ممکن است جواب مطابق سؤال وارد نشود در اینجا ضمن توجه دادن به نحوه‌ی پرسش سؤال‌کننده به سؤالی جواب داده می‌شود که می‌بایست آن طور مطرح می‌شد. مثل این سؤال که فرعون از حضرت موسی÷ پرسید:

﴿وَمَا رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٢٣﴾ [الشعراء: 23].

این سؤال از ماهیت و حقیقت ذات باریتعالی است چون (ما) برای سؤال از ذات و حقیقت بکار می‌رود. ولی حضرت موسی÷ در جواب چنین گفت:

﴿قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ٢٤﴾ [الشعراء: 24].

«گفت: «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است- اگر اهل یقین باشید.»

او با جواب سؤال، توجه داد که خدا را باید در آثارش شناخت، اما فرعون با پوزخندی تمسخرآمیز گفت:

﴿أَلَا تَسۡتَمِعُونَ٢٥﴾ [الشعراء: 25].

[فرعون‏] به کسانى که پیرامونش بودند گفت: «آیا نمى‏شنوید؟»

حضرت موسی÷ فرمود:

﴿رَبُّكُمۡ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ٢٦﴾ [الشعراء: 26].

[موسى دوباره‏] گفت: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما.»

و با نفی ربوبیت فرعون و اثبات ربوبیت خدا عزوجل اثری دیگر از آثار خدا را بر شمرد، فرعون عصبانی شد و گفت:

﴿إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِيٓ أُرۡسِلَ إِلَيۡكُمۡ لَمَجۡنُونٞ٢٧﴾ [الشعراء: 27].

[فرعون‏] گفت: «واقعاً این پیامبرى که به سوى شما فرستاده شده، سخت دیوانه است.»

این مرتبه حضرت موسی÷ عصبانی شد و با جواب دندان‌شکن خود پوزه‌ی فرعون را به زمین مالید:

﴿رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡقِلُونَ٢٨﴾ [الشعراء: 28].

[موسى‏] گفت: «پروردگار مشرق و مغرب و آنچه بین آن دو است‏ - اگر تعقّل کنید.»

فرعون که از عصبانیت می‌ترکید گفت:

﴿لَئِنِ ٱتَّخَذۡتَ إِلَٰهًا غَيۡرِي لَأَجۡعَلَنَّكَ مِنَ ٱلۡمَسۡجُونِينَ٢٩﴾ [الشعراء: 29].

«[فرعون‏] گفت: اگر غیر از من معبودى برگزینى، البته تو را زندانى خواهم کرد.»

و مناقشه ادامه پیدا کرد.

1. امکان دارد جواب به قصد توضیح بیشتر یا مقصد مهم دیگری بیشتر از مقدار مطلوب در سؤال باشد، مثل:

﴿مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ﴾ [الأنعام: 63].

«بگو: چه کسى شما را از تاریکیهاى بیابان و دریا رهایى مى‏بخشد.»

که در جواب آن آمده است:

﴿قُلِ ٱللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنۡهَا وَمِن كُلِّ كَرۡبٖ ثُمَّ أَنتُمۡ تُشۡرِكُونَ٦٤﴾ [الأنعام: 64].

«بگو: خداوند شما را از آن [محنت‏] و از هر اندوهى مى‏رهاند، باز شما [دوباره‏] شرک مى‏ورزید.»

که کافی بود گفته شود: «الله»، و مثل:

﴿وَمَا تِلۡكَ بِيَمِينِكَ يَٰمُوسَىٰ١٧﴾ [طه: 17].

«و اى موسى، در دست راست تو چیست؟‏»

خدا عزوجل به خاطر اینکه حضرت موسی÷ را متوجه چوب دستی‌اش گرداند از او سؤال کرد، و کافی بود حضرت موسی÷ در جواب بگوید: (هی عصای) اما حضرت موسی÷ به قصد التذاذ از تکلم با باریتعالی بدین مقدار اکتفا نکرد و گفت:

﴿قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُاْ عَلَيۡهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَ‍َٔارِبُ أُخۡرَىٰ١٨﴾ [طه: 18].

گفت: «این عصاى من است، بر آن تکیه مى‏دهم و با آن براى گوسفندانم برگ مى‏تکانم، و کارهاى دیگرى هم براى من از آن برمى‏آید.»

1. و گاهی نیز ممکن است جواب کمتر از مقدار مطلوب در سؤال، باشد: کفار به رسول‌الله ج گفتند:

﴿قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا ٱئۡتِ بِقُرۡءَانٍ غَيۡرِ هَٰذَآ أَوۡ بَدِّلۡهُۚ﴾ [يونس: 15].

«کسانى که ایمان به لقاى ما (و روز رستاخیز) ندارند مى‏گویند: «قرآنى غیر از این بیاور، یا آن را تبدیل کن.‏»

اما جواب فقط برای قسمت دوم سؤال آمد:

﴿قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ﴾ [يونس: 15].

«بگو: «من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم.‏»

که عدم توانایی بر تبدیل که آسان‌تر هست از باب اولی دلالت بر عدم توانایی بر آوردن غیر دارد.

7- فرق بین جمله‌ای اسمیه و جمله‌ی فعلیه

فعل همیشه دلالت بر تجدد و حدوث می‌دهد، اگر فعل ماضی باشد دلالت بر حصول فعل در زمان گذشته و انقطاع آن از زمان حال و آینده، و اگر فعل مضارع باشد دلالت بر حدوث و تکرار آن در زمان آینده دارد. اما اسم دال بر ثبوت و استمرار است. لذا هر وقت قصد ثبوت و استمرار معنایی باشد بواسطه‌ی جمله‌ی اسمیه‌ تعبیر می‌کنیم و در قرآن نیز چنین است، مثل:

﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ﴾ [البقرة: 163].

و مانند:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ﴾ [الفتح: 29].

و مثل:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [الحجرات: 10].

و مانند:

﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ﴾ [التوبة: 71].

8- عطف

عطف به سه شکل صورت می‌گیرد:

1. عطف بر لفظ، که اصل باب و مثال آن فراوان است.

مثل:

﴿إِنَّ ٱلۡمُسۡلِمِينَ وَٱلۡمُسۡلِمَٰتِ وَٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلۡخَٰشِعِينَ وَٱلۡخَٰشِعَٰتِ وَٱلۡمُتَصَدِّقِينَ وَٱلۡمُتَصَدِّقَٰتِ وَٱلصَّٰٓئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلۡحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمۡ وَٱلۡحَٰفِظَٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمٗا٣٥﴾ [الأحزاب: 35].

«به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه‏دار و زنان روزه‏دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانى که بسیار به یاد خدا هستند و زنانى که بسیار یاد خدا مى‏کنند، خداوند براى همه آنان مغفرت و پاداش عظیمى فراهم ساخته است.‏»

1. عطف بر محل، مانند:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِ‍ُٔونَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ٦٩﴾ [المائدة: 69].

«آنها که ایمان آورده‏اند، و یهود و صابئان و مسیحیان، هر گاه به خداوند یگانه و روز جزا، ایمان بیاورند، و عمل صالح انجام دهند، نه ترسى بر آنهاست، و نه غمگین خواهند شد»

1. عطف بر معنا، مثل:

﴿فَيَقُولَ رَبِّ لَوۡلَآ أَخَّرۡتَنِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ١٠﴾ [المنافقون: 10].

«پروردگارا! چرا (مرگ) مرا مدت کمى به تأخیر نینداختى تا (در راه خدا) صدقه دهم و از صالحان باشم.»‏

که به معنای رب أخرني فأصدق وأكن من الصلحین.

9- نکات متفرق دیگر

الف- فرق بین ایتاء و اعطاء

از آنجایی که فعل ایتاء در اثر گذاشتن احتیاج به مطاوعه ندارد قویتر از اعطاء است لذا در قرآن هر جا کلمه‌ی ایتاء بکار رفته است دلالت بر ثبوت و قوت می‌دهد بر خلاف اعطاء که این معنا را نمی‌رساند. مثلاً خدا عزوجل می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ١﴾ [الكوثر: 1].

و می‌فرماید:

﴿وَإِذٗا لَّأٓتَيۡنَٰهُم مِّن لَّدُنَّآ أَجۡرًا عَظِيمٗا٦٧﴾ [النساء: 67].

«و در این صورت، پاداش بزرگى از ناحیه خود به آنها مى‏دادیم.‏‏»

و مثل:

﴿وَٱبۡتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَۖ﴾ [القصص: 77].

«و در آنچه خدا به تو داده، سراى آخرت را بطلب.‏»

و همان‌طوری که می‌دانیم کوثر حوضی است در بهشت که پس از آشامیدن آب از کنار آن می‌روند. اما قرآن و رسالت رسول‌الله ج تا نهایت وجود موجود است، و مثلاً خدا عزوجل در مورد مؤمنان می‌فرماید:

﴿وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ٥٥﴾ [المائدة: 55].

«و آنان در اوج فروتنى، زکات مى‏پردازند.»

زیرا زکات را از ژرفای درون و ایمان ثابت می‌پردازند، اما در مورد کفار می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ يُعۡطُواْ ٱلۡجِزۡيَةَ عَن يَدٖ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ٢٩﴾ [التوبة: 29].

«تا آنکه به دست خویش خاکسارانه جزیه بپردازند.»

زیرا کافران هنگام پرداخت جزیه ناخشنودند و اگر بدانند از پرداخت آن سرباز می‌زنند.

ب- لفظ کان

لغویان در مورد دلالت «کان» اختلاف کرده‌اند.

بعضی می‌گویند: «کان» معنای جمله را به ماضی می‌برد ودلالت بر انقطاع آن می‌دهد. و بعضی می‌گویند: مفید لانقطاع نیست.

ولی بهتر آن است که بگوییم «کان» زمان جمله را به ماضی می‌برد و دلالتش بر انقطاع یا عدم آن مبهم است. اما «کان» در قرآن به معانی زیر آمده است:

1. ازلی بودن بدون ابتدا و استمرار آن تا أبد بدون انتهاء مثل:

﴿وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا١٠٤﴾ [النساء: 104].

و امثال آن.

1. دلالت بر معنایی که منقطع شده است، مثل:

﴿وَكَانَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ تِسۡعَةُ رَهۡطٖ يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا يُصۡلِحُونَ٤٨﴾ [النمل: 48].

«و در [آن‏] شهر نه کس بودند که در آن سرزمین فساد مى‏کردند و در اصلاح نمى‏کوشیدند.»

1. معنای موجود در زمان حال، مثال:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ﴾ [آل عمران: 110].

«شما بهترین امّتى هستید که براى مردم پدید آورده شده است، [که‏] به کار شایسته فرمان مى‏دهید و از کار ناشایست باز مى‏دارید و به خدا ایمان دارید.»

1. صیروره یعنی انتقال از حالتی به حالتی. مثل:

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ وَٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ٣٤﴾ [البقرة: 34].

«و چون به فرشتگان گفتیم: براى آدم سجده کنید، پس [همه‏] سجده کردند مگر «ابلیس» که نپذیرفت و کبر ورزید و از کافران شد.»

ج- لفظ کاد

اهل لغت در مورد «کاد» نیز اختلاف دارند ولی آنچه که گفته‌اند در این خلاصه می‌شود که غالباً «کاد» اگر منفی باشد ما بعدش مثبت است و اگر مثبت باشد ما بعدش منفی است زیرا از افعال مقاربه است و طبیعتاً چنین معنایی را خواهد ساخت.

مثال:

﴿وَمَا كَادُواْ يَفۡعَلُونَ٧١﴾ [البقرة: 71].

یعنی انجام دادن و لکن چون دلشان نمی‌خواست نزدیک بود انجام ندهند.

و مثل:

﴿وَلَوۡلَآ أَن ثَبَّتۡنَٰكَ لَقَدۡ كِدتَّ تَرۡكَنُ إِلَيۡهِمۡ شَيۡ‍ٔٗا قَلِيلًا٧٤﴾ [الإسراء: 74].

«و اگر تو را استوار نمى‏داشتیم، به راستى نزدیک بود اندک میزانى به آنان گرایش یابى‏.»

یعنی نزدیک شد میل کنی، میل نکردی.

د- لفظ جعل

در قرآن «جعل» به معنای متعددی استعمال شده است که از آن جمله است:

1. نامگذاری کردن، مثل:

﴿ٱلَّذِينَ جَعَلُواْ ٱلۡقُرۡءَانَ عِضِينَ٩١﴾ [الحجر: 91].

یعنی قرآن را دروغ نامیدند.

1. بوجود آوردن، مثل:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَۖ﴾ [الأنعام: 1].

که در این حالت یک مفعول بیشتر نمی‌خواهد.

1. صیروره (گرداندن)، مثل:

﴿ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا﴾ [البقرة: 22].

یعنی زمین را فراشتان قرار داد.

1. اعتقاد، مثل:

﴿وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ﴾ [الأنعام: 100].

یعنی معتقد به شریک خدا شدند.

ه‍- لفظ فعل

فعل گاهی برای اختصار افعال متعدد بکار می‌رود، مثل:

﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ٧٩﴾ [المائدة: 78-79].

«کافران بنى اسرائیل بر زبان داود و عیسى فرزند مریم لعنت شدند و این از آن بود که نافرمانى کردند و از حد مى‏گذشتند (78) همدیگر را از آن کار زشتى که مرتکبش شدند، باز نمى‏داشتند، قطعا بد کارى بود که مى‏کردند.»

و ممکن است به جای فعل خاصی بکار رود، مثل:

﴿فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ وَلَن تَفۡعَلُواْ﴾ [البقرة: 24].

و اگر مطلق استعمال شود بیانگر وعید شدیدی است، مثل:

﴿أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصۡحَٰبِ ٱلۡفِيلِ١﴾ [الفيل: 1].

«آیا ندانسته‏اى که پروردگارت با فیل سواران [لشکر ابرهه]‏چه کرد.»

و مثل:

﴿وَتَبَيَّنَ لَكُمۡ كَيۡفَ فَعَلۡنَا بِهِمۡ وَضَرَبۡنَا لَكُمُ ٱلۡأَمۡثَالَ٤٥﴾ [إبراهيم: 45].

«و برایتان روشن شده است که با آنان چگونه [عمل‏] کردیم و برایتان مثلها در میان آوردیم.‏»

و- لعل و عسی

این دو لفظ اگر در مورد آدمیان به کار روند بیانگر امید و طمع به وقوع ما بعد آنها هست، اما اگر برای خدای عزوجل به کار رود چه معنایی دارد؟ احتمال بیشتر آن است که برای بیان وقوع قطعی ما بعد خود بکار رفته‌اند زیرا به نوعی وعده‌ای است از طرف خدا عزوجل که حتماً بدان وفا خواهد کرد.

مثل:

﴿عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا٧٩﴾ [الإسراء: 79].

«امید است پروردگارت تو را به مقامى در خور ستایش برانگیزد.»

و مانند:

﴿وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ۩٧٧﴾ [الحج: 77].

«و کار نیک انجام دهید، شاید رستگار شوید.»

هر چند «لعل» گاهی برای تعلیل نیز به کار رفته است که آیه‌ی مذکور می‌تواند، مثالی برای آن هم باشد.

محکم و متشابه

خداوند عزوجل در اوایل سوره‌ی آل‌عمران می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ٧﴾ [آل عمران: 7].

«اوست کسى که بر تو کتاب نازل کرد [که‏] بخشى از آن آیه‏هاى «محکم» هستند، آنها اساس کتابند و [برخى‏] دیگر «متشابهات» هستند. پس امّا آنان که در دل کژى دارند براى فتنه جویى و طلب تأویلش از آنچه از آن که متشابه است، پیروى مى‏کنند و «تأویل» آن را جز خدا [کسى‏] نمى‏داند و راسخان در علم مى‏گویند: به آن ایمان آورده‏ایم. همه [آن از محکم و متشابه‏] از نزد پروردگار ماست و جز خردمندان پند نمى‏پذیرند»

با توجه به این آیه، آیات قرآن بر دو گونه‌اند: متشابه و محکم، و چنانکه از آیه برمی‌آید تعداد آیات متشابه نسبت به آیات محکم بسیار اندک است، و همچنین از سیاق آیه می‌توان دریافت که منظور از محکم، آیاتی است که بدون اشکال قابل فهم است، اما آیات متشابه برای همگان قابل فهم نیست، لذا می‌توانیم تعریف هر کدام از متشابه و محکم را از سیاق خود آیه استخراج کنیم و بگوییم آیات محکم آیاتی است که می‌توان با داشتن مقدمات علمی لازم برای فهم نص قرآن، آنها را فهمید، و آیات متشابه تنها با این مقدمات قابل فهم نیست.

تا اینجا محل اتفاق دانشمندان اسلامی است و اگرچه تعبیرهایشان با یکدیگر فرق می‌کند لکن همه بر معانی آن اتفاق دارند.

اما قسمتی که در آن اختلاف دارند در موارد زیر خلاصه می‌شود:

1. اختلاف در تعیین محل وقف در آیه‌ی مذکور که آیا روی لفظ جلاله است یا ما بعد آن.
2. آیا ممکن است در قرآن مطلب غیرقابل فهم وجود داشته، حال آنکه خدا عزوجل در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ١٧﴾ [القمر: 17].

«ما قرآن را براى تذکر آسان ساختیم آیا کسى هست که متذکر شود.»

1. اختلاف در مورد اینکه کدام آیه متشابه است.

تا بحال کسی نتوانسته است رأی قاطعی ابراز دارد که آرائ دیگر را از صواب به دور بداند و کسانی دیگر آن رأی را ترجیح می‌دهند.

در بین این مباحث به مسائلی برخورد می‌کنیم که می‌توان گاهی رأیی را بر رأی دیگری ترجیح داد و رأی مخالف را دور از صواب دانست.

مثلاً آیا حروف مقطعه در ابتدای بعضی از سوره‌ها از متشابهات است یا نیست، می‌توان رأیی را ترجیح داد که این حروف را متشابه می‌داند زیبرا تا بحال کسی نتوانسته است به جزم بگوید که مراد حقیقی از آنها چیست.

و همچنین آیاتی که در مورد صفات باریتعالی است. اگر چه از نظر لغوی فهم آنها برای بنی آدم میسر است لکن تصور حقیقت آنها ممکن نیست و هر آنچه در ذهن تصور شود مخلوق است که باریتعالی از آن منزه می‌باشد، و از این آیات در قرآن فراوان است.

مانند:

﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ٥﴾ [طه: 5].

﴿قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ﴾ [ص: 75].

و ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْۘ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُۚ﴾ [المائدة: 64].

و ﴿وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ٢٧﴾ [الرحمن: 27].

و ﴿أَمۡ أَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يُرۡسِلَ عَلَيۡكُمۡ حَاصِبٗاۖ فَسَتَعۡلَمُونَ كَيۡفَ نَذِيرِ١٧﴾ [الملك: 17].

و ﴿مِّنِّي وَلِتُصۡنَعَ عَلَىٰ عَيۡنِيٓ٣٩﴾ [طه: 39].

و مانند اینها است بعضی از احادیث رسول‌الله ج که می‌فرماید: «إن قلب الآدمي بین أصبعین من أصابع الله...»[[23]](#footnote-23) و می‌فرماید: «... كلتا یدی ربي یمین...»[[24]](#footnote-24) و مثل «ینزل ربنا تبارك وتعالى كل لیلة إلى السماء الدنیا...»[[25]](#footnote-25) و امثال اینها.

در این نوع آیات بین دانشمندان اختلاف است و وجود آن در قرآن سبب بوجود آمدن مسالک و مذاهب متعدد و فرقه‌های مختلفی شده است، و این خود یکی از ادله‌ی متشابه بودن آنهاست، بعضی می‌گویند: این آیات قابل فهم است و بعضی دیگر اعتقاد دارند قابل فهم نیست. آنهایی که می‌گویند قابل فهم است بر دو طریقه‌اند:

گروهی می‌گویند: فهم لغوی آنها برای ما میسر و حقیقت آنها نامعلوم است همانطوری که ذات باریتعالی نمی‌توان به ادراک دریافت لذا حقیقت و کیفیت آن را به خدا عزوجل تفویض می‌کنند، و این مذهب جمهور اهل سنت از جمله سلف و اهل حدیث است.

گروهی دیگر می‌گویند اینها تعبیراتی است مجازی که مقصود لازم معنای آنها است مثلاً «ید» را به قدرت و نعمت و «عین» را به مواظبت و محافظت تأویل می‌کنند و می‌گویند: از آنجائیکه حقیقت این معانی نمی‌توان به خدا عزوجل نسبت داد باید به آنها اعتبار مجازی داد.

و این مذهب گروهی دیگر از اهل سنت است، و می‌گویند: (امام الحرمین جوینی)/ از سردمداران این طائفه است، لکن بعضی از دانشمندان گفته‌اند که او از این عقیده برگشته بخصوص خود او در (العقیده النظامیه) ترویج مذهب سلف را ترجیح می‌دهد.

و همچنین از جمله‌ی آیات متشابه می‌توان آیاتی دانست که در مورد آخرت نازل شده است و عقل انسان را یارای درک حقیقت آنها نیست، همانطوری که رسول‌الله ج در حدیث قدسی پیرامون بهشت فرموده‌اند: «قال الله تعالی: أعددت لعبادي الصالحین مالا عین رأت ولا أذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر...»**[[26]](#footnote-26)** و از آن امور اخروی که درک آن برای انسان میسر نیست با نام اشیایی که در دنیا هست تعبیر شده تا برای آدمیان و لو برای تقریب به ذهن قابل درک باشد.

این بود تشابه خاص و احکام خاص که مقصود از بحث محکم و متشابه می‌باشد و خداوند عزوجل در آیاتی غیر از آیه‌ی مذکور همه‌ی قرآن را محکم و همه‌ی آن را متشابه دانسته است چنانکه می‌فرماید:

﴿الٓرۚ كِتَٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ١﴾ [هود: 1]

«کتابى است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمى آگاه، به روشنى بیان شده است.‏»

و فرماید:

﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا﴾ [الزمر: 23].

«خدا زیباترین سخن را [به صورت‏] کتابى متشابه، متضمّن وعده و وعید، نازل کرده است.‏‏»

که مقصود از احکام و تشابه در اینجا غیر از احکام و تشابه در آنجاست، در اینجا احکام به معنی اتقان و قوت و مهارت در کار است، و در آنجا قابل درک بودن، و تشابه در اینجا تماثل در احکام و اتقان، و در آنجا غیر قابل درک بودن است. لذا بنابراین معنا همه‌ی قرآن متشابه یکدیگرند و همه‌ی آن محکم است.

این مبحث در همین جا به پایان می‌بریم و به این نکته اشاره می‌کنیم که در این خصوص مباحث دیگری نیز وجود دارد که به فهم آیات قرآن مربوط می‌شود و از آنجائیکه در اصول فقه دربار‌ه‌ی آنها بطور مفصل صحبت می‌شود در اینجا از پرداختن به آنها خودداری می‌کنیم.

آن مباحث عبارتند از:

عموم و خصوص ـ مطلق و مقید ـ مفهوم و منطوق و ناسخ و منسوخ.

حکمت‌های نزول آیات متشابه

دانشمندان، برای آیات متشابه فوائدی ذکر کرده‌اند که به پاره‌ای از آن می‌پردازیم:

1. برای رسیدن به معنا و هدف این آیات نیاز به تلاش و کوشش بیشتری است، و تلاش و کوشش بیشتر در این راستا پاداش بیشتری به همراه دارد.
2. اگر همه‌ی آیات قرآن محکم بود، فقط با یک مذهب مطابقت داشت و صراحتاً مذاهب دیگر را مردود می‌شمرد اما چون قرآن مشتمل بر آیات محکم و متشابه است همه‌ی کسانی که در راس مذاهب مختلف قرار دارند امیدوارند که در قرآن تأییدی برای مذهب خود بیابند لذا تمام آنها به قرآن توجه و در آن می‌اندیشند، و در نتیجه اندیشه و تأمل فراوان در قرآن، به این نکته دستیابی پیدا می‌کنند که آیات محکم مفسر آیات متشابه است و بدینگونه، اگر کسی در باطل به سر می‌برد با درک حقیقت به آن می‌پیوندد.
3. قرآن کتابی است که برای عوام و خواص نازل شده است و معمولاً طبیعت عوام از درک حقایق عاجز است مثلاً اگر بخواهیم وجود موجود بی جسمی را برای آنها اثبات کنیم آنها قدرت پذیرش آنرا ندارند.

از این رو بهتر است که آنها با کلماتی نامناسب با اندیشه‌اشان مورد خطاب قرار گیرند. و حقایق در قالب کلمات مناسب با درک آنها بیان گردد.

اعجاز قرآن

از آنجا که براساس حکمت ازلی خدای عزوجل دنیا مکانی برای امتحان و اختیار بشر قرار داده شده خداوند به او عقل عطا کرده است تا در امور خود بدان پناه ببرد و بتواند امتحان خود را بخوبی پس دهد اما به سبب اینکه هوای نفس نیز در او وجود دارد و امکان خطای عقل و یا مقهور هوای نفس شدنش بسیار است لذا رحمت الهی اقتضا می‌کند پیغمبرانی از نوع خود بشر برای یادآوری آنان بفرستد ولی چون افراد بشر با وجود امکانات و استعدادات خود حاضر به اعتراف به همنوع خود نیستند خداوند پیغمبرانش را با معجزات تأیید می‌فرماید.

تعریف معجزه

معجزه اسم فاعل از اعجاز است و «تاء» دال بر مبالغه نه تأنیث است، و اعجاز عبارت از اثبات عاجز است که به معنی قصور و نقصان می‌باشد، لذا معجزه در لغت به معنای: ثابت‌کننده عجز دیگری است و مقصود از آن در اینجا، امر خارق‌العاده‌ای است که پیغمبری از پیغمبران برای اثبات مدعای خود آورده و دیگران را به مقابله و تحدی با آن دعوت کند و عدم توانایی آنان در معارضه‌ی آن ثابت شود. و به عبارتی دیگر معجزه: امر خارق‌العاده‌ای است که همراه با تحدی باشد و از معارضت سالم بماند.

رسول‌الله ج معجزات بسیاری دارد اما از همه مهمتر و پایدارتر قرآن است که تا اسلام باقی است محفوظ و برقرار خواهد ماند و احتیاج به آن در هیچ زمانی کاسته نخواهد شد.

معجزه باید برای همه قابل درک باشد و با اینکه در حوزه‌ی توانایی بشر قرار دارد، افراد بشر پس از کوشش برای انجام مثل آن به عجز خود اعتراف کنند.

این قویترین نمونه‌ی معجزه است و اکثر پیغمبران خدا ـ علیهم الصلاة والسلام ـ بدین نوع معجزات مؤید بوده‌اند و غالبا معجزاتشان از جنسی بوده است که اقوامشان دارای امتیاز و مهارت در آن بوده‌اند.

مثلاً بزرگترین معجزه‌ی حضرت موسی÷ عصا بود زیرا در آن زمان سحر رونق فراوان داشت و مصریان از همه بیشتر در آن مهارت داشتند لذا مناسب بود معجزه‌ی حضرت موسی÷ نیز از نوعی باشد که قوم او در آن مهارت داشته باشند.

در زمان حضرت عیسی÷ طب یونان و پیشگویی کاهنان رواج فراوان داشت لذا خداوند به حضرت عیسی÷ معجزه‌ای داد که هر دو گروه که قویترین طبقه‌ی آن جامعه بودند از آوردن مثل آن عاجز ماندند ـ یعنی کوران مادرزاد را بینا کرد و با گل پرنده می‌ساخت و پرواز می‌داد، و مردگان را در گور زنده می‌ساخت، و به آنان خبر می‌داد که در آینده چه خواهند خورد و چه ذخیره خواهند کرد.

رسول‌الله ج در زمانی به پیغمبری مبعوث شد که مشرف بر زمان علم و پیشرفت فرهنگی بود. و از بین قومی برخواست که در فنون کلام و تعبیر مهارت خاصی داشتند و هر سال در مسابقات شعر و خطابه‌ی خود به برتری کسی که بهتر از دیگران می‌توانست بگوید و بسراید اعتراف می‌کردند و از آنجائیکه اسلام دینی جاوید و ماندنی است باید معجزه‌ای همراه رسول‌الله ج نازل می‌شد که هم جوابگوی عصر خود باشد و هم آیندگان را در مقابل خود به تعظیم وا دارد.

وجوه اعجاز قرآن

دانشمندان اسلام وجوه بسیاری را برای اعجاز قرآن بر شمرده‌اند که بطور خلاصه می‌توان همه‌ی آنها را به سه دسته‌ی مهم زیر تقسیم کرد:

1. اعجاز لغوی.
2. اعجاز علمی.
3. اعجاز قانون‌گذاری.

اولا اعجاز لغوی

بارزترین جنبه‌ی اعجاز قرآن جنبه‌ی لغوی آن است و براساس این نوع اعجاز قرآن مخاطبین معاصر خود را به تحدی و مبارزه دعوت کرد. و برای اینکه جانب اعجاز در این جهت قویتر باشد حکمت خداوندی بر آن شد که رسول‌الله ج امی باقی بماند زیرا اگر چنان نبود به معاندان اجازه می‌داد به شکاکی بپردازند، چنانکه قرآن نیز در این باره می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ٤٨﴾ [العنكبوت: 48].

«و تو هیچ کتابى را پیش از این نمى‏خواندى و با دست [راست‏] خود [کتابى‏] نمى‏نوشتى، و گر نه باطل‏اندیشان قطعاً به شک مى‏افتادند»

قرآن مردم را به مبارزه دعوت می‌کند:

قرآن در سه مرحله مخاطبین خود را به مبارزه خواسته است:

الف- در مرحله‌ی اول آنان را به آوردن مثل همه‌ی قرآن دعوت کرده و عدم توانایی آنان نیز اعلام نموده است، چنانکه می‌فرماید:

﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا٨٨﴾ [الإسراء: 88].

بگو: «اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هر چند برخى از آنها پشتیبان برخى [دیگر] باشند.»

ب- و در مرحله‌ی دوم از آنان می‌خواهد که ده سوره مثل قرآن بیاورند،

﴿أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۖ قُلۡ فَأۡتُواْ بِعَشۡرِ سُوَرٖ مِّثۡلِهِۦ مُفۡتَرَيَٰتٖ وَٱدۡعُواْ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ١٣﴾ [هود: 13].

«یا مى‏گویند: «این [قرآن‏] را به دروغ ساخته است.» بگو: «اگر راست مى‏گویید، ده سوره برساخته‏شده مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را مى‏توانید فرا خوانید.»

ولی این دعوت هم بی‌جواب می‌ماند.

ج- و در مرحله‌ی سوم به آنان می‌گوید: اگر شک می‌کنید که قرآن از نزد خدا نیست پس حداقل مانند یک سوره‌ی قرآن بیاورید تا امکان ادعای شما ثابت شود، چنانکه می‌فرماید:

﴿أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۖ قُلۡ فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ٣٨﴾ [يونس: 38].

یا مى‏گویند: «آن را به دروغ ساخته است؟» بگو: «اگر راست مى‏گویید، سوره‏اى مانند آن بیاورید، و هر که را جز خدا مى‏توانید، فرا خوانید.»

و می‌فرماید:

﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ٢٣ فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ وَلَن تَفۡعَلُواْ فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُۖ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ٢٤﴾ [البقرة: 23-24].

«و اگر درباره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده‏ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را- غیر خدا- براى این کار، فرا خوانید اگر راست مى‏گویید! (23) پس اگر چنین نکنید- که هرگز نخواهید کرد- از آتشى بترسید که هیزم آن، بدنهاى مردم (گنهکار) و سنگها [بتها] است، و براى کافران، آماده شده است‏»

و با این آیه‌ی آخری مهر عدم توانایی افراد بشر در این مبارزه‌طلبی زده می‌شود و خدا عزوجل همه‌ی افراد بشر را از هنگام نزول قرآن تا نهایت دنیا به مبارزه دعوت می‌کند و عجز آنان را پیشگویی می‌فرماید و این از بارزترین و قویترین وجوه اعجاز قرآن است که از زمان نزول این آیات تا حال حاضر هیچکس به خود اجازه‌ی معارضه با قرآن نداده است و کسانی که کوشیده‌اند به چنین کاری دست بزنند رسوا، خوار و گرفتار شده‌اند. و کسانی که با فرض اینکه عربهای معاصر نزول قرآن ضعف نسبی داشته‌اند، به قصد معارضه با قرآن، امکانات علمی خود را بسیج کرده‌اند، آخرالامر با سرافکندگی تمام در برابر قرآن سر تعظیم فرود آوردند. و دشمنان اسلام که از گذشته تا زمان حاضر در حال مبارزه با آنند از این نوع مبارزه دست برداشته‌اند زیرا یقین دارند که مفتضح خواهند شد، و به مبارزه‌ی خود جهت دیگری داده‌اند و به جای مبارزه با قرآن به مبارزه با مسلمانان بر خواسته‌اند، که گاهی با شمشیر و گاهی با فکر از دو جنگ وارد شدند و در رأس همه‌ی این تلاشها ایجاد دیواری محکم بین مسلمانان و بین قرآن بوده است.

اما با وجود این بعضی از مسلمانان می‌گویند: علت اینکه عربها که با قرآن معارضه نکرده‌اند این بوده که خدا عزوجل ذهن آنان را از معارضه با قرآن مصروف داشته است.

و بعضی دیگر می‌گویند: خدا قدرت معارضه را از آنان سلب کرده است.

نتیجه‌ی این دو گفتار چنین می‌شود که قرآن به ذات خود معجز نیست و خدا عزوجل بوسیله‌ی عوامل دیگری آن را معجزه نمایانده است.

قول اول به (ابراهیم بن سیار) معروف به (نظام) شیخ جاحظ از رؤسای معتزله منسوب است، و قول دوم به (سید مرتضی) اصولین شیعه منسوب است.

ثانیا: اعجاز علمی

بسیاری به اشتباه و بخاطر علاقه‌ی شدیدشان نسبت به قرآن در صددند برای هر نظریه‌ی علمی مأخذ، تأیید و موافقتی از قرآن بیابند، اما قبل از هر چیزی باید به این نکته توجه داشت که نظریات علمی همیشه سیر تکاملی خود را طی می‌کند به این صورت که در اول به صورت امری مشکوک مطرح می‌شود و پس از گذشت مدت زمانی کم و یا زیاد آزمایشاتی که انجام می‌گیرد صحت و سقم آن روشن می‌شود که در صورت صحت، بیش از یک حقیقت نسبی نخواهد بود و از این گذشته این نظریات مربوط به اموری محدود می‌باشد لذا پیاده کردن آن بر قرآن مناسب با شأن قرآن نیست و از همه گذشته به اضافه که خداوند عزوجل قرآن را برای چنین وظائفی نازل نفرموده است و موضوع قرآن، زندگی فردی و اجتمای انسان و رابطه‌ی او با خداست، و از نظر علمی خطا است اگر چیزی در راهی مورد استفاده قرار گیرد که برایش پیش‌بینی نشده باشد و از اینجا معلوم می‌شود چه کسانی که می‌کوشند برای نظریات علمی از قرآن تأیید بگیرند و چه کسانی که می‌کوشند با اثبات مخالفت لغت قرآن با نظریات علمی به قرآن طعنه بزنند از راه صواب بدورند.

با وجود این هیچ نظریه‌‌ی علمی تا بحال دقیق نیافته که قرآن با آن مخالفت کند و این خود از اعجاز قرآن است، بلکه خدا عزوجل در قرآن به علم و فهم و تفکر و تعقل و تفقه تشویق می‌کند و این خود بیانگر آن است که قرآن همیشه موافق با قضایای علمی و مسلمات عقلی است زیرا آیات قرآن را کسی آورده که حقیقتها را آفریده است.

پس از این مقدمات لازم است به این نکته اشاره شود که گاهی در قرآن مسائل علمی بیان شده است لکن این بیانات فقط مجرد ارائه‌ی قضایای علمی نبوده است بلکه به واسطه‌ی آنها قرآن مخاطبین را به وظیفه‌اشان دعوت کرده و روش خود را برای پذیرش بهتر و این دعوت با این قضایا تقویت کرده است چنانکه می‌فرماید:

﴿وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ٢١﴾ [الذاريات: 21].

«و در وجود خود شما (نیز آیاتى است) آیا نمى‏بینید.»

و فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٖ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖ وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلۡمُسَخَّرِ بَيۡنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ١٦٤﴾ [البقرة: 164].

«در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهایى که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبى که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایى که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‏هایى است (از ذات پاک خدا و یگانگى او) براى مردمى که عقل دارند و مى‏اندیشند.»

و فرماید:

﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِۖ وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجٗا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِۚ﴾ [الأنعام: 125].

«پس کسى را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام مى‏گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ مى‏گرداند چنان که گویى به زحمت در آسمان بالا مى‏رود. این گونه، خدا پلیدى را بر کسانى که ایمان نمى‏آورند قرار مى‏دهد.»

که ﴿كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِۚ﴾ اشاره به این نظریه‌ی علمی دارد که هر چه از زمین بالاتر رویم اکسیژن هوا و فشار آن کمتر می‌شود و بر اثر تنگی نفس سینه تنگ می‌گردد همان حالتی که ممکن است به هنگام خفگی بر روی زمین نیز به انسان دست دهد.

این قضیه ممکن است برای پیشینیان قابل درک نبوده است اما ما آن را از مسلمات علمی خود می‌دانیم.

و فرماید:

﴿فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ مِمَّ خُلِقَ٥ خُلِقَ مِن مَّآءٖ دَافِقٖ٦ يَخۡرُجُ مِنۢ بَيۡنِ ٱلصُّلۡبِ وَٱلتَّرَآئِبِ٧﴾ [الطارق: 5-7].

«انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است! (5) از یک آب جهنده آفریده شده است، (6) آبى که از میان پشت و سینه‏ها خارج مى‏شود.»

و در تکمیل این معنا فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡ‍ٔٗاۚ﴾ [الحج: 5].

«اى مردم، اگر در باره برانگیخته شدن در شکید، پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‏ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آن گاه از مضغه، داراى خلقت کامل و [احیاناً] خلقت ناقص، تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم. و آنچه را اراده مى‏کنیم تا مدتى معین در رحمها قرار مى‏دهیم، آن گاه شما را [به صورت‏] کودک برون مى‏آوریم، سپس [حیات شما را ادامه مى‏دهیم‏] تا به حد رشدتان برسید، و برخى از شما [زودرس‏] مى‏میرد، و برخى از شما به غایت پیرى مى‏رسد به گونه‏اى که پس از دانستن [بسى چیزها] چیزى نمى‏داند. »

چنانکه می‌بینیم در این آیات بعضی از حقائق علمی بیان شده اما همه به قصد توجه دادن آدمیان به امور دیگری است که قرآن آن را وظیفه‌ی خود می‌داند.

در پایان به معایبی که بر این امر مرتبت می‌شود اشاره می‌کنیم:

1. یکی از معایب این امر نظر نادرستی است که طرفداران آن نسبت به وظیفه‌ی قرآن دارند و به جای اینکه در زمینه‌ی تخصص قرآن مسائل آن را بیان کنند مشغول چیزهایی می‌شوند که جزء وظیفه‌ی قرآن نیست.
2. همانطوری که قبلاً بیان شد همیشه نظریه‌های علمی در تغییر و تحول است لذا چنین کسی که می‌خواهد آنها را بر قرآن تطبیق دهد باید همیشه مشغول تأویل و تفسیر قرآن باشد: و ممکن است گاهی مجبور شود دو فهم متناقض را از یک آیه استخراج کند و از این خطر که قرآن را در معرض تکذیب مخالفان قرار دهد دور نمی‌ماند و در نتیجه تلاش او نتیجه معکوس خواهد داد.
3. احساس شکست داخلی

یعنی آنان تا حس نکنند که بواسطه‌ی امور علمی از جهت کفار مغلوب می‌شوند دست به چنین کاری نمی‌زنند یعنی اول حس می‌کنند که قرآن در حال شکست خوردن است و باید به یاری آن شتافت و استخراج آن نظریه‌های علمی تأییدی برای قرآن می‌دانند.

ثالثا: اعجاز قانون‌گذاری

همان‌طوری که پیشتر گذشت خداوند عزوجل افراد بشر را اجتماعی خلق کرده و این امر مستلزم قوانینی است که آنها را منظم گرداند تا بتوانند هر چه بهتر با هم زندگی کنند و به حقوق یکدیگر احترام بگذارند.

عقلای بشر از گذشته تا امروز به این فکر بوده و هستند که چه قانونی باید بر جامعه حکم‌فرما باشد تا سعادت بیشتری بوجود آورد ولی با وجود تغییرات و تحولات فراوانی که در قوانین خود بوجود آورده‌اند.

هنوز نتوانسته‌اند به هدف خود نائل گردند و علت اساسی این امر عدم شناخت کافی نسبت به خواسته‌هایی است که خداوند در نهاد بشر به ودیعه گذاشته است. لذا زمانی قانونی را به تصویب می‌رسانند اما پس از مدتی آن را زائد می‌دانند و به قانون دیگری روی می‌آورند. بنابراین کسی باید برای این موجود دست به قانون‌گذاری بزند که اطلاع کاملی از خواسته‌ها و توانائیهای او را داشته باشد، و این کار جز از جانب خدا عزوجل نمی‌تواند صادر شود، و راهی جز قرآن که به واسطه‌ی رسول‌الله ج تفسیر و بیان می‌شود نمی‌تواند وجود داشته باشد.

در اینجا نیازی نمی‌بینیم تک‌تک قوانین اجتماعی اسلام را که در قرآن آمده و سنت رسول‌الله ج آن را توضیح داده است با تک‌تک قانونهای وضعی مقایسه کنیم تا وجه اعجاز از آن روشن گردد بلکه به این مطلب اکتفا می‌کنیم که زمانی که تعالیم قرآن در بین مسلمانان اجرا می‌شد افرادی تربیت می‌شدند که مسیر تاریخ را عوض می‌کردند، و باید دانست بشریت بدون برگشت به قرآن نمی‌تواند آن دوران طلایی را در تاریخ خود تکرار کند.

امثال قرآن

خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ ضَرَبۡنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٖۚ﴾ [الروم: 58].

«و به راستى در این قرآن براى مردم از هر گونه مَثَلى آوردیم، و چون براى ایشان آیه‏اى بیاورى، آنان که کفر ورزیده‏اند حتماً خواهند گفت: «شما جز بر باطل نیستید.»»

و ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٞ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥٓۚ﴾ [الحج: 73].

«اى مردم، مَثَلى زده شد. پس بدان گوش فرا دهید.»

چنانکه از این آیات و آیات مشابه آنها برمی‌آید، خداوند عزوجل مقدار قابل ملاحظه‌ای از قرآن را به شکل مثل آورده است که غالب این مثلها برای عبرت‌آموزی و گاهی برای تقریر حال آمده است.

مثل یا مثال از بهترین روش تعلیم و تعلم است و همان‌گونه که می‌دانیم می‌توان بواسطه‌ی مثل معنویات را به صورت محسوسات و اشیاء خفیه را به صورت اشیاء جلیه درآورد و امور دور از فهم را قابل فهم گرداند تا موضوع موردنظر هر چه زودتر و سریعتر فهم شود، و حکماء، فضلاء و دانشمندان برای تفهیم مقاصد خود از مثل استفاده می‌کنند زیرا فوائد مثل فراوان است، و از آن جمله موارد زیر است:

1. تصور شیء معقول به صورت محسوس:

مانند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفۡوَانٍ عَلَيۡهِ تُرَابٞ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٞ فَتَرَكَهُۥ صَلۡدٗاۖ لَّا يَقۡدِرُونَ عَلَىٰ شَيۡءٖ مِّمَّا كَسَبُواْۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ٢٦٤﴾ [البقرة: 264].

«اى کسانى که ایمان آورده‏اید، صدقه‏هاى خود را با منّت و آزار، باطل مکنید، مانند کسى که مالش را براى خودنمایى به مردم، انفاق مى‏کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد. پس مَثَلِ او همچون مَثَلِ سنگ خارایى است که بر روى آن، خاکى [نشسته‏] است، و رگبارى به آن رسیده و آن [سنگ‏] را سخت و صاف بر جاى نهاده است. آنان [ریاکاران‏] نیز از آنچه به دست آورده‏اند، بهره‏اى نمى‏برند و خداوند، گروه کافران را هدایت نمى‏کند.»

چنانکه در این آیه می‌بینیم حالت مرائی به حالت سنگ سخت و صاف و چربی تشبیه شده که غبار روی آن فرا گرفته است و به واسطه‌ی باران سخت غبارها از روی آن زائل می‌گردد و چیزی بر آن باقی نمی‌ماند.

1. تصور معنایی محبوب به صورت شیئی محبوب و مورد علاقه به قصد ترغیب در انجام آن، مانند:

﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖۗ وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ٢٦١﴾ [البقرة: 261].

«مَثَل [صدقاتِ‏] کسانى که اموالِ خود را در راه خدا انفاق مى‏کنند همانند دانه‏اى است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‏اى صد دانه باشد و خداوند براى هر کس که بخواهد [آن را] چند برابر مى‏کند، و خداوند گشایشگر داناست.‏»

1. تصور یک حالت به صورت محبوبی به قصد تکریم صاحب آن، مانند:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ﴾ [الفتح: 29].

«محمّد ج رسول خداست و کسانى که با اویند بر کافران سخت‏گیر و در میان خود مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجده مى‏بینى که از خداوند فضل و خشنودى مى‏جویند. نشانه [درستکارى‏] آنان از اثر سجده در چهره‏هایشان پیداست. این وصف آنان در تورات و وصفشان در انجیل است. مانند کشتى هستند که جوانه‏اش را بر آورد آن گاه آن را تنومند ساخت آن گاه ستبر شد، سپس بر ساقه‏هایش ایستاد کشاورزان را شگفت زده مى‏سازد تا از [دیدن‏] آنان کافران را به خشم آورد.»

1. تصور شیء قبیح به صورتی قبیح تا نفس از آن نفرت گیرد، مانند:

﴿وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًاۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمۡ أَن يَأۡكُلَ لَحۡمَ أَخِيهِ مَيۡتٗا﴾ [الحجرات: 12].

«و بعضى از شما غیبت بعضى نکند آیا کسى از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‏اش را بخورد.»

تعریف مثل

مَثَل و مِثْل و مثیل در لغت مانند شَبَه و شِبْه و شبیه است. و در عرف اهل ادب عبارت از کلامی است سائر و جاری بر زبانها با نوعی غرابت که در جاهای مناسب از آن استفاده شود. و به معنای قصه و شأن و حال عجیب و غریب نیز آمده است. و در علم بیان عبارت از ترکیبی است که به علاقه‌ی مشابهه در غیر معنای حقیقی خود بکار رفته است و آن را استعاره‌ی (تمثیلیه) گویند.

و در تعریف مَثَل گفته‌اند: آوردن معنا به صورت محسوس جالب با لفظی کوتاه که شنونده رامتأثر سازد، و این تعریف به امثال قرآن همخوانی بیشتری دارد.

انواع مثلهای قرآنی

دانشمندان پس از تتبع آیات قرآنی مثلهای آن را به سه بخش تقسیم کرده‌اند:

1. مثلهای مصرحه
2. مثلهای کامنه
3. مثلهای مرسله.

1- مثلهای مصرحه

مثلهای مصرحه عبارت از مثلهایی است که با لفظ «مَثَل» شروع می‌شود و یا در آنها لفظ دال بر تشبیه بکار می‌رود.

مانند:

﴿مَثَلُهُمۡ كَمَثَلِ ٱلَّذِي ٱسۡتَوۡقَدَ نَارٗا فَلَمَّآ أَضَآءَتۡ مَا حَوۡلَهُۥ ذَهَبَ ٱللَّهُ بِنُورِهِمۡ وَتَرَكَهُمۡ فِي ظُلُمَٰتٖ لَّا يُبۡصِرُونَ١٧ صُمُّۢ بُكۡمٌ عُمۡيٞ فَهُمۡ لَا يَرۡجِعُونَ١٨ أَوۡ كَصَيِّبٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فِيهِ ظُلُمَٰتٞ وَرَعۡدٞ وَبَرۡقٞ يَجۡعَلُونَ أَصَٰبِعَهُمۡ فِيٓ ءَاذَانِهِم مِّنَ ٱلصَّوَٰعِقِ حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِۚ وَٱللَّهُ مُحِيطُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ١٩﴾ [البقرة: 17-19].

«آنها (منافقان) همانند کسى هستند که آتشى افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کند) ولى هنگامى که آتش اطراف خود را روشن ساخت خداوند (طوفانى مى‏فرستد و) آن را خاموش مى‏کند، و در تاریکى وحشتناکى که چشم کار نمى‏کند آنها را رها مى‏سازد. (17) آنها (منافقان) کر، گنگ و کورند، بنا بر این از راه خطا باز نمى‏گردند! (18) یا همچون بارانى که در شب تاریک توأم با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانى) ببارد، آنها از ترس مرگ انگشت در گوش خود مى‏گذارند، تا صداى صاعقه را نشنوند، و خداوند به کافران احاطه دارد.»

چنانکه در این آیه می‌بینیم خداوند حال منافقان را به دو مَثَل آتش و آب بیان کرده است.

و مانند:

﴿أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا كَلِمَةٗ طَيِّبَةٗ كَشَجَرَةٖ طَيِّبَةٍ أَصۡلُهَا ثَابِتٞ وَفَرۡعُهَا فِي ٱلسَّمَآءِ٢٤ تُؤۡتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينِۢ بِإِذۡنِ رَبِّهَاۗ وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ٢٥ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٖ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ ٱجۡتُثَّتۡ مِن فَوۡقِ ٱلۡأَرۡضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٖ٢٦﴾ [إبراهيم: 24-26].

«آیا ندیدى که خداوند چگونه مثل زده است؟ سخن پاکیزه همانند درخت پاکیزه‏اى است که ریشه آن، پا بر جا و ثابت و شاخه آن در آسمان است. (24) در هر زمان میوه‏هاى خود را به اذن پروردگارش مى‏دهد، و خداوند براى مردم مثلها مى‏زند که شاید متذکر شوند. (25) و مثل سخن پلید همانند درختى پلید است که ریشه آن از روى زمین بر آمده و ثبات و استحکامى ندارد.»

2- مثلهای کامنه

مقصود از امثال کامنه، اموری است که در قرآن آمده است و با مضمون بعضی از مثلهای معروف مطابقت دارد:

مثلاً از مثلهای معروف است «خیر الأمور الوسط» که آیات زیر هم معنای آن هستند.

﴿لَّا فَارِضٞ وَلَا بِكۡرٌ عَوَانُۢ بَيۡنَ ذَٰلِكَۖ﴾ [البقرة: 68].

« [موسى‏] گفت: او (خداوند) مى‏فرماید که آن گاوى نه پیر و نه جوان است. میانسالى بین این [و آن‏] است.‏»

و یا ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا٦٧﴾ [الفرقان: 67].

«و آنان که چون انفاق کنند، زیاده روى نمى‏کنند و بخل نمى‏ورزند و [شیوه‏شان‏] بین این [دو حدّ] معتدل است.»‏

و یا ﴿وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتۡ بِهَا وَٱبۡتَغِ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلٗا١١٠﴾ [الإسراء: 110].

­­­«و نمازت را [چنین‏] بلند مخوان و آن را آهسته [نیز] مخوان و میان این [و آن‏] راهى [میانه‏] بجوى.‏»

و یا ﴿وَلَا تَجۡعَلۡ يَدَكَ مَغۡلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ ٱلۡبَسۡطِ فَتَقۡعُدَ مَلُومٗا مَّحۡسُورًا٢٩﴾ [الإسراء: 29].

«و دستت را به گردنت بسته مدار و به تمامى [نیز] آن را مگشاى که آن گاه ملامت زده درمانده بازنشینى.‏»

و مانند «لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین»[[27]](#footnote-27) که این هم معنای آن آیه است:

﴿هَلۡ ءَامَنُكُمۡ عَلَيۡهِ إِلَّا كَمَآ أَمِنتُكُمۡ عَلَىٰٓ أَخِيهِ مِن قَبۡلُ﴾ [يوسف: 64].

«[یعقوب‏] گفت: شما را بر او امین ندارم مگر چنان که شما را پیش از این بر برادرش امین داشتم‏.»

و مانند: «لیس الخبر كالمعاینه» که با این آیه هم معناست:

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ رَبِّ أَرِنِي كَيۡفَ تُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰۖ قَالَ أَوَ لَمۡ تُؤۡمِنۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطۡمَئِنَّ قَلۡبِيۖ﴾ [البقرة: 260].

«و آن گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من بنما چگونه مردگان را زنده مى‏کنى؟ [خداوند] فرمود: آیا ایمان نیاورده‏اى؟ گفت: چرا. ولى [مى‏خواهم‏] تا دلم آرام گیرد.»

و مانند: «كما تدین تدان» که این آیه با مضمون آن مطابقت دارد:

﴿مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ﴾ [النساء: 123].

«هر کس کار بدى انجام دهد، به آن جزا داده مى‏شود.»

3- مثلهای مرسله

مقصود از این نوع، الفاظی است که بدون قید مَثَل بودن ارسال شده است و از آنجائیکه الفاظی کوتاه و دارای معنای زیادی هستند می‌توانند به صورت مثل بکار روند، مثل:

﴿ٱلۡـَٰٔنَ حَصۡحَصَ ٱلۡحَقُّ﴾ [يوسف: 51].

«هم اکنون حقّ آشکار شد.»

و ﴿قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ ٱلَّذِي فِيهِ تَسۡتَفۡتِيَانِ٤١﴾ [يوسف: 41].

«و مطلبى که درباره آن (از من) نظر خواستید، قطعى و حتمى است!»

و ﴿وَلَا يَحِيقُ ٱلۡمَكۡرُ ٱلسَّيِّئُ إِلَّا بِأَهۡلِهِۦۚ﴾ [فاطر: 43].

«امّا این نیرنگها تنها دامان صاحبانش را مى‏گیرد.»

و ﴿قُلۡ كُلّٞ يَعۡمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ﴾ [الإسراء: 84].

«بگو: «هر کس طبق روش (و خلق و خوى) خود عمل مى‏کند.»

و ﴿كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡ رَهِينَةٌ٣٨﴾ [المدثر: 38].

« (آرى) هر کس در گرو اعمال خویش است.‏»

و ﴿هَلۡ جَزَآءُ ٱلۡإِحۡسَٰنِ إِلَّا ٱلۡإِحۡسَٰنُ٦٠﴾ [الرحمن: 60].

«آیا پاداش نیکوکارى جز نیکوکارى است.‏»

و ﴿ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ٧٣﴾ [الحج: 73].

«[هم‏] خواهنده و [هم کسى که از او] خواسته شده [بس‏] ناتوانند.»

و ﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡخَبِيثُ وَٱلطَّيِّبُ﴾ [المائدة: 100].

«بگو: « (هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوى نیستند.»

و ﴿لَكُمۡ دِينُكُمۡ وَلِيَ دِينِ٦﴾ [الكافرون: 6].

«دین شما براى خودتان، و دینِ من براى خودم.»

و ﴿هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ﴾ [الزمر: 9].

«(بگو) آیا برابر مى‏شوند آنانکه میدانند و آنانکه نمى‏دانند.»

و آیه ﴿وَإِنَّ أَوۡهَنَ ٱلۡبُيُوتِ لَبَيۡتُ ٱلۡعَنكَبُوتِۚ﴾ [العنكبوت: 41].

«در حالى که سست‏ترین خانه‏هاى خانه عنکبوت است اگر مى‏دانستند.»

و غیره.

یک حکم فقهی:

آیا می‌توان در گفتگوها از مثلهای قرآن بهره گرفت؟

در جواب می‌گوییم:

بعضی از دانشمندان استفاده از مثلهای قرآن را در گفتگوهای روزمره مطلقاً ممنوع دانسته‌اند و گفته‌اند چنین کاری بی‌احترامی به قرآن است.

و گروهی دیگر گفته‌اند: در مناسبتهای جدی و مهم می‌توان به امثال قرآن استشهاد نمود اما در غیر این حالات جائز نیست، مثل اینکه شخصی، دوست خود را در موعد مقرر ملاقات کند و به این آیه متوسل شود:

﴿جِئۡتَ عَلَىٰ قَدَرٖ يَٰمُوسَىٰ٤٠﴾ [طه: 40].

«سپس اى موسى در زمان مقدر [و مقتضى‏] آمدى.»‏

و یا هنگام پایان یافتن نزاع و کشمکش در امور دنیوی به خصم خود بگوید:

﴿لَكُمۡ دِينُكُمۡ وَلِيَ دِينِ٦﴾ [الكافرون: 6].

«دین شما براى خودتان، و دینِ من براى خودم.»

و اگر به شوخی کشیده شود حرمت آن شدیدتر است والله أعلم.

پایان

وصلى الله تعالى على النبي وآله وصحبه وسلم

سبحان ربك رب العزة عما یصفون وسلام على المرسلین والحمد لله رب العالمین

1. - مسلم: حدیث 1078 المساجد. [↑](#footnote-ref-1)
2. - بخاری حدیث: 3، بدء الوحی. [↑](#footnote-ref-2)
3. - بخاری حدیث: 2، بدء الوحی. [↑](#footnote-ref-3)
4. - بخاری: حدیث 3، بدء‌الوحی. [↑](#footnote-ref-4)
5. - بخاری: حدیث 3، بدء الوحی. [↑](#footnote-ref-5)
6. - بخاری: حدیث 4589. [↑](#footnote-ref-6)
7. - بخاری حدیث: 4135 تفسیر و مسلم. [↑](#footnote-ref-7)
8. - احمد. [↑](#footnote-ref-8)
9. - رواه احمد، ابوداود، ترمذی و حسنه. [↑](#footnote-ref-9)
10. - بخاری 4378 تفسیر. [↑](#footnote-ref-10)
11. - ابن ابی حاتم، ابوداود، احمد. [↑](#footnote-ref-11)
12. - ابن مردویه، ابن اسحق. [↑](#footnote-ref-12)
13. - صحیح بخاری: بدء الوحی حدیث شماره‌ی 2980. [↑](#footnote-ref-13)
14. - «انه لیغان علی قلبي واني لاستغفر الله في الیوم مائةمرة» مسلم: کتاب الذکر حد: 4870. (الغين: الغيم، أراد ما يغشاه من السهو الذي لا يخلو منه البشر لأن قلبه كان أبدا مشغولا بالله تعالى). [↑](#footnote-ref-14)
15. - تألیف: عبدالعزیز عبدالفتاح قاری، مترجم: عبدالکریم محمدی. [↑](#footnote-ref-15)
16. - بخاری: تفسیر. [↑](#footnote-ref-16)
17. - ابوداود: الصلاة 1256. [↑](#footnote-ref-17)
18. - بخاری: توحید 6973. [↑](#footnote-ref-18)
19. - بخاری: فضائل قرآن: 4639. [↑](#footnote-ref-19)
20. - بخاری: طب: 5308-5295. [↑](#footnote-ref-20)
21. - بخاری: تفسیر القرآن ح: 4263. [↑](#footnote-ref-21)
22. - بخاری: کتاب الزکاة حدیث: 1330. [↑](#footnote-ref-22)
23. - مسند احمد: 23463. [↑](#footnote-ref-23)
24. - ترمذی: تفسیر: 3290. [↑](#footnote-ref-24)
25. - بخاری: التوحید: 6940 و مسلم؟؟؟ 1261. [↑](#footnote-ref-25)
26. - بخاری: تفسیر: حدیث: 4406. [↑](#footnote-ref-26)
27. - صحیح بخاری: أدب ح 5668 مسلم: زهد و الرقائق 5317. [↑](#footnote-ref-27)